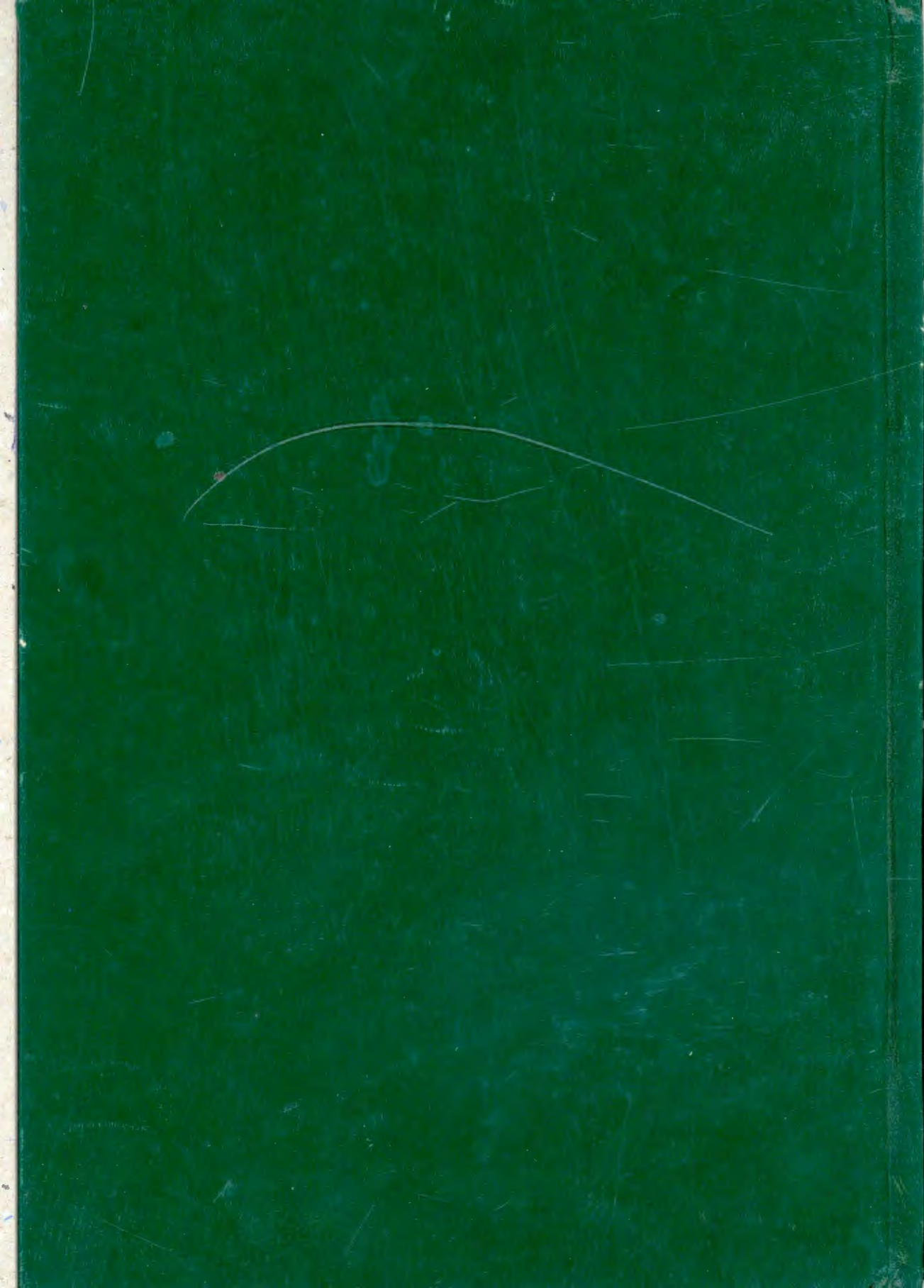




دود و دود

کتابخانه

حجیم باستان



سروده های خراسان

آثار چهار تنم از شعر آرات سحر خور

شال،

مداح و مرثی غزلیات

به کوشش و گزینش

مذاح آل محمد،

ح- حسین- باقری

- ☐ نام کتاب: سروده‌های خراسان (مجموعه اشعار مذهبی)
- ☐ مؤلف: حسین باقری مداح آل محمد (ص)
- ☐ ناشر: انتشارات اسلامیة
- ☐ تیراژ: ۲۳۰۰ جلد
- ☐ چاپ: شرکت افست «سهامی عام» (چاپخانه هفده شهریور)
- ☐ مراکز پخش: خیابان پانزده خرداد شرقی کتابفروشی اسلامیة و خزر
- (حق چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف است)**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه ای به قلم: دانشمند معظم و فاضل ارجمند (امام جمعه
طرقبه - مشهد) حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای ع -
عطائی خراسانی دامت تائیداته.



سرآغاز با کلام عالم کبیر، صاحب کتاب کم نظیر «الغدیر»
علامه امینی:

«دعوت روحی و یاری دین که به وسیله شعر انجام میگرفت»
«و از تایید قرآن و حدیث هم برخوردار بود در زمان ائمه طاهرین»
«نیز چون زمان رسول خدا برقرار بود و مردم و مجتمع آنروز از»
«شعر شعرای اهل بیت قلوبشان مسخر می شد و حقایق مکتب»
«ولایت با جانشان آمیخته می گشت پیوسته شعرا از نقاط دور با»
«قصاید مذهبی و چکامه های دینی خود به خدمت ائمه (ع) مشرف»
«می شدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع می شدند.»

/الغدیر ج ۳/

در این مقدمه کوتاه که با ایجاز و اختصار در وقتی آشفته و اندک بنا به پیشنهاد دوست گرامی و ارجمندم مداح اهل‌البیت (ع) حاج حسین‌آقای باقری درباره شعر و شاعری برای سروده‌های خراسان برشته تحریر درآمده است سعیم برآن است که تعهد در شعر و شاعری و شعر اسلام و تشیع را بازگو نمایم خصوصاً که این کتاب سروده‌های شاعران خراسان است و از دیرزمانی است که شعر خراسان در تعهد و نشر فرهنگ اسلام و ادبیات ایران و اسلام موج می‌زند و از همان سده‌های بعد از صدر اسلام تا به امروز شاعران خراسان نقش‌خود را خوب و سازنده ایفا نموده‌اند و باید گفت:

سیراب باد خاک خراسان و ایمن ز حادثات زمانی
و آن شاعران نیکوگفتار الفاظ نیک و نیک معانی
اگر معیار ارزشمهای انسانی را تقرب به‌خدای متعال بدانیم
– که میدانیم – در مقام ارزیابی شاعران و مداحان اهل‌بیت
عصمت و طهارت باید بالاترین بها را به‌اینان داد زیرا که در راه
آشناکردن انسانها به‌راه خدا و انبیاء و پرورش حق‌طلبان و
طهارت‌جویان قدم برداشته‌اند و هم در میدان نشر فضایل و مناقب
ائم اطهار و هم در میدان رواج شیعیگری و انقلاب و هم در اخلاق
و تربیت و تزکیه نفس گوی سبقت را از همگنان ربوده‌اند «فیه
رجال یحبون ان یتطهروا واللّه یحب المطهرین» سوره توبه ۱۰۸.
و باز از درخشانترین چهره‌های پیشتاز در این میدانها باید
نام شاعران خراسان در سرلوحه زرین شعر قرار گیرد زیرا الحق
والانصاف احیاء کنندگان دین و مکتب ائمه علیهم‌السلام در طول
قرون و اعصار بعد از اسلام بوده‌اند و نهضت عظیم و گرانباری
را تا با امروز بردوش کشیده‌اند و از نام‌آوران و مبارزان مکتب
ارجمند علوی و پیکارگران خطه آزادی هستند که نمایشگاهی از
فضیلت‌های انسانی و اسلامی را با بهترین و شایسته‌ترین و
پرمایه‌ترین شعرهایشان تدارک دیده‌اند و در معرض دید تاریخ
گذاشته‌اند.

در تاریخ اسلام و شیعه شعر متعهد جایگاه بلند و عظیمی
دارد و شاعران آزاده و انقلابی شیعه با حماسه‌های سیال خود،

کلام را در اوجگاه‌های تعالی و شرف برده‌اند و این با ادراك قوی از اسلام و اخلاص در نیت و عمل بود که دلها و جانها را زنده میکرد و خون حماسه و تعهد را در رگها و پیمهای انسانها جاری می‌ساخت از این‌رو شاعران بزرگ شیعه چه عرب‌زبان و چه پارسی‌گوی همیشه برای حکومت‌های فاسد خطری بزرگ محسوب می‌شدند چون در خلال مدح آل محمد (ص) حقایق ایمان و دین و صفات لازم حاکم دینی را یاد می‌کردند و با ذکر صفات اسلامی امامان و مقایسه و تحقیر زمامداران دلها را به حق و حکومت حق توجه می‌دادند.

مصدق بارز اینگونه شاعران که مقاوم و مبارز بود باید در عرب دعبل خزاعی را نام برد که با قدرت کلام و زبان صریح به میدان گام می‌نهد و بی‌اعتنا به خیل چاکران و چاپلوسان و در برابر ممدوحان خلیفه چنین می‌سراید:

خلیفة مات لم یحزن له احد خلیفه‌ای مرد. که کس از مردنش اندوهگین نشد.

و آخر قام لم یفرح به احد و آندیگری به جایش نشست که کس را شادمان نکرد.^۱

و یا شاعر پارسی‌گوی فرزانه‌ای چون ناصر خسرو که در شعرش حقیقت و تعهد نمایان است و چنان متعهد و تسلیم به اسلام و قلبش سرشار از محبت اهل بیت است که در قرن پنجم هجری که عهد شاهان مقتدر و مداحی آنان بود چنان عمل کرد که برای ما در این زمان موجب حیرت و تحسین است او چنین سرود:

من آنم که در پای خوکان نریزم مرا این قیمتی در لفظ دری را
کسی را کند سجده دانا که ایزد گزیدستش از خلق مررهبری را
با سرودن این شعر به دره پرت و دور افتاده «یمگان» تبعید می‌شود و تا آخر عمر مورد آزار و شکنجه بوده است.

اینست که اگر هر امری و کاری خدایی باشد و تعهد و مسئولیت در آن کار آمیخته باشد جاودانگی و ابدیت می‌یابد و اینگونه کار و تلاش است که به اجر و پاداشهای جاودان نوید داده شده است؛ شعری که حامل عنصر خدایی و سازنده باشد اسلام آنرا

بزرگت دانسته و پیامبر اکرم (ص) جامه خویش بردوش شاعری افکند که چنین شعری سروده بود. شعری در مدح فضیلت و نشر تعهد و گسترش حماسه.

شعر اسلامی از نظر لفظ، دید، تخیل، تعبیر، احساس، تنوع، ابداع، و دیگر عناصر فنی هم دارای غنای کامل است در شعر اسلامی چه عربی - چه فارسی در حوزه خویش واجد غنی‌ترین مایه‌های شعر بشری و دارای پرباری ژرفی از احساس و دریافت خاص خویش شعری که در مدح فضیلت و نشر تعهد و گسترش حماسه است می‌بینیم مورد عنایت امام صادق (ع) و حمایت امام علی بن موسی الرضا (ع) قرار می‌گیرد.

شعر قبل و بعد از اسلام:

در ادبیات عرب نخستین کسی که با صنعت بدیع شعر سروده مسلم بن ولید است^۲ و شعر قبل از اسلام خلاصه می‌شود در معلقات سبع امرؤ القیس، معلقه طرفة بن العبد، زهیر بن ابی سلمی، عمرو بن کلثوم، و نخستین کسی که در ادبیات فارسی شعر سروده ابو حفص سفدی و بقولی حنظله بادغیسی می‌باشد ولی آنچیزی که به ادبیات عرب و ایران ارزش و ارج داده اسلام و مفاهیم قرآنی است بعد از اسلام در شعر عرب تحولی عظیم رخ داد یعنی از آن به بعد در اثر آشنا شدن با ادبیات فارسی اعراب وزن تازه‌ای بر اوزان سابق افزودند و مضامین اشعار عربی هم از محدودیت آزاد شد و نظرگاه شعرای عرب زبان وسیع‌تر گردید، بخصوص که بسیاری از شعرای عرب ایرانی‌الاصل بودند و فکر ایرانی و اسلوب آریائی را در ادب وارد کردند و بر غنای آن بسی افزودند؛ در این میان می‌توان اولین شاعر عرب زبان اسلام را ابوالاسود دثلی نامید و بعد از او اسحاق بن حنین، اسود بن یعفر، محمد الاصفهانی اصمعی، یوسف الاعم اندلسی، و اولین شاعر بزرگ ایران که خود مسلمان شیعی است ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی را نام برد و بعد دقتی که از شاعران بزرگ در قرن چهارم است، این تعهد در ادب که از تعهد

۲- النقد المنهجي عقد العرب مؤلف محمد مندور.

در عقیده مایه میگیرد از بارزترین خصیصه شاعر یا نویسنده‌ای است که حرف را با عمل مقرون کرده است و با ابیات کوبنده و سازنده در قالب شعر تیغ زبان را برگردن ستمگران و زورمیداران تاریخ کشیده و برای اولین بار شاعران شیعه بودند که این تعهد را پذیرفتند و ادب متعهد را پی‌ریختند و جان براین راه گذاشتند و سر بر دار کشیدند که پشتوانه محکم انقلابات علوین گردند این هنر پر بار که نام‌آورانی چون فرزددق، کمیت، دعبل و مهیار دیلمی و سیدرضی و ابوتمام و دیگر شاعران دلیل برحقانیت اسلام و قرآن و امامان شیعه هستند همانها که سخت و محکم ایستاده‌اند و مقاومت نموده‌اند و مدافع اسلام و مکتب اهل‌البیت بوده‌اند، دعبل است که فریادش در تاریخ بلند است:

الم ترانی مذ ثلاثین حجة اروح واغدو دائم الحسرات
[آیا نمی‌بینی که سی‌سال است به‌جرم دفاع از خاندان پیامبر، شب و روز را با رنج و اندوه بسر می‌آورم.]

کمیت بن زید اسدی هم آن هفت چکامه پراوازه را بسرود و هنوز شنیدنش برگوش زمان و بشریت گران می‌آید:

وهل امة مستیفظون لرشدهم فیکشف عنه النعسة المتزمل
[گاه آن نرسیده است که امت اسلام از خواب گران برخیزد و آثار چرت و خواب‌آلودگی را از خود بزدايد.]

فقد طال هذا النوم و استخرج الکری

مساویهم لوکان ذا الميل يعدل

[چه اندازه این سکوت باید بطول انجامد، آیا گمان میکنند که سکوت ستمکاران را از ستمگری باز خواهد داشت؟]

و بقیه اشعار...

و هنده انصاری فریادگری که در شب هولناک ستم صدای مظلومیت و حقپرستی را با تمام نیرو فریاد می‌کشد، قهرمانی از تیره شاعران و سخنوران زن؛ چون حبر بن عدی را به‌سوی معاویه می‌بردند، هنده دختر زید بن مخربه انصاری که زنی شیعی‌مذهب بود این قطعه را سرود:

ترفع ایها القمر المنیر	ترفع هل‌تری حجراً یسیر
یسیر الی معاویه بن حرب	لیقتله کما زعم الخبیر

تجبرت الجبابر بعد حجر وطاب لها الخورنق والمدير
 [* ای ماه تابان بر آسمان بیکرانه بتاب آیا نمی بینی که حجر
 بسوی کشتنگاه می‌رود؟ * حجر را به سوی معاویه پسر حرب می‌برند
 و همانگونه که شخص آگاهی خبر داده است می‌خواهد او را بکشد.
 * پس از حجر درهای ستم گشوده شود و ستمکاران سرخوش و
 سرمست در کاخهای خورنق و سدير خوش بیاسایند].

شعر فارسی و شاعران شیعه:

هنر فارسی چه قبل و چه بعد از اسلام با توصیفات و
 تشبیهات همراه بوده و شعر در همه جا و همه چیز دخالت داشته
 در عصمت ملکوتی سپیده، در زمزمه جادویی چشمه ساران، در
 نسیم کوچه باغهای خاموش، در خم خسته چشمی از تب عشق،
 در هم آغوشی پاك مه و مرداب، در لبخند، در مهتاب در بازی پنهان
 و پرغوغای باد بر سر شاخه های بلند سپیدارهای مغرب، در افق در
 شفق، در قطرات باران و... در هر چه ما را از خویش بدر می برد
 عمق و معنی و راز و زیبایی نهفته و لیکن شعر بعد از اسلام در
 ایران امتیاز دیگری که دارد اینست که با حقایق و فرهنگ اسلامی
 ممزوج شده و آن حالت خشك و مجرد توصیف و تشبیه از بین رفته
 و جای آنرا فضائل اخلاقی، خصلتها، آداب، رفتار پیشوایان،
 آزادگیها، فداکاریها، پاکیزه ها و مجاهدتهای آنان و محبت آنان به
 انسانها و توده ها پر نموده است.

در میان شاعران فارسی زبان از قدیمترین روزگاران اقتباس
 مضامین آیات قرآن و احادیث و به نظم آوردن آنها معمول گشت،
 این معارف بر ذهن آنان اثر می گذاشت و در روح آنان می نشست
 از این رو در شعر آنان منعکس می گشت از این جمله؛ میسری شاعر
 قدیم است وی مثنوی خویش را با توحیدی قرآنی می آغازد،
 توحیدی که اسلامی صرف است و ربطی به اعتقادات پراکنده و
 مبهم ایران پیش از اسلام و سخن از چند خدایی و آتش و آتش-
 پرستی در آن نیست:

به نام پاك دادار جهان است که بخشایا و دانای نهان است

خدای بر شده هفت آسمان است خداوند زمین و آن زمان است
و در اشعاری دیگر به ستایش پیغمبر و آل او می‌پردازد:
درویش بر محمد صد هزاران پس آنکه بر همه فرخنده یاران
درویش بر علی چرخ آن نکوتر و بر جفت وی آن پاکیزه دختر
پس آنکه بر حسین و بر حسن بر به فرزندان ایشان تن به تن بر^۲
این است اعتقاد خالص ایرانیان اعم از توده و روشنفکران
از قدیمترین روزگاران، تمام آثار شاعران و متفکران ما ثمره
فرهنگ اسلامی است، در ادبیات دلکش ما نیز از دیرباز شاعران
بساختن مناقب پرگوی و مرثیه‌های سوزناک پرداخته‌اند و پارسیانی
که بگفته‌ی جبران خلیل جبران بهتر توانستند علی (ع) را بشناسند
در کار هنری خود، مصائب آل علی را با جوش و خروش بیکران
نشان داده‌اند، مؤلفان تواریخ ادبیات و سایر مطلعان و متخصصان
رشته‌ی تاریخ ادیان تصریح کرده‌اند که تشیع توأم با اسلام در
ایران وارد شده و نوابغ و متفکرین و فلاسفه و مصلحین و
دانشمندان و هنروران بزرگ پرورش داده است و از همان
روزگاران شاعران نامبرداري مانند: جعفر بن محمد رودکی،
کسائی مروزی، ابوالمجد سنائی، ناصر خسرو علوی، اسدی
طوسی، قوامی رازی و... داشته است و بعدها دایره‌ی آثار ادبی
مذهبی بسیار توسعه یافته و شاعرانی که نیروی ذوق خود را در
راه نشر حقایق دین و فضیلت بکار برده‌اند فراوان ظهور کرده‌اند.
و چون سرودن اشعار مذهبی بویژه مرثیه پیاداشمهای عظیم نوید
داده شده گروهی وسیعی بدان پرداخته و اشعار گوناگونی را
سروده‌اند و بعضی از این شعرا هم مورد عنایت و توجه ائمه
طاهرین قرار گرفته‌اند همانند محتشم کاشانی و مقبل وجودی و...
شاعران شیعه را از دورترین روزگاران که می‌بینیم در ترویج
آزادی و نشر پدیده‌های حریت‌طلبی پیاپی ایستادند و همراه
منقبتها و مرثیه‌های آل علی مرآته‌ی اساسی تشیع را به جامعه‌ها
می‌آموختند، و پر روشن است که منقبت بزرگان گفتن، اطالهی
کلام در اوصاف جسمانی آنان نیست بلکه باید خویهای تربیت-
کننده آنانرا بزبان لطیف شعر و ادب بیان کرد تا روح مردم را به

بلندترین قله‌های عظمت انسانی صعود دهد چنانکه مرثیه‌سرایی برای آنان همان نیست که برمرگی که با آغوش بساز با استقبالش شتافته‌اند سوگوار باشیم و آلام جسمانی‌شان را همی بازگوییم.

زبان صریح شاعران شیعه هیچ مصلحتی را مراعات نمی‌کرده و در دفاع از حق مهر سکوت بر لب نمی‌زده است و همیشه یا در فرار بودند یا در تبعید و یا طعمه ناوک دژخیمان روزگار مگر نه این بود که چکمه‌پوشان اموی و عباسی از جزیره تا اندلس و از افریقا تا خراسان را درهم کوبیده بودند و در زندانهای بی‌سقف حجاج بن یوسف ثقفی و یزید بن مهلب هزاران انقلابی ناآرام را می‌خواستند با زنجیر رام کنند، اما پاسداران مکتب علوی که بار سنگین رسالت و تعهد داشتند دمی از تلاششان باز نمی‌داشت و تعهد کرده بود تا برگرسنگی ستم‌دیده و سیری‌ستمگر تمکین نکنند همانگونه که امام علی (ع) نکرد.^۴ با اشعار روشنگرانه، پیوسته در جام پر از مدام عربده‌کشان ستمگر شرنگ فرو می‌ریختند و اصلاً کار شاعران ما در آفرینش ادبیات بیدارگر شیعه برشالوده‌ی نهضت‌های عصیان‌آمیز رهبران این ملت بود که برای فروغ‌های زندگی و بزرگداشت انسانیت‌های فکری و اجتماعی برمی‌آشفتنند و شورش‌های راستین بپا میکردند تا انسانها بدانند که همه‌جا باید میان جهش و نور و آفتاب زندگی کنند نه در سردی و سیاهی و سکوت و این همان نیروی فیاضی بود که ادبیاتی انقلابی بوجود آورد؛ آنهمه ثنا و مرثیه برای امامان بدانرو سرودند که مشعل راه پرورش‌های زندگی‌ساز باشند هرچند که جان سر این‌راه دادند و رفتند اما نه‌راسیدند و نترسیدند و همانند دعبل که گفت: من چهل سال است که چوبه‌دارم را بردوش می‌کشم و کس نمی‌بینم که مرا بر آن بدار کشد. حقیقت و واقعیت مطلب هم همین است که شاعران شیعه در طول تاریخ اسلام بردوش‌کشان دار خویش بوده‌اند و منادی آزادی و حقیقت.

۴- و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقار و علی کفلة ظالم ولا صنب مظلوم - نهج البلاغه.

شعر خراسان:

بیش از هزار و دویست سال از زندگی روشن شده شعر فارسی در خراسان می‌گذرد یعنی همزمان با ظهور انقلاب فرهنگی در جزیره العرب؛ شاعران و نویسندگانی که نام آنها در تذکره‌ها و فرهنگها و کتابهای ادبی ثبت شده و به ما رسیده بسیار است و اکثریت قریب باتفاق تمام شاعران فارسی زبان از مسعودی مروزی و رودکی تا ابوسعید ابوالخیر شاعر عارف قرن پنجم همه سخن پردازان خراسانند که یکی از بارورترین دوران ادب فارسی را بوجود آورده‌اند بنابراین اگر بگوئیم زبان فارسی یعنی زبان خراسان سخنی به گزاف نیست و زبان فارسی هر قدر از خراسان دورتر رفته ناسره و ناصحیح تر شده است اگرچه بسرزمینی باشد که خاکش همیشه گل خوشبوی دهد؛ حال بگذریم از مفهوم اسلامیت و آزادگی در شهر خراسان که چه معنای عزیز و بزرگی داشته، خراسان مرکز حوزه‌های علمی و فلسفی همان روزگار هم بوده و مردانی چون ابن سینا، خواجه نظام الملک، خواجه نصیرالدین طوسی، شیخ حر عاملی، شیخ طبرسی بوجود آورده است و دیگر کسانی که هر کدام جهان بینی مستقلی داشتند با ویژگیهای مخصوص بخود. در بررسی شعر فارسی دوره اسلامی باید اذعان و اقرار نمود که خراسان مرکز و پایگاه شعر و شاعری و مرکز نهضتها و حماسه‌ها و مقاومت‌های شیعه بوده است و در زنده نگاهداشتن و پرورش دادن ادبیات اسلام نقش مهمی داشته است چرا که با ظهور اسلام در جزیره العرب و سیطره‌ی عرب بر ایران اولین شهر و مکانی که به آغوش اسلام رفت خراسان آنروزگار بود و چون سطح فرهنگی و علمی مردم آنروز خراسان از دیگر شهرها بیشتر و قویتر بود و در دامن خود سخنوران و ادیبان و هنرورانی را داشت که در شهرهای دیگر کمتر بودند به همین جهت فرهنگ اسلام و قرآن را هم زودتر فرا گرفتند و پیدا است که شعر خراسان بعلمت مفهوم اسلامی و حماسی و آزادگی ویژه‌ای که در قرن‌های نخستین بعد از اسلام دارا بوده نشأت گرفته از اسلام است، بشهادت صفحات تاریخ قریب صد سال بعد از جنگ نهاوند (فتح الفتوح ۲۱ هجری)

اولین قیام سیاسی به مخالفت با حکومت نیرومند آنروز در خراسان بوجود آمد زیرا از میان جمیع ایرانیان مردم خراسان بسبب مقاومت‌هایی که کرده و آزارهایی که کشیده و خسارها و تحقیرهایی که دیده بودند برای مخالفت با بنی‌امیه و موافقت با بنی‌هاشم مهیاتر بودند می‌بینیم که در اوایل قرن دوم پیاپیمردی مردم خراسان حکومت امویان برافتاد نیز در همین ایام نهضت شعوبیه بالا گرفت و از خراسان شاعران بزرگی چون حزیمی شاعر سغدی و بشار بن بردتخارستانی بزبان عرب بتفاخر نژاد و ملیت ایرانی آثار مهمی بوجود آوردند. در دو سه قرن اخیر هم شاعرانی پا بعرصه ادبیات نهاده‌اند مخصوصاً در دوره انقلاب مشروطیت که نام بلند آوازه‌ی آنها زینت بخش خراسان گردیده است و در آفرینش هنری کاری بس عظیم انجام داده.

مرثیه شیعه در خراسان:

شعر دوره معاصر خراسان در خدمت مکتب تشیع و اهل بیت عصمت و طهارت قرار گرفته و در مدح و رثاء و حیات علمی و اخلاقی امامان شیعه سروده شده، و شاعران متعهد و مخلص به آل علی (ع) با سوز و گداز و عشق و ولایت به این خاندان شعرشان را در قالب مکتب و مدح و مرثیه ریخته‌اند و عرضه داشته‌اند؛ جای بسی خوشوقتی و امید است که آقای حسین باقری مداح آل محمد (ص) دست به جمع‌آوری سروده‌های خراسان زده و جادارد که از خدمت ارزنده و مفید ایشان تقدیر شود زیرا در دوران سازندگی انقلاب اسلامی ایران تغییر فرهنگ که از مهمترین امور يك جامعه است نیاز بیشتری نسبت به آن احساس می‌شد، شاعران عصر انقلاب به مراتب مسئولیت و تعهدشان بیشتر است باید که با نیت انقلابی و محتوای مکتبی از هجوم بی‌امان فرهنگ غربی جلوگیری نمایند و يك جوشش اعتقادی و يك آتش فکری انقلابی در میان اندیشه‌های فرسوده و طاغوتی بوجود آورند و همگان را با اسلام و قرآن و مکتب ائمه و رهبری آشنا سازند تا عزت اجتماعی و عظمت از دست‌رفته را بازیابند، و بحق شاعران خراسان این

حماسه‌سرایان انقلاب اسلامی نقش حساس و فعالی داشتند و با شعرشان حکومت ستم‌شاهی و استکبار شرق و غرب را بزانو درآوردند و حماسه‌شمیدان را جاودان ساختند. خدا یار و یاورشان باد!...

بطور قطع و جزم يك شاعر مسلمان متعهد باید از مكتب اهل‌البیت الهام بگیرد و اخلاص را پیامزد تا شعرش بر قلبها نشیند و مؤثر افتد و جاودانه ماند، با شعرش اسلام را زنده کند و منت‌های پیامبر و احکام تعالی بخش اسلام را احیا نماید، با شعرش عاشورا و محرم و کربلا را و نوحه و روضه و عزا و ماتم را و حماسه‌شهادت و شهادت را به‌جهانیان بشناساند زیرا زندگی و حیات ما بستگی به‌همین شعائر و سنتها دارد و همانطور که حضرت امام خمینی عزت‌دهنده مسلمین جهان فرمودند: [مذهب خون و شمشیر مذهب تشیع است و این تا آخر است]؛ [عاشورا را زنده نگه‌دارید] این سخن نشانگر اینست که حیات ما در عاشورا است و همه فضیلتها و ایثارها و پاکی‌ها و جهادها و تلاشها در آن نهفته شده و از آن پیدا شده و به‌آن باز می‌گردد و آغاز و انجام هر انقلابی است.

در اینجا لازم میدانم چند تذکر بگونه فشرده به‌شاعران و شعرگویان، مدیحه‌سرایان و مرثیه‌سازان، سرایندگان و هنرمندان بدهم: ۱- شاعران متعهد سعی نمایند لطافت و ظرافت شعری را حفظ نمایند و مراعات وزن و قافیه و نرمش حروف و حسن تلفیق و مراعات نظیر و صنایع لفظی و معنوی را بدون تکلف و بطور طبیعی بنمایند تا شعرشان جاذب و مورد استفاده هنردوستان قرار گیرد: ۲- دیگر آنکه محتوی و معنای شعرشان را با تعهد و مسئولیت درآمیزند و از جرگه صدق و حقیقت‌گوئی خارج نشوند و با مفاهیم قرآنی و شیعی عرضه نمایند - البته با توجه به‌زمان و درك مردمان - تا خواننده و شنونده حرکت به‌سمت تعالی و رحمت و محبت را بیابد و معنا و محتوای شعر پیامی و تعمیدی برای او باشد.

۳- شعرای مکتبی و مذهبی که دارای ذوق نیرومند و طبع روان هستند بهتر است که مقاتل صحیح را مورد نظر قرار دهند،

و شعر خود را به عالمان دین و شاعران مجرب دینی عرضه نمایند تا حفظ حدود وابسته به مذهب بشود، و از مرثیه‌های ساده و تهی پرهیز نمایند، زیرا مرثیه پرمحتوا بسا مقتل و اسناد صحیح و معتبر است که دل را می‌سوزاند و آدمی از سردرد گریه میکند و همراه اشک شعله آتش قلبش همه‌جا را فرا می‌گیرد و مرثیه بر مصائب آل محمد (ص) بس حماسه‌وار و دردخیز و سوزنده است که باید با صدا و فریاد بلند گریست، در ختام کلام از شاعران گرانقدر و مرثیه‌سرایان می‌خواهم که در مجالس مذهبی و محافل حسینی معارف دین و مسائل اسلام و تاریخ حوادث و زندگی ائمه طاهرین و فلسفه درگیری آنان با قدرتهای استکباری زمان و فرهنگ انقلابی شیعی را بازگو نمایند و فرهنگ انقلاب جمهوری اسلامی ایران را که از مردم بی‌پاخاسته و رهبری فرزندان قرآن و علی (ع) و فاطمه نشأت گرفته بزبان شعر در جامعه‌شان بنمایانند تا سهمی در انقلاب اسلامی و اجر و پاداشی در پیشگاه خداوند داشته باشند. و همانگونه که شاعر معاصر شهریار گفت بخاطر داشته باشند در این دوران بهترین شعر را مردم گفته‌اند و سروده‌اند که از دل آگاه مردم سرچشمه داشت و هیچ شاعر چیره‌دست را یارای گفتنش نبود و آن شعر: خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار. والسلام

مشهد مقدس - محرم ۱۴۰۵

عطائی خراسانی

پیشگفتار:

«هو»

نشنود در بزم سرمستان کسی
جز حدیث عاشقی چیز دگر^۱

مرسوم بوده است که بر نوشتار بزرگان و سروده‌های سوختگان به هنگام طبع و نشر به رسم پیشگفتار رقمی که شایستگان را بایسته است زده شود. و خطا نگفتم اگر ابراز دارم که در این وادی دو دسته بوده‌اند که در همیشه تاریخ ادبیات ما قلم زده‌اند: یکی اساتید و ادیبانی که دانسته‌اند که دانسته‌اند و بحق که اگر نمی‌نگاشتند و اگر نمی‌نوشتند آن دانسته‌هایشان را گناه کرده بودند.

و دسته دیگر آنان که ندانستند و به غلط پنداشتند که دانستند و کلام را در منهجی ناهنجار بعنوان مقدمه یا نوشتاری باسم یا عنوان دیگر انتشار دادند و آنچنان مقام شاعران را تنزل دادند که همیشه در پیشگاه تاریخ محکوم خواهند بود.

بنا به این مضمون حقیر خویش را از دسته دوم میدانم با این تفاوت که میدانم نمیدانم و بنا به گفته بزرگواری: «من آن دانای

نادانم که می‌بینم نمی‌بینم». بدین لحاظ جسارتاً بحکم ادب درویشانه حسب الامر رفیق شفیق عزیز جانی و فاضل گرامی سالک مسالک الی الله جناب آقای حاج حسین باقری زیدعزها پذیرفتم تا بعنوان قطره‌ای از دریا بگویم.

بزرگواری که در حد آشنایی حقیر فقیر بهار عمرشان را که نسیمش عشق به الله و خلوص به انبیاء و ائمه معصومین سلام اله علیهم اجمعین است در جمع‌آوری مدائح و مرثیاتی بزرگان ادب صرف نموده و آثار آنان را طبع و نشر داده‌اند.

اینبار نیز استماع شد که نامبرده درصدد جمع‌آوری منتخب سروده‌های سوختگان خراسانند. سوختگانی که سالهاست در سایه عمرشان زیسته‌ام و فریاد درویشان را بگوش جان در دایره عشق شنیده‌ام: که خود این نوشتار گواه بر این مدعی است.

در این وادی با سلاح اندیشه شدن‌ها و با سفر روح به خراسان عازم شدم، خراسانی که چون ستاره‌ای فروزان در آسمان تاریخ ادب ایران می‌درخشد.

از گنبد طلایی ملائک پاسبان مولایمان علی بن موسی الرضا (ع) روحی له الفداء تا ناله‌های کبوتران طواف‌کننده بر گرد حرمش، از کویرهای سوخته از برق خورشیدش، تا کوه‌ها و دره‌ها و بیشه‌ها و جنگل‌ها و چمنزارها و صخره‌ها و جوی‌ها و آب‌ها و ستاره‌ها و خورشید آسمانش همه و همه افسانه عشق و قصه جانگدازی از عشق را فریاد دارند. آری عشق و سوختن. سوختن و آب شدن، آنگاه صافی شدن و صادق شدن و یکی شدن و شعر شدن.

هنگامی باین دیار عازم شدم که زبانی لال در خویش یافته‌ام با حرفهای زیاد دل، لکن هرچه فریاد کردم زبانه را بسته‌تر یافته‌ام بیادم آمد آن نعمت بزرگ حضرت باری تعالی را که هرگز کسی را تنها لال نیافریده و نه هیچگاه کر.

که سخت و جانفرساست اگر کلامی را بشنوی و عاجز از پاسخش بهنگام نداشتن زبان، یا کلامی را و عاجز از شنیدنش بدلیل نداشتن قوه سمع، که بی‌تردید جان‌دادن آسانتر است تا

بدینگونه زیستن.

در کشاکش ایام به آنجایی رسیدم که آنحالت در من مشهود گشت باین ترتیب که الهامات را می‌یافتم لکن در آنحال زبان بسته دلم را در دواوین شعرا می‌یافتم.

زبان نارسایم به درازا کشاند کلامم را و همه قال این مقال را سبب است که بگویم: این سرودها همان الهامات الهی است که به بزرگ شاعران عصرمان که در قله بلند آرزوها مقامی بس رفیع دارند عارض گشته و زبان پنهان در لبهایشان بازگشته.

دو دهان داریم گویا همچو نی
یکدهان پنهان است در لبهای وی
یکدهان نالان شده سوی شما

های و هوایی در فکنده در سما^۲
که این چنین با خروش دل آهنگ گمشده‌اشان را در خراسان فریاد دارند. آری زبانی که بنام شعر شناخته‌ایم زبان سوختگان دل است، زبان ملکوت است با روحی پاک و عشقی سوزنده و دلی پرگداز، که حقایق نادیدنی را می‌بیند و بر بساط عشق از زبان جاری و بر قلم می‌نشانند. و قلم است که بر سرود و سوزش دل شاعری رهنمونمان میدارد که این پدیده آسمانی و این موهبت خدایی را همچون کاسه گدایی به دریوزگی ارباب زر و زور نبوده و از هر دولتمند و مقتدر متجاوزی ستایشها نکرده و فقط از دل سخن دارد.

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم^۲
که بی‌گمان او که از دل میگوید لاجرم بر دل نشیند و هیما^۳
و هیما^۳ از غفلت دل.

باین امید که همه سوختگان در عشق از سجاده نیاز حاجت‌روا برخاسته، باشد تا دعایمان بدرقه راه آنان که به آتش هجران و دوری از عشق می‌سوزند و می‌سازند.

۲- مثنوی مولوی دفتر اول.

۳- مطلع یکی از غزلیات شمس تبریزی.

کجائی در شب هجران که زاریهای من بینی
 چو شمع در چشم گریان اشکباریهای من بینی
 کجائی ای که خندانم ز وصلت دوش می‌دید
 که امشب گریه‌های زار و زاریهای من بینی

تهران: سیدحسن حسین‌پور (کیما)

شهریورماه ۱۳۶۴

اظہار محبت جناب آقای حاج احمد - صالح مداح اہلبیت
عصمت و طہارت کہ نسبت بہ این کتاب سرودہای خراسان
مبذول داشتہ اند.
حسین باقری

در این کتاب کہ آثار اہل عرفان است
«سرودہای» اساتید در «خراسان» است
چکامہ ای است ز «دکتر رسا» و ہم «فاخر»
دگر «رضائی» و «ثابت» و «آزرافشان» است
چو «ملتجی» و «نگارندہ»، «خسرو» و «قدسی»
بہ ویژگیہ «شاهد» کز زمرہ شہیدان است
«شکوہی» است و «مؤید»، «شفق» ز خطہ طوس
جزایشان ہمہ با ضامن غریبان است
«حسین باقریش» گردآورندہ بود
کہ هست مداح و خدمتگذار یاران است
تمام سرور و استاد ما خراسانی
ولیک «صالح» شاگرد و اہل تہران است
ہمہ گدا، ہمہ درماندہ بی مددکاریم
امید بندگی از آل طاہرین داریم

«هوالمستعان»



مقدمه‌ای از: حسین باقری مداح آل محمد (ص)

محبوب رضاست (ع) هر که دل‌ریش‌تر است
از کعبه صفای این حرم بیشتر است
اینجاست مطبی که ندارد نوبت
هر دل که شکسته‌تر بود پیشتر است
«از: برادر سیدرضا مؤید»

با عرض ادب به پیشگاه مقدس سالار شهیدان، سرور آزادگان
جهان مولی‌الکونین حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام بعد از

انتشار کتاب «سلام بر مدینه» که با توجه حضرت بقیه الله الاعظم حجت بن الحسن العسگری (عج) و مساعدت ادبا و شعرای عالیقدر و برادران دینی در دسترس عموم قرار گرفت اینک بنایه درخواست و تقاضای دوستان ارجمندی که از سراسر ایران، (از تهران و سایر شهرستانها) با بنده مکاتبه می‌کنند. توفیقی نصیب شد که با همکاری جمعی از شعرا و نغمه‌سرایان مذهبی اشعار چاپ شده و چاپ نشده‌ای را که فراهم نموده‌ام که آثار چهارده تن از شعرای آستان قدس رضوی می‌باشد بنام: «سروده‌های خراسان» در اختیار علاقمندان قرار دهم.

امید است این ذره ناقابل به آستان ملک پاسبان حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام مورد قبول واقع گردد، و آرزو دارم قطره‌ای از ابر رحمت و شفقت چهارده معصوم علیه السلام بر کویر دل‌های بی‌آرام مشتاقان فرو افتد تا صحرای خشکیده قلب‌های ما، از تراوشش مبدل به گلشن باصفائی گردد و مجالس و محافل مذهبی را با گل‌های سرخ نینوا جلوه، با نغمه‌ی عندلیبان گلشن توحید زینت، با رایحه‌ی خوشبوی این گلستان معطر گرداند. فخرم براین است مداح و خدمتگزار عزیزان از جان گذشته خاتم الانبیاء (ص) می‌باشم و همواره از درگاه ذات احدیت خواستارم که این نعمت و موهبت عظیم چاکری و سمت عالی مداحی بزرگان دین را از اینجانب سلب ننماید. بلکه روز به روز به دوستان و ما، مادحین عنایت بیشتری عطا فرماید تا بتوانیم از این بوستان ادب و تربیت روحانیت خرمن کرم و معرفت ائمه دین خوشه‌چینی کنیم، و دل‌ها را بدون ریا و تظاهر با نیت پاک و ارادت خالصانه متوجه آستان دارالشفای خاندان عصمت و طهارت نمائیم.

در اینجا بر خود لازم میدانم از برادر ارجمندم آقای سیدحسن حسین‌پور (کیمیا) بالاخص ادیب گرانمایه «جناب آقای ع عطائی خراسانی» که از مشهد مقدس اینجانب را مورد لطف قرار داده و مقدمه‌ای جالب و مفصل راجع به شعر و شاعری به کتاب اضافه فرموده‌اند صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

در خاتمه سعادت، سلامت، پیروزی و موفقیت روزافزون

همگان را از درگاه خداوند متعال مسئلت دارم، بامید پیروزی
برادران رزمنده و طول عمر رهبر کبیر انقلاب «امام خمینی» و
نابودی استکبار جهانی.

والسلام علی من اتبع الهدی

ح-حسین-بافتری مداح آل محمدؑ

اول محرم الحرام - ۱۴۰۸

هجری قمری

فصل اول:

شامل : مدیح و مرثی

چهارده معصوم علیهم السلام

«مناجات»

اثر طبع: شادروان دکتر قاسم رسا (ملك الشعراى آستان قدس رضوى)

الهی عاشقی شب زنده دارم
چو مشتاقان ز عشقت بیقرارم
ز کوی خویش نومیدم مگردان
که جز کوی تو امیدی ندارم
الهی در دلم نوری بیفروز
که باشد مونس شبهای تارم
ز لطفت جز گل امیدواری
نروید از دل امیدوارم
الهی بنده‌ای برگشته احوال
گدائی رو سیاه و شرمسارم
تهیدست و اسیر و دردمندم
سینه روز و پریشان روزگارم
الهی گر بخوانی ور برانی
توئی مولی و صاحب اختیارم
از آن ترسم به رسوائی کشد کار
مبادا پرده برداری ز کارم

الهی اشک عذر از دیده جاری است
 ترحم کن به چشم اشگبارم
 نظر بر حال زارم کن که جز تو
 ندارد کس خبر از حال زارم
 الهی عزت و خواری است از تو
 مگردان پیش چشم خلق خواریم
 الهی گر کند غم بر دلم روی
 توئی در خلوت دل غمگسارم
 یقین دارم کزین گرداب حایل
 رهاند رحمت پروردگارم
 الهی ناتوانم کو توانی
 که شکر لطف و احسانت گذارم
 بیانی کو که الطافت ستایم
 زبانی کو که انعامت شمارم
 الهی تا نسیم رحمت تست
 ز غم بر چهره ننشیند غبارم
 مگر عفو تو گرداند مرا پاک
 که سر از شرمساری برنیارم
 (رسا) بر شاعرانم فخر این بس
 که مداح شه والا تبارم
 گدای آستان پور موسی (ع)
 که خاک اوست تاج افتخارم
 نجویم جز رضای او که باشد
 رضای او رضای کردگارم

«مناجات ماه صیام»

اثر طبع: سید محمد خسرو نژاد (خسرو)

خفته دلا خیز که ماه خداست
 ماه نزول برکات و دعاست

ماه صیام است و صلوات و سجود
 ماه عطا، ماه کرم، ماه جود
 این مه خودسازی و آگاهی است
 غفلت ما موجب گمراهی است
 این مه غفران بود از جای خیز
 بر در حق اشک ندامت بریز
 خیز و در این ماه خدا نیمه شب
 حاجت خود را، ز خدا کن طلب
 خیز و به درگاه خدا توبه کن
 از عمل زشت و خطا، توبه کن
 خیز و که ابواب کرم گشته باز
 هشت در باغ ارم، گشته باز
 سوی خدا دست دعائی برآر
 در ره اقلیم صفا پا گذار
 ایکه تو يك عمر خطا کرده‌ای
 کار نه از بهر خدا کرده‌ای
 داده‌ای از کف همه سرمایه را
 کرده هدر عمر گرانمایه را
 حاصل اندوخته را سوختی
 بهر سفر توشه نیندوختی
 ای شده از فرط گنه شرمسار
 خیز به درگاه خدا رو گذار
 در سحر ماه مبارك به‌کوش
 بر تن خود جامه تقوی بپوش
 از در حق عذر گناهان بخواه
 جسم رها ساز و همه جان بخواه
 بار خدایا به مقام علی (ع)
 هم به صلوة و به صیام علی (ع)
 از کرمت جرم و گناه هم به بخش
 در کنف خویش پناه هم به بخش

گر تو برانی ز خود این بنده را
 این ز گنه نادم و شرمنده را
 وای من و وای من و وای من
 وای ز بی‌برگی فردای من
 حق علی حاجت ما را برآر
 رهبر ما را به سلامت بدار
 دور کن از کشور ما ننگ را
 سرد نما آتش این جنگ را
 این دل شب (خسرو) غرق گناه
 آمده بر درگاه تو عذر خواه
 آبرویی در دو سرایش بده
 تذکره کربلایش بده

جمال محمد(ص)

روشن جهان ز نور جمال محمد است
 خرم ز چشمه‌های کمال محمد است
 ما دست کی زنیم به دامن دیگران
 تا دامن محمد و آل محمد است

گل محمدی

از مکه فروغ ایزدی پیدا شد
 سرچشمه فیض سرمدی پیدا شد
 در هفدهم ربیع از دخت (وهاب)
 نو رسته گل محمدی پیدا شد

همزیستی مسالمت‌آمیز

اسلام طلّیعه سعادت‌خیز است اول‌قدمش امانت و پرهیز است
 در سایه دین حق مسیر ما را همزیستی مسالمت‌آمیز است

فرمان رسالت

افراشت لواء رسول امجد امروز
 بر مسند دین نشست احمد (ص) امروز
 از بهر هدایت بشر صادر شد
 فرمان رسالت محمد (ص) امروز

رباعی

از دامن (آمنه) درخشید چو ماه
 احمد (ص) پسر گرامی عبدالله
 بوالقاسم و این همه صفات محمود
 لا حول ولا قوة الا بالله
 از: دکتر قاسم رسا

«در یتیم»

اثر طبع: شادروان دکتر قاسم رسا

با صد هزاران جلوه شد از پرده بیرون ماه من
 تا ماه گردون را کند، محو جمال خویشتن
 دل روشن از سیمای او، جان سرخوش از صهبای او
 شاهی که خاک پای او، شد سرمه چشمان من
 کوکب بدان تابندگی، گوهر بدان رخسندگی
 سلطان بدان بخشندگی، نشنیده کس اندر، زمن
 آمد امیر کاروان، محبوب دل آرام جان
 دیدار یار مهربان، از دل برد رنج و محن
 در عهد شاه دادگر، نور خدا شد جلوه گر
 پاکیزه جان صاحب نظر، روشن روان شیرین سخن
 ساقی کرم کن جام را، تا پخته سازم خام را
 درهم شکن اصنام را، کآمد نگار بت شکن

شاه‌ها ز مسکین یاد کن، دلخستگان را شاد کن
 جان را ز غم آزاد کن، تا خرمی بخشد به تن
 مشعل ز علم افروخته، اوراق ظلمت سوخته
 خیاط رحمت دوخته، بر قامت او پیرهن
 روشن‌تر از مه روی او، خوشیوتر از گل موی او
 چون قامت دلجوی او، سروی نیروید در چمن
 شب رفت و صبح آمد ز پی، دوران ظلمت گشت طی
 پروانگان شمع وی، جمعند در هر انجمن
 از مکه پیدا شد گلی، در شوره‌زاری سنبل
 آمد خوش‌الحان بلبل، کند آشیان زاغ و زغن
 در یتیمی در عرب، از (آمنه بنت وهب)
 تابد از آن در روز و شب، نور خدای ذوالمنن
 ناخوانده درس استاد شد، ویرانه‌ها آباد شد
 کاخ کرم بنیاد شد، خار مظلالم ریشه کن
 یکتاپرستی دین او، صلح و صفا آئین او
 از خامه شیرین او، شد زنده آداب و سنن
 حق برضالت چیره شد، روشن فضای تیره شد
 چشم کواکب خیره شد بر آن مه پرتو فکن
 آوازه شاه عرب، پیغمبر عالی نسب
 از روم و شامات و حلب، بگذشت تا چین و ختن
 احمد ابوالقاسم کز او، شد دین حق با آبرو
 از پیشوایان برده او، گوی فصاحت در سخن
 خرگه بعرض افراخته، سایه بفرش انداخته
 کاخی ز دین پرداخته، ایمن ز آفات و فتن
 جبریل خواند در سما، بعد از ثنای کبریا
 مدح رسول مصطفی، وصف نبی مؤتمن
 موسی بیاد کوی او، هر دم شتابد سوی او
 یوسف ز حسن روی او، انگشت حیرت در دهن
 شاهی که جبریل امین، شاید به درگاهش جبین
 حوران فردوس برین، بگزیده در کویش وطن

برد یمانی در برش، تاج رسالت بر سرش
 برد از صفا خاك درش، رونق ز فردوس عدن
 صف بسته یکسر انبیا، در پیشگاه مصطفی
 احمد که آمد مقتدا، بر پیشوایان کهن
 لولاك نقش پرچمش، هستی طفیل مقدمش
 ختم رسل کز خاتمش، شد خیره چشم اهرمن
 صبح سعادت روی او، فردوس رضوان کوی او
 چون تربت خوشبوی او، هرگز نبوید یاسمن
 ایوان کسری کاخ کی، لرزید ارکانش ز پی
 شد در شب میلاد وی، دریای رحمت موج زن
 فرمود حق در شأن او (ماکان) در قرآن او
 جانها فدای جان او، مهرش چو روح اندر بدن
 نوری که از الهام وی، شد قوم وحشی رام وی
 آمد محمد نام وی، صورت نکو، سیرت حسن
 بیرون چو مغز از پوست شد، آنجا که حد، اوست شد
 تا با خبر از دوست شد، شد بی خبر از خویشان
 با طبع خوش خواند (رسا) میلاد شاه انبیا
 وصف رسول مصطفی (ص) در آستان بوالحسن (ع)

عید مبعث خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم

اثر طبع: سید محمد خسرو نژاد

گفت با احمد یکی از عالم بالا بخوان
 خیز از جا و بنام ربك الاعلا بخوان
 این ندا آمد بگوش مصطفی از سوی حق
 خیز مردم را بسوی خالق یکتا بخوان
 ای مبشر قم فانذر مردم سرگشته را
 متحد کن بهر آنان آیت ما را بخوان
 ای رسول ما ز جا برخیز و از قرآن ما
 بر غلام و خواجه و بر پیر و بر برنا بخوان

خلق را کن رهبری سوی صراط مستقیم
 بهر افراد بشر از روز وانفسا بخوان
 مردم گم کرده ره را سوی ما شو، رهنمون
 قول ما را از برای مردم دنیا بخوان
 دور کن از بین انسانها نفاق و کینه را
 اهل عالم را بشارت ده بسوی ما بخوان
 از برای پیروان از جنت و رضوان بگو
 وز برای مشرکین آیات نجینا بخوان
 هم بترسان دشمنان را از عذاب دردناک
 هم برای دوستان از کوثر و طوبی بخوان
 منکرین خویشان را وعده دوزخ بده
 مؤمنین را آیتی از جنت‌المأوی بخوان
 از میان نسل آدم جهل و نادانی ببر
 آدمی را سوی علم و دانش و تقوی بخوان
 بر بشر ای منجی نوع بشر مانند نوح
 داستان کشتی و طوفان از دریا بخوان
 تا مگر از قصه پیشینیان عبرت برند
 گاه از موسی حکایت کن گه از عیسی بخوان
 تا شود ظلم و نفاق و خودپرستی ریشه‌کن
 قصه فرعونیان و حضرت موسی بخوان
 تا جهان از سر معراج تو یابد آگهی
 از برای مردمان از لیلۃ‌الاسری بخوان
 تا بشر را حجتی بر جا نماند در جزا
 بر گنه‌کاران حدیث کیفر فردا بخوان
 رستگاری در پناه وحدت و قرآن بود
 جمله ادیان را بسوی دین پابرجا بخوان
 بعثت ختم‌النبیین است (خسرو) از شعف
 شعر خود را از برای مردم دانا بخوان

«میلاد علی بن ابیطالب (ع)»

امروز طواف قبله گاهم هوس است
میلاد علی (ع) شهنشه دادرس است
از کعبه فروغ علوی پیدا شد
(درخانه اگر کس است يك حرف بـر است)

از: شادروان دکتر رسا

میلاد حضرت زینب کبری سلام‌الله‌علیها

از کاخ علی ستاره‌ای پیدا شد
بشکفته گلی ز گلشن زهرا شد
سرتاسر کائنات پر نور و سرور
از یمن قدوم زینب کبری شد

از: رسا

«عید غدیر خم»

در نزد کسی که پاك و روشن بین است
آئین خدای بهترین آئین است
تاریخ جهان پر از نشیبیست و فراز
حساس‌ترین فراز تاریخ این است

از: رسا

«عید غدیر خم»

آمد ندا که نقشه دنوان برآب شد
کانون فکر توطئه‌چینان خراب شد
در وادی غدیر، رسالت تمام گشت
یعنی علی (ع) بجای نبی (ص) انتخاب شد

از: ژولیده

«حب علی(ع)»

گرچه سخندان به سخن غالب است
 گوش بده بر سخنم جالب است
 اذن دخول تو بباغ بهشت
 حب علی بن ابیطالب(ع) است
 از: خسرو

«تربت شهید»

هر لاله که روید از سر خاک شهید
 یادآورد از سینۀ صد چاک شهید
 زین کعبۀ عشق بی تفاوت مگذر
 حاجت به طلب ز تربت پاک شهید
 از: خسرو

«در حق علی(ع)»

با آنکه علی به پیش حق محترم است
 هرچند که با نبی، علی ابن عم است
 جز اینکه بود همسر زهرای بتول
 در حق علی(ع) هرچه بگوئیم کم است
 از: خسرو

«ولای تو علی»

سرمایۀ انبیاء ولای تو علی است
 عارف بمقام تو خدای تو علی است
 با عرش قیاس کردند بیموده است
 چون عرش خدای خاکپای تو علی است
 از: ملتجی

میلاد پیشوای بزرگت انسانهای آزاده حضرت امیرمؤمنان

علی علیه السلام

اثر طبع: محمدجواد شفق فرستنده حسین یونسیان

ای جلوات ذات تو، جلوۀ کبریا علی
 ای به نگین معرفت خاتم اوصیا علی
 ای که گرفته از رخت شمس و قمر ضیاء علی
 ببزم عاشقان خود کرم کن و بیا علی
 که صبرشان تمام شد موالی تو یا علی
 حصار کعبه چون صدف، بنت اسد گهر بود
 کنار کعبه چون یکی مرغ شکسته پر بود
 آینۀ جمالش از گلاب گریه، تر بود
 خداست یار آن کسی که دل شکسته تر بود
 ولی دل شکسته‌ای که عهد بسته با علی
 دوباره در سر فلک شور جوانی آمده
 علی بخانۀ علی به میهمانی آمده
 به میهمانی خدا مونس جانی آمده
 به افتخار مقدمش عید جهانی آمده
 خوشم که رنجه میکند قدم به چشم ما علی
 ای به نثار مقدمت گوهر اشک دیده‌ام
 ای به فدای جان تو، جان به لب رسیده‌ام
 من به بهای هستی‌ام، مهر تو را خریده‌ام
 نیست بجز ولای تو، مشی و مرام و ایده‌ام
 خوشم که دارم از جهان ولایت تو را علی
 ای صلوات قدسیان، صحبت و ذکر خیر تو
 دو گوشوار عرش حق شبر تو، شبیر تو
 کسی که دلبرش توئی، دل ندهد به غیر تو
 خدا کند یکی شود سلوک ما و سیر تو
 که بگذریم از فنا ببویه، بقا علی

ایکه بود ولایت مبداء من معاد من
تا که بود ولای تو ودیعه در نهاد من
نیست حیات من بجز عقیده و جهاد من
الا که بی‌ولای تو کس نرسد بداد من
گرچه هماره فکر من شود خدا خدا علی
تو همچو گل بدامن پاک نبی شکفته‌ای
هزار باب علم را به سینه‌ات نهفته‌ای
به لیلۃ‌المبیت هم بجای دوست خفته‌ای
بدان علو منزلت رسیده‌ای که گفته‌ای
ما از ددت یقیناً لو کشف الفطا علی^۱
نمی‌تواند آدم ار، ز گندمی حذر کند
ولی علی بنان جو تمام عمر سر کند
به صبر و طاعت علی خدای چون نظر کند
قبول توبه پسر پدر بخاطر پسر کند
کلید استجاب دعاست انس با علی
علی توئی که ضربتی به عمر عبدود زد
تو خود صلاهی لافتی به جبهه احد زد
تیشه به ریشه کسی که یار ظلم شد، زد
بس است‌فخرت اینکه خود وصله به کفش خود زد
قناعت تو بی‌ریا بود به بوریا، علی
سزد خدا به عشق تو خلقت آب و گل کند
جرم و خطای خلق را به بخشد و بهل کند
جز تو ندیده‌ام کسی به چاه درد دل کند
دشمن جان خویش را به لطف خوش خجل کند
همای رحمت تو پر گشود تا کجا علی
مسیح را تو داده‌ای شفا ز لعل نوش خود
تو صرف ناتوان کنی همه توان و توش خود

۱- لوکشف الفطا ما از ددت یقیناً.

یعنی اگر پرده‌ها برداشته شود چیزی بریقین من افزوده نمی‌گردد و این جمله را هیچکس پیش از علی و بعد از علی نگفته! (نهج‌البلاغه)

تو خود نوای بینوا شنیده‌ای بگوش خود
 تو ظرف آب پیره زن کشیده‌ای بدوش خود
 تو دستگیر هر کسی که افتد ز پا علی
 ای دل بیقرار من عاشق و مبتلای تو
 وی رخ تو جمال حق، جان من و برای تو
 قبول حق نمیشود نماز بی‌ولای تو
 ربنوده دل ز دست من حسین و کربلای تو
 چه کربلا که بسته شد درش بروی ما علی
 اگر مرا رها ز قید غم کنی چه میشود؟
 اگر نگاه مرحمت به کم کنی چه میشود
 نگه باین کبوتر حرم کنی چه میشود
 جواز کربلا بما کرم کنی چه میشود
 چه میشود تسلی‌ای دهی به قلب ما علی
 شب ولادت تو غم ز سینه برطرف نشد
 بمن اگر چه مشتبه وسیله با هدف نشد
 گوهر معنویتی نصیب این صدف نشد
 چرا نصیب و روزیم زیارت نجف نشد
 چرا نشد که سر نهم بیای آشنا علی
 چون تو کسی براه دین ادا نکرده دین خود
 اینکه ز خود گذشته‌ای بین خدا و بین خود
 بیا و تسلیت بده به قلب زینبین خود
 بیا بما سری بزن بخاطر حسین خود
 به آبروی فاطمه، بجان مجتبی علی
 اینکه شود به صبح و شب اشگ «شفق» نثار تو
 اینکه گریست مسجد کوفه به شام تار تو
 اینکه بدست هر غمی فتد گره به کار تو
 شتاب کن که میکشد فاطمه انتظار تو
 چه فاطمه که از غمش پشت تو شد دوتا علی
 چه فاطمه که کوه غم تکیه زده به شانهاش
 فدک ندیده مانده بر صورت او نشانه‌اش

دفاع کرده از تو و زدند تازیانه‌اش
صدای محسن آید از صحن و سرای خانه‌اش
به ذکر و احمدا - بناله‌های یا علی
اگر چه قلب لاله شد بداغ دل گواه ما
اگر چه شمع غم بود شاهد اشک و آه ما
هماره موج میزند عشق تو در نگاه ما
به احترام نام تو چه میشود سپاه ما
بسوی قدس رو کند ز راه کربلا علی
خدا کند به فضل حق به همت امامان
به اتحاد امت و به وحدت کلامان
خون شهید ما برد به آسمان پیامان
خدا کند که متصل شود همین قیامان
به انقلاب مهدی (عج) آن ذخیره خدا علی
امام ما که میکند پیروی از مرام تو
تمام همتش بود، ادامه قیام تو
به شرق و غرب این جهان صلا دهد پیام تو
چه میشود بنام تو، بعشق و احترام تو
سپاه ما روان شود، بقدس و کربلا علی

«میلاد علی (ع)»

اثر طبع: ثابت

این صفا باشد از کجا امشب	جان گرفته عجب صفا امشب
که کند زنده جان ما امشب	این نسیم مسیح دم ز کجاست
خردم گشت رهنما امشب	خواستم حل این معما را
چشم حق بین خود گشا امشب	گفت دل را روانه کن به حجاز
تا شوی با حق آشنا امشب	خانه‌ی کعبه را تماشا کن
حق به مرکز گرفته جا امشب	خالق کعبه میهماندار است
میزبان ذات کبریا امشب	میهمان حیدر است و مادر او
خسرو ملک لافتی امشب	پا نهاده به عرصه‌ی ایجاد

حق تجلا کند به خانه‌ی حق حق بحق دار شد عطا امشب
اسدالله قاتل الکفار بنهاد به کعبه پا امشب
پشت کفر از نهیب او لرزان لیک خوشنود مصطفی امشب
نعره‌ی یا علی کشد از دل هر که دارد به دل ولا امشب
لحظه‌ای از دعا مشو غافل چون اجابت شود دعا امشب
شب میلاد اوست می‌گویم بخدا، اصل مدعا امشب

زنده‌ام زنده با ولای علی

بنده‌ام بنده‌ی خدای علی

من که نام تو بر زبان دارم نام پاک تو حرز جان دارم
با تولای تو، به ذات خدا شرف و عز جاودان دارم
بر جفای زمان نیندیشم تا چه تو سرور زمان دارم
تا نهادم جبین ب خاک درت سرفرا، فرق فرقدان دارم
سر ناقابلیم فدای تو باد جان چه باشد که ارمغان دارم
تا شدم خاک راه حضرت تو سرفرا تر ز آسمان دارم
گرچه پستم ولی ز مدحت تو روز و شب کعبه‌ی امان دارم
گر که دارم گنه ولی بر سر از ولای تو سایبان دارم
بیمی از روز محشرم نبود چون تو مولای مهربان دارم
منکه دارم تو و حسین ترا کی نظر سوی این و آن دارم
من که اندر عزای فرزندات روز و شب ناله و فغان دارم
یا حسین یا حسین می‌گویم بر تن خسته تا که جان دارم
(ثابتم) در جوار پاک رضا (ع) سر بر این عرش آستان دارم

زنده‌ام زنده با ولای علی

بنده‌ام بنده‌ی خدای علی

«امشب چه شب است»

اثر طبع: رسا

یارب این ماه کدامین مه و امشب چه شب است
کاسمان غرق نشاط است و زمین در طرب است
شد مگر چشم مه امشب بجمالی روشن
کاین چنین خرم و تابنده و پر خنده لب است

آری از منظره ماه و کواکب پیداست
 که شب سیزده ماه شریف رجب است
 گوش دل باز کن ای بی‌خبر از عالم غیب
 تا منادی دهدت مژده که امشب چه شب است
 مژده جبریل امین می‌دهد از عرش برین
 که مبارك شب میلاد امیر عرب است

در مدح مولای متقیان علی بن ابیطالب علیه السلام

اثر طبع: علی اصغر یونسیان «ملتجی»

ذات بیمانند حق را اعظم اسما علی (ع) است
 انبیاء و اولیاء را عروة الوثقی علی (ع) است
 از ثریا تا ثری آیات سبحان است لیک
 در میان خلق عالم آیت عظمی علی (ع) است
 از جلال حق حکایت می‌کند او را جلال
 بر جمال جل شأنه مظهر و مجلا علی (ع) است
 آنکه فوق عرش پائین تر ز جای پای اوست
 و آنکه روی دوش پیغمبر گذارد پا علی (ع) است
 در مدار عالم تکوین به امر ایزدی
 آنکه امرش را کند هر ذره‌ای اجرا علی (ع) است
 آنکه چرخ آفرینش چرخد از فرمان او
 و آنکه هستی هم به امر اوست پا برجا علی (ع) است
 او خدا نبود ولی قرآن گواهی می‌دهد
 دست و چشم و قلب و جنب خالق یکتا علی (ع) است
 با همه اوصاف خود گر در مکان آید خدای
 فاش می‌گوییم که آن ممکن خدا مولا علی (ع) است
 تحت فرمان همایونش ملائک صف به صف
 هر یکی را معطی هر رتبه والا علی (ع) است
 شرحی از رخسار او آیات والشمس و ضحی
 نوربخش ماه و خورشید جهان آرا علی (ع) است

گیری ار محسوس هستی را همی معقول اوست
یا اگر لفظش بگیری فی المثل معنا علی (ع) است
گر چهل جا در شبی مهمان بود نبود عجب
کمتر از يك طرفة العینی جهان پیما علی (ع) است
گر خدا روشن کند چشم و دلی را بنگرد
آنچه منقوش است بر اشیاء نقش یا علی (ع) است
بیجهت نبود که نامش می‌دهد دل را جلا
مشتق از نام علی عالی اعلا علی (ع) است
جای او نبود میان تربت پاک نجف
آنکه در جای خدا بگرفته او مأوا علی (ع) است
هر کدام از انبیا يك جلوه‌ای از آنجناب
شیث و ابراهیم و نوح و آدم و طاها علی (ع) است
آنچه نازل شد بهر پیغمبری در شأن اوست
مصحف پیغمبران را سر ما اوحی علی (ع) است
هم عصا را میکند در دست موسی ازدها
طبق نص حضرتش هم حضرت موسی علی (ع) است
آنکه جرأت بهر اخذ ازدهای سهمگین
با ندای لاتغف بر او کند القا علی (ع) است
آن ید بیضای موسی ذاتاً از موسی نبود
آنکه اعطا کرد بر او آن ید بیضا علی (ع) است
آنکه هنگام طفولیت میان مهد ناز
حضرت عیسی بن مریم را کند گویا علی (ع) است
گر دم عیسی بجسم مردگان جان میدمد
صاحب آن نفعه جان‌پرور عیسی علی (ع) است
بعد پیغمبر (ص) که عبد اوست مولانا علی (ع)
تکیه زن بر کرسی قوسین اوادانی علی (ع) است
در سیاق آیه معراج با دقت نگر
تا ببینی سر سبحان الذی اسری علی (ع) است
هان مگو بعد از نبی اول وصی و حجت است
اولین و آخرین را حجت کبری علی (ع) است

ثقل اکبر بودن قرآن بر آن ام‌الکتاب
 حیث استمساک می‌باشد ولی اولی علی (ع) است
 تا خدا خشنود گردد در رکوع خویشتن
 آنکه بر سائل دهد انگشتر خود را علی (ع) است
 مهر او چون شهد در شکر نهان در جان ماست
 روح ما ریحان ما قرآن و دین ما علی (ع) است
 هر یک از ما انزل آمد عضوی از اعضاء دین
 روح جان بخشی که باشد اندر این اعضا علی (ع) است
 من نمی‌گویم علی (ع) مؤمن بود یا متقی
 بلکه گویم عین ایمان، واقع تقوی علی (ع) است
 از زبان خاتم پیغمبران (ص) بشنو که گفت
 آنکه فضلش نیست هرگز در خورا حصا علی (ع) است
 کی شود حق سخن در مدح آن سرور ادا
 مدحتش این بس که کفو حضرت زهرا (س) علی (ع) است
 هر چه در شأن علی (ع) هر کس بگوید تا ابد
 جز نمی‌نبود اگر گیری که خود دریا علی (ع) است
 با تمام اقتداراتی که دارد از خدای
 اولین مظلوم در دنیا و مافیها علی (ع) است
 صبر او را کمتر از نیروی بازویش بدان
 آنکه دشمن را به صبر خود کند رسوا علی (ع) است
 هر که از حق علی (ع) امروز بنماید دفاع
 دستگیر و یاورش در سختی فردا علی (ع) است
 برگه امن از عذاب آخرت را روز حشر
 آنکه بر ما می‌کند از لطف خود اعطا علی (ع) است
 «ملتجی» بر محتوا و وزن اشعارت مبال
 آنکه خود این بیت‌ها را میکند انشا علی (ع) است
 دامن او را بگیر و اکتفا بر کم مکن
 آنکه خود را می‌کند بر طالش اهدا علی (ع) است
 اهل دل شو تا بیابی ره بکوی حضرتش
 همجوار اهل دل در جنت المأوی علی (ع) است

«صحنه تاریخی عید غدیر خم»

اثر طبع: رسا

میرسد از خم ندائی دلپذیر
 کز ره آمد کاروانی با بشیر
 از درای کاروان، خم در خروش
 وز خروش خم، جهانی پر صفیر
 دست افشان از نشاط افلاکیان
 پای‌کوبان از طرب برنا و پیر
 سالکان راه حق را زیر پاست
 نرمتر خار مگیلان از حریر
 از سفارتخانه کبرای حق
 با همایون نامه نازل شد سفیر
 از حریم کبریا آمد سرش
 تا گشاید پرده از رازی خطیر
 کرد روشن صحنه‌ی اسلام را
 صحنه‌ی تاریخی عید غدیر
 از وداع کعبه چون شد رهسپار
 خواجه لولاک با جمعی کثیر
 در غدیر خم به شاه انبیاء
 گشت فرمان صادر از حی قدیر
 کای محمد (ص) کن رسالت را تمام
 کن فضا را روشن از بدر منیر
 بر علی امر ولایت را سپار
 کو بود شایسته‌ی تاج و سریر
 از جهاز اشتران آماده ساخت
 منبری پیغمبر روشن ضمیر
 خواند بر منبر پس از حمد خدای
 خطبه‌ای شیوا و نفز و دلپذیر

کاین علی باشد ولی کردگار
 بعد من بر خلق مولا و امیر
 نور او سرگشتگان را رهنما
 لطف او افتادگان را دستگیر
 پارسائی عارف و بیدار دل
 رهبری دانا و بینا و بصیر
 بر ضعیفان پیشوائی مهربان
 بر ستمکاران امیری سختگیر
 اوست اقلیم قدر را حکمران
 اوست دیوان قضا را سردبیر
 در شجاعت شهسواری بی‌قرین
 در عدالت شهریاری بی‌نظیر
 رهبر آزادگان کز روی لطف
 بند غم بگشاید از پای اسیر
 بار ذلت گیرد از دوش گدا
 گرد محنت شوید از روی فقیر
 در فنون رزم سرداری بزرگ
 در مقام فضل استادی شهیر
 جملگی دادند با دست قدا
 دست بیعت از صغیر و از کبیر
 مدعی را با علی هرگز مسنج
 (گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر)
 جز مسیر حق (رسا) راهی مپوی
 هست راه رستگاری این مسیر

«فاجعة مسجد کوفه»

اثر طبع: خسرو

تا به محراب دعا، شیر خدا را کشتند
 بخدا خوبترین خلق خدا را کشتند

رونقی منبر و محراب ندارد دیگر
 چون به محراب دعا شیر خدا را کشتند
 آه از آن فرقه گمراه که نایافته راه
 مانده در گمراهی و راهنما را کشتند
 آه از این درد که آن فرقه بی‌شرم و حیا
 مظهر غیرت و ناموس و حیا را کشتند
 کاش آنروز جهان زیر و زبر می‌گردید
 که علی قائم‌ی عرش علا را کشتند
 شد علی کشته به محراب که با کشتن او
 اصل دین مظهر ایمان و وفا را کشتند
 تا ابد لعن خدا باد بر آن مردم پست
 کز سر بیخردی شیر خدا را کشتند
 سیرم از زندگی عالم فانی (خسرو)
 به خدا در دل ما ذوق بقا را کشتند

«گل یاس»

زهرا که شرافت از پیمبر دارد آراسته همسری چو حیدر دارد
 بسیار جهان گل معطر دارد اما گل یاس عطر دیگر دارد
 از: رسا

«شافعه گناهکاران»

ای شافعه گناهکاران زهرا
 امید دل، امیدواران، زهرا
 ممنون توئیم، چون که از نام تو شد
 خرسند دل پیر جماران، زهرا
 از: ثابت

«طلیعه زهرا (س)»

نوری ز (خدیجه) چون قمر پیدا شد
 (زهرا) چو طلیعه سحر پیدا شد
 در بیستم ماه جمادی‌الثانی
 زاینده یازده گهر پیدا شد
 از: رسا

«ولایت حضرت زهرا (س)»

اثر طبع: سیدرضا مؤید فرستنده: حسین علیزاده

اشگی بود مرا که به دنیا نمی‌دهم
 این است گوهری که به دریا نمیدهم
 گری لحظه‌ای وصال حبیبم شود نصیب
 آن لحظه را به عمر گوارا نمیدهم
 عمری بود که گوشه‌نشین محبتم
 این گوشه را به وسعت صحرا نمیدهم
 در سینه‌ام جمال علی نقش بسته است
 این سینه را به سینه سینا نمیدهم
 تا زنده‌ام ز درگه او پا نمی‌کشم
 دامن او ز دست تمنا نمیدهم
 سرمایه محبت زهراست دین من
 من دین خویش را به دو دنیا نمیدهم
 گر مهر و ماه را، بدو دستم نهد قضا
 یک ذره از ولایت زهرا نمیدهم
 امروز بزم ماتم زهرا بهشت ماست
 این نقد را به نسیه فردا نمیدهم
 در سایه رضایم (ع) و همسایه رضا (ع)
 این سایه را به سایه طوبی نمیدهم
 من بنده‌ی امام زمانم «مؤیدم»
 هرگز ز دست دامن‌مولا نمیدهم

«گوهر عصمت - میلاد حضرت زهرا(س)»

اثر طبع: رسا

ز سراپرده عصمت گهری پیدا شد
 که جهان روشن از آن گوهر بی‌همتا شد
 خرما طرفه نسیمی که ز انفاس خوشش
 دامن خاک، طربخیز و طربافزا شد
 آفتابی ز شبستان رسالت بدمید
 که چو خورشید جهانگیر و جهان‌آرا شد
 در رحمت بگشودند و سراپای وجود
 روشن از نور رخ فاطمه زهرا شد
 گلشن عفت از او رونق و آرایش یافت
 پایه عصمت از او محکم و پابرجا شد
 زهره برج حیا، شمسه ایوان عفاف
 که ز انوار رخس چشم جهان بینا شد
 مژده کاندلر شب میلاد بتول عذرا
 بر رخ خلق در لطف و عنایت وا شد
 پرده چون حق ز جمال ملکوتیش گرفت
 مریم پرده نشین بر رخ او شیدا شد
 خامه چون خواست ستاید گهر پاکش را
 محو چون قطره ناچیز در آن دریا شد
 در قیامت نکند منت طوبی و بهشت
 هرکه در سایه آن سرو سہی بالا شد
 طبع خاموش (رسا) باز چو مرغان چمن
 از پی تهنیت مقدم گل گویا شد

«میراث زهرا(س)»

اثر طبع: محمدجواد شفق فرستنده: حسین یونسیان
 ای گهر درج حیا فاطمه فاطمه - یا فاطمه - یا فاطمه

جان من از مهر تو لبریز شد
 شمع صفت مهر تو آموختم
 ای گهر پاک دلارا صدف
 جان به فدای تو و منشور تو
 تا که پریشان نشود فکر من
 رفتی و تاریک شده خانه‌ام
 رفتی و من غرق ملالم هنوز
 رفتی و غمهای تو ناگفته ماند
 فاطمه ای خفته بخاک بقیع
 بعد تو با هیچکس کار نیست
 چون حسن آید ببرش می‌کشم
 خیز ز جا نور دو عینم به بین
 خیز که جان همه بر لب رسید
 خیز و دعا در حق همسایه کن
 خیز و نماز شب خود را بخوان
 ای که خدا نور یقین داده‌ات
 ای به رخت دیده بیدار ما
 ای به سفر رفته دل از ما مگیر
 منکه نگهداشته‌ام پاس تو
 دوخته‌ام با جگری سوخته
 بر دل من جز اثر داغ نیست
 «هردم از این باغ بری میرسد»
 ای غم تو مونس تنهای من
 کاش که روحم ز تن آید برون
 مایه حیرت بخدا صبر توست
 ای که توئی کوثر معطای حق
 خط امانی ز گناهش بده

دیده بیاد تو گهرخیز شد
 وز غم تو آب شدم سوختم
 تیر غم و رنج و بلا را هدف
 رفتی و خاموش نشد نور تو
 رفتی و تسبیح تو شد ذکر من
 با همه جز یاد تو بیگانه‌ام
 در هوس صوت بلالم هنوز
 گلبن امید تو نشکفته ماند
 خوابگهت بستر پاک بقیع
 محرم من جز در و دیوار نیست
 دست نوازش به سرش میکشم
 اشک یتیمی حسینم به بین
 اینهمه غم ارث به زینب رسید
 بر سر مرغان حرم سایه کن
 قصه تاب و تب خود را بخوان
 خود بنشین بر سر سجاده‌ات
 کن قدمی رنجه به دیدار ما
 سایه لطف از سر ما وامگیر
 دوخته‌ام دیده به دستاس تو
 دیده به دیوار و در سوخته
 لاله بی‌داغ در این باغ نیست
 کی ز تو ما را خبری میرسد؟
 بعد تو تا زنده‌ام، ای وای من
 با نفسم جان من آید برون
 لیلۀ قدری و نهان قبر توست
 چشم شفاعت بتو دارد «شفق»
 در حرم خویش پناهش بده

«آینه ایزد نما»

اثر طبع: شهید حسین آستانه‌پرست (شاهد)

وہ چه صحن تو با صفاست بقیع
دل و جان از تو روشن است مگر
نور حق است کز تو می‌تابد
یا که از پرتو ائمه ما
چار گنج علوم دین با تست
این زمین را سرای حق دانم
در تو پنهان جمال ایزد و از
بی‌وضو پا به تربت نهم
در تو سجاد و باقر و صادق
که رخ هر یک از فضیلت و علم
بخدا می‌دهم ترا سوگند
با من از لطف رهنمائی کن
قبر زهرا اگر در این وادی است
کز غم و رنج جاودانه او
چهر زهرا و ضربت سیلی
دانم از صاحب‌الزمان آید
میکشد انتقام زهرا را
(شاهد) آندم به شیعه جان آید
که ز ره صاحب‌الزمان آید

زبانحال حضرت زهرا (س) بر سر قبر پدر بزرگوارش (ص)

اثر طبع: یونسیان «ملتجی»

بسکه خون دل روان گردید از چشمان من
قوت دیدن برفت از دیده گریان من
ای پدر فارغ شدی از محنت دوران ولی
بعد تو دنیا باین وسعت بود زندان من

پشت در رفتم که نگذارم عدو داخل شود
تا نیفتد هول و وحشت در دل طفلان من
خصم تا حس کرد من در پشت در ایستاده‌ام
شد مصمم تا پپاشاند ز هم ارکان من
آتشی روشن نمود و سوخت درب خانه‌ام
خود نه درب خانه، بلکه شهپر دربان من
سرخ شد از شعله‌های آتش کین میخ در
سوخت از آن میخ آتش، سینه سوزان من
استخوان سینه‌ام از ضربت در خورد شد
پیش چشمم دست‌وپا زد طفل نیمه‌جان من
من نگویم قصه ضرب غلاف تیغ را
آنقدر گویم که بر لب آمد از آن جان من
رفته بودم تا فدك را باز گیرم از عدو
وای از بیشرمی آن خصم بی‌ایمان من
هم فدك را برد و هم سیلی برخسارم نواخت
ماند جای پنجه‌اش بر طلعت تابان من
«ملتجی» طاقت ندارد مهدی (عج) من بشنود
بیش از این شرح مصیبت‌های بی‌پایان من

«رباعی»

برخیز که ماه انجمن پیدا شد سیمای امام ممتحن پیدا شد
در ماه خدا تجلی حسن ازل در صورت وسیرت حسن پیدا شد
از: رسا

«فرزند ارشد علی مرتضی رسید - نیمه‌ی ماه مبارك رمضان»

اثر طبع: شادروان دکتر قاسم رسا

دوشم ز آستان عنایت ندا رسید
کای دل بهوش باش که ماه خدا رسید

صدق و صفا بیار که ماه عبادت است
 دست دعا برآر که وقت دعا رسید
 ماهی بلندپایه که در شام قدر آن
 آیات رحمت از حرم کبریا رسید
 بر بام ما همای سعادت نشسته است
 این طالع بلند ز فرهما رسید
 ای بنده نا امید مشو از عطای حق
 کز لطف کردگار نوید عطا رسید
 ای آسمان به روشنی ماه خود مناز
 کز آسمان حسن مهی دلربا رسید
 آمد ز عرش مژده که با عزت و جلال
 فرخنده موکب (حسن مجتبی) رسید
 آئینه جمال و کمال محمدی (ص)
 پرورده بتول و شه لافتی رسید
 روشن مدینه گشت بنور جمال او
 یعنی که آفتاب هدایت فرا رسید
 در صبر و استقامت و جود و فروتنی
 سرمشق بهر سلسله اولیا رسید
 آوازه فصاحت او از عرب گذشت
 تا بوسه بر لبش ز لب مصطفی رسید
 سرلوحه عدالت و توحید و معرفت
 سرچشمه عنایت و حلم و حیا رسید
 با نور علم از پی ارشاد بندگان
 فرزند ارشد علی مرتضی رسید
 او مرد جنگ بود، ولیکن به اقتضا
 هنگام برقراری صلح و صفا رسید
 اول حسن گرفت بکف پرچم قیام
 زان پس بدست پادشه کربلا رسید
 اول حسن نهاد قدم در ره جهاد
 زان پس حسین خامس آل عبا رسید

بنیان‌گزار نهضت پاك حسين اوست
 كز حلم او قیام بدین انتها رسید
 لبریز شد ز خون جگر جام صبر او
 از جمعه پلید چو جام بلا رسید
 در آستان قدس رضا (ع) جشن شد بپا
 چون مژده ولادت او بر رضا رسید
 دارم امید لطف عمیمش کند قبول
 این شعر نارسا که ز طبع (رسا) رسید

«یوسف آل محمد (ص) حسن بن علی (ع)»

اثر طبع: شادروان عوض بازرگان (فاخر)

در سحرگاه شب نیمه‌ی ماه رمضان
 چهره‌ی ماه تمامی ز افق گشت عیان
 وه چه ماهی که چو خورشید بود نورفشان
 كز فروغش متجلی شده آفاق جهان
 وه چه ماهی که بگردش مه کنعان گردد
 كافر از رؤیت این ماه مسلمان گردد
 یوسف آل محمد (ص) شه لاهوت مقام
 نجل شاه مدنی قافله‌سالار انام
 اولین سبط نبی، فخر نبیین عظام
 دومین حجت برحق و امام بن امام
 گوهر بحر جلالت در فرخنده صدف
 پور زهرا (س) و نخستین پسر شاه نجف
 می‌شدی چونکه بدوش شه لولاك سوار
 می‌گشودی لب در پرور خود برگفتار
 می‌ربود از دل هر رهگذری صبر و قرار
 بوسه میزد به لبش پادشه عرش وقار
 لذت از صحبت او فخر رسالت می‌برد
 سوی مسجد حسنش را بجلالت می‌برد

محرم بارگه قدس و امین مسجود
 نخبه‌ی مکتب لاهوتی خلاق ودود
 زیب محراب عبودیت و عبد معبود
 زینت منبر پیغمبر و سرچشمه‌ی جود
 آیت نابغه‌ی حجت ذات ازلی
 وارث خواجه لولاک و ولیعهد علی
 نیر برج عفاف و مه آفاق کمال
 آفتاب فلك عصمت و اعزاز و جلال
 مظهر جلوه‌ی خلاق و خداوند جمال
 مصطفی خلق و علی سیرت و صدیقه خصال
 نوگل سر سبد گلشن شهدخت حجاز
 ناطق مصحف و شیرازه‌ی دین، روح نماز
 رهبر کشور دین حامی آئین و اصول
 شهریار دوسرا واسطه‌ی رد و قبول
 ثمر قلب علی میوه بستان رسول
 زیب عرش حق و پیرایه‌ی آغوش بتول
 سبط پیغمبر و شمه‌زاده پاکیزه سرشت
 پسر فاطمه سلطان جوانان بهشت
 صاحب حسن و جمال حسن و خلق عظیم
 ناظم ملک بقا قاسم جنات نعیم
 دلنواز فقرا بر اسرا یار و ندیم
 چون پدر ناز، کش و یاور اطفال یتیم
 هر کجا دید یتیمی بنشستی بیرش
 برکشیدی ز وفا دست نوازش به سرش
 مصلح عادل و آن خسرو دین رأس رؤس
 ماه هر محفل و مجلس، گه اجلاس و جلوس
 خسرو مفترض الطاعة و غمخوار نفوس
 همه جا بر ضعفا یار و معین و مانوس
 می‌کشیدی همه شب نان یتیمان بر دوش
 تا کند نار غم از قلب مساکین خاموش

ذوالکمالی که بدی سرور اشراف حجاز
 همه شب بهر برآوردن حاجات و نیاز
 بود با مردم آواره ز اوطان همراز
 می نمودی گره از کار گرفتاران باز
 می شدی حل به ید قدرت او مشکل خلق
 بود لطف و کرم و مرحمتش شامل خلق
 با تضرع بسوی کعبه چو میگشت روان
 جمله اعضااش بد از خوف الهی لرزان
 می نمود اشگ بصر بر رخ ماهش سیلان
 گاه می خواند به آهنگ حجازی قرآن
 چهره اش قصه‌ی والشمس حکایت میکرد
 طره اش سوره‌ی واللیل تلاوت میکرد
 ای فروزان قمر طارم فرخنده مقرر
 که کند کسب ضیاء از رخ تو شمس و قمر
 ای که ساید به رخت پیک الهی شه‌پیر
 وی که وصاف جمال تو بود پیغمبر
 چهر زیبای تو ای یوسف زهرا حسن است
 محو دیدار تو صد یوسف گل‌پیرهن است
 به عبودیت تو کی رسد عیسی و کلیم
 به مقام تو کجا پی برد اصحاب رقیم
 پدر پیر فلک نزد تو چون طفل فطیم
 مام گیتی بود از زادن مثل تو عقیم
 جز خدا کیست که از خلقت تو باخبر است
 ای که باب تو بآباء خلائق پدر است
 سالها بود غذای تو همه خون جگر
 فلک صبر تو ولی دریم غم زد لنگر
 خلق تو معرفت آموخت به ابنای بشر
 حلم تو درس ادب داد به هر اهل نظر
 ای که عبادت به جزا جبهه باهر دارد
 چشم امید شفاعت بتو (فاخر) دارد

«چهار ترجیع‌بند - بمناسبت ولادت امام حسن مجتبی (ع)»

اثر طبع: محمد صفری (زرافشان)

مجتبی چون پرده از رخسار روح افزا گرفت
گلشن دین زیب و فر، چون جنت المأوا گرفت
شمس رخسار حسن شد در جهان پرتو فشان
یا نقاب از چهره‌ی خود خالق یکتا گرفت؟
تا که بنماید بعالم ذات یزدان خویش را
نك حجاب از روی سبغان‌الذی اسری گرفت
گشت دامن محمد (ص) رشگت فردوس برین
تا در آغوش نبی جا آن گل زهرا گرفت
همچو جان بگرفت در بر مجتبی را مرتضی
بوسه‌ها از لعل جانبخش پسر مولا گرفت
شاد زی ای دل که میلاد امام مجتباست
آنکه مهرش در دل ما از ازل مأوا گرفت
هر که امروز از دل و جان سر به فرمانش نهاد
نامه‌ی آزادی از او ز آتش فردا گرفت
آن مبارك مولدی کو اندرین فرخنده شب
پرده از رخسار زیبای فرح‌افزا گرفت
مظهر صلح و صفای ذات سرمد مجتباست
نور چشم و راحت جان محمد (ص) مجتباست
مژده ای دل کز عطای خالق یکتای صلح
شد عیان از چرخ دین مهر جهان آرای صلح
نیمه‌ی ماه مبارك آمد و شد نور بار
از رخ مهرآفرین مجتبی، دنیای صلح
زد قدم بر ملك هستی آن ولی کردگار
تا نگیرد از جنایت‌پیشگان امضای صلح
گر حسین بن علی باید کند با خصم جنگ
لیك میباید حسن مأمور بر اجرای صلح

شد طنین افکن ز صلح آن امام انس و جان
 در تمام عالم کون و مکان آوای صلح
 گوش جانم قصه‌ی آن مطلع اعظم شنید
 هرکجا شد صحبت جانبخش و روح‌افزای صلح
 از امام مجتبی‌ای کاش می‌آموختند
 خلق عالم در زمان اسرار ما اوحی صلح
 تا بر آید از دل اهل ولا بانگ درود
 گفت باید از پی این جامه‌ی شیوای صلح
 مظهر صلح و صفای ذات سرمد مجتباست
 نورچشم و راحت‌جان محمد (ص) مجتباست
 ای ولی کبریا، ای رهبر عرش آستان
 ای وصی مصطفی‌ای پیشوای انس و جان
 از تو متقن گشت کاخ دانش و تقوی و حلم
 وز تو روشن، مشعل گیتی‌فروز آسمان
 اختر تابنده‌ی آفاق فضل و بذل و جود
 گوهر رخشنده‌ی بحر جلال و عز و شأن
 مصدر انشاء خلق اولین و آخرین
 مظهر اسماء و الحسنات خلاق جهان
 در جاهت بی‌مثال و در نجابت بی‌همال
 در فصاحت بی‌نظیر و در بلاغت بی‌نشان
 ای که بودی در جهان چون باب خود روحی فداه
 یاور غمدیدگان و دشمن گردن‌کشان
 خواستم در مدحت ذات سرایم چامه‌ای
 این سخن آمد بگوش من که ای آرام جان
 مظهر صلح و صفای ذات سرمد مجتباست
 نورچشم و راحت‌جان محمد (ص) مجتباست
 ای امام مجتبی، ای فاتح اقلیم جود
 ای که همتایت نیامد اندرین ملک وجود
 ای جمال بی‌مثال حق که حسن روی تو
 از همه خوبان عالم گوی سبقت را ربود

صلح کردی با عدوی دین و از این ابتکار
 گشت رسوا در جهان آن ظالم پست عنود
 در بر یاران تو ای نور حق کفر است کفر
 پیش دژخیمان سر تسلیم آوردن فرود
 تا نشوید ژاله گرد غم ز باغ آرزو
 تا بروید لاله در گلزار امید و جود
 تا کند کافر ز بعض آل پیغمبر زیان
 تا برد مؤمن ز حب حیدر کرار سود
 تا پی احیاء دین باشند مردان خدا
 گاه در حال قیام و گاه در حال قعود
 این ندا آید بگوش جان که در فضل و کرم
 آنکه همتایش نیامد زیر این چرخ کبود
 مظهر صلح و صفای ذات سرمد مجتباست
 نورچشم و راحت جان محمد (ص) مجتباست

«مرثیه - امام حسن مجتبی (ع)»

اثر طبع: مؤید

مهرت به کائنات برابر نمیشود
 داغی ز ماتم تو فزونتر نمیشود
 از داغ جانگداز تو ای گوهر وجود
 سنگ است هر دلی که مکدر نمیشود
 ظلمی که بر تو رفت ز بیداد اهل ظلم
 بر صفحه‌ی خیال مصور نمیشود
 تنها جنازه‌ی تو شد آماج تیر کین
 يك ره شد این جنایت و دیگر نمیشود
 بی بهره از فروغ ولای تو یا حسن
 مشمول این حدیث پیمبر نمیشود
 فرمود: دیده‌ای که کند گریه بر حسن
 آن دیده کور وارد محشر نمیشود

دارم امید بوسه‌ی قبر تو در بقیع
 اما چه میتوان که میسر نمیشود
 با این ستم که بر تو و بر مدفنت رسید
 ویران چرا بنای ستمگر نمیشود
 آن کور باطن است (مؤید) که چشم او
 از خون دل ز داغ حسن تر نمیشود

«مجلس اغیار - حضرت مسلم بن عقیل (ع)»

اثر طبع: رضائی

عشقت آخر بدنم را به سر دار کشید
 تن پاکم بسوی کوچه و بازار کشید
 تار گیسوی تو بر بست دو دستم بر پشت
 تا که آخر بسوی مجلس اغیار کشید
 نیست جرم من غمدیده بجز عشق حسین
 عشق بین عشق که آخر به کجا کار کشید
 من کجا، کوفه کجا، قصر عبید بن زیاد
 بکجا کار مرا عشق رخ یار کشید
 ای حسینم نظری کن بسوی بام و به بین
 از کمر خنجر خود قاتل خونخوار کشید
 قصه‌ی عشق تو با خون دل امضاء بکنم
 باید از پرده برون جمله‌ی اسرار کشید
 نسخ شد قصه‌ی عشاق (رضائی) بجهان
 خط بطلان به همه مسلم بی‌یار کشید

«نخستین شهید - مسلم بن عقیل (ع)»

اثر طبع: محمدجواد شفق فرستنده: حسین یونسیان

بزیر تیغ و این آخرین پیام منست
 سلام من به حسینی که او امام منست

سلام من به حسینی که اوست ثارالله
 شهید راه حق و شاهد مقام منست
 مرا به شهد شهادت دهند مژده دریغ
 که در مفارقت دوست تلخ کام منست
 کجائی ای همه را کشتی نجات بیا
 که بی حضور تو این زندگی حرام منست
 از آن زمان که ندیدم فروغ روی ترا
 غم جدائی تو همدم مدام منست
 لبم به ذکر تو گویا بود دلم با تست
 که ذکر خیر تو کار علی الدوام منست
 غلام حلقه بگوش توام نه تنها من
 کمینه خادمه مادر تو مام منست
 یکی به دفتر فضل مجاهدان بنگر
 که حمدالله سرلوحه اش بنام منست
 بکوی عشق، نخستین فدائی تو منم
 سفیر خاص توام و ین صلاى عام منست
 اگر بکوفه گذار تو اوفتد بینی
 که برج و باروی آن شاهد مقام منست
 هلا - که زندگی من عقیده است و جهاد
 حسینی ام من و این مذهب و مرام منست
 به کوفه شد ز قیامم قیامتی برپای
 گواه صادق جانبازی ام، قیام منست
 برای بیعت از این قوم بی حمیت اگر
 قیام کردم و گفتم که بخت رام منست
 از آن گروه منافق یکی نماند بجای
 حصار کوفه کنون شهر بند و دام منست
 کسی که دست بمن داد و با تو بیعت کرد
 شکست عهد تو و فکر انتقام منست
 مرا به جرم محبت کشیده اند به بند
 حمایت تو و مهر تو اتهام منست

بِخاک و خون کشدم گر که دست‌ظلم چه غم
 که در حمایت دین استوار گام منست
 اگر چه تشنه‌ام اما چه میتوانم کرد
 در این محیط که زهر ستم بجام منست
 به پشت گرمی مردم به شهر کوفه میا
 که ناله ز آمدنت کار صبح و شام منست
 از این سفر که در او خیر نیست دیده‌پوش
 در آخرین نفس این آخرین پیام منست
 من این چکامه سرودم که مسلم بن عقیل (ع)
 بروز حشر بگوید «شفق» غلام منست

«داماد ملت ایران»

می‌لاد حسین و سوم شعبان است
 خورشید ولایت از افق تابان است
 ای کشور جم ببال بر خود که حسین (ع)
 داماد عزیز ملت ایران است
 از: رسا

* * *

جبریل به امر قادر لم یزلی
 بر لوح فلک نوشت با خط جلی
 شد باز در رحمت خاص ازلی
 در روز ولادت حسین بن علی (ع)
 از: رسا

«حضرت حسین (ع)»

در چرخ وجود آفتاب است حسین
 روشنگر راه انقلاب است حسین
 شد تشنه شهید بر لب آب ولی
 عالم همه تشنه‌اند و آب است حسین
 از: خسرو

«میلاد حضرت ابوالفضل(ع)»

میلاد ابوالفضل دلاور آمد
 از بهر حسین میر لشگر آمد
 فرط ادبش همین که در چارم ماه
 از بعد ولادت برادر آمد
 از: فاخر

«ان الحسين مصباح المهدي و سفينة النجاة»

شاهی که سفینه‌النجاتش خوانند
 مصباح هدای کایناتش خوانند
 آلوده بخاک ماتم اوست هنوز
 آن آب که چشمه فراتش خوانند
 از: رسا

«لایوم کیومک یا اباعبدالله»

جز سبط نبی شهید پیروزی نیست
 در عشق چراغ عالم‌افروزی نیست
 از صبح ازل گرفته تا شام ابد
 چون روز حسین در جهان روزی نیست
 از: رسا

«ثارالله»

این کشته حق که بر شهیدان شاه است
 سرها همه جبهه‌سای آن درگاه است
 هر پادشهی به فرق دارد تاجی
 بر فرق حسین تاج ثارالله است
 از: رسا

«رهبر آزادی - سوم ماه شعبان»

اثر طبع: قاسم استادی (ثابت)

سر زد از خانه‌ی زهرا قمر آزادی
 یا ثمر داد به عالم شجر آزادی
 به کجائید ایا مردم آزاده که من
 خبر آورده‌ام از راهبر آزادی
 شب میلاد حسین زاده زهرا باشد
 باشد اینم خبر مختصر آزادی
 جبرئیل آمد و آورد بر ختم رسل
 از خداوند دو عالم خبر آزادی
 گفت: ای هادی کل باد دو چشمت روشن
 دیده بگشود بعالم پسر آزادی
 توئی آن نخل برومند گلستان جهان
 این پسر هست تو را برگ و بر آزادی
 خبری گویمت ای منجی عالم امروز
 که حسینت شود آخر پدر آزادی
 صدفی پاک چو زهرا به جهان می‌خواهد
 که کند عرضه بعالم گهر آزادی
 گر، زشمشیر علی، پشت ستم گشت دو تا
 در عوض راست شد امشب کمر آزادی
 تا که شد نامه‌ی آزادی فطرس امضاء
 عقل گفت این بود اول ثمر آزادی
 کیست آزادمنش همچو حسین بن علی (ع)
 تا کند سینه خود را سپر آزادی
 بهر احقاق حقوق دگران برخیزد
 ننشیند به ره پر خطر آزادی
 هیچ مانع نشود مانع اندیشه‌ی او
 تا بجائی که نهد جان به سر آزادی

گر بود کوفه، اگر کربلا یا در شام
 همه جا هست ز جان رهسپر آزادی
 گفت هر جا که بود کاخ ستم می‌کوبم
 بر سر دشمن بیدادگر آزادی
 شب میلاد حسین است که (ثابت) از شوق
 بنشسته به سر رهگذر آزادی

«ورود قافله به کربلای معلی»

اثر طبع: یونسیان «ملتجی»

قافله چون بکربلا پا گذاشت
 حسین پرسید که اینجا کجاست
 آه کشید و گفت کرب و بلا
 مسفک خون ما بود این زمین
 جهان به اهل دل نکرده وفا
 یا دهر اف لك من خليل
 من طالب و صاحب قتيل
 و كل حى سالك سبيل
 درین زمین سر و قد اکبرم
 درین زمین دو دست عباس من
 پیکر قاسم پسر مجتبی
 درین زمین به حلق طفل صغیر
 درین زمین سر مرا از جفا
 درین زمین مخزن سر خدا
 درین زمین زینب خونین جگر
 درین زمین پیکرم افتد بخاک
 درین زمین ز خیمه‌ها از جفا
 درین زمین از پی انگشتی

مرکب شاه دین قدم بر نداشت
 گفت یکی که این زمین کربلاست
 پناه می‌برم از آن بر خدا
 محل قبرهای انصار دین
 ز هر جنایتی نکرده ابا
 کم لك بالا شراق والاصیل
 والدهر لایقن بالبدیل
 و انما الامر الی الجلیل
 بخون طپد پیش دو چشم ترم
 جدا شود کنار علقم ز تن
 زیر سم اسب شود توتیا
 بوسه زند سه شعبه مسموم تیر
 شمر ستم پیشه برد از قفا
 بشکند از چکمه آن بیحیا
 بروی تل دست گذارد به سر
 ز تیغ و نیزه‌ها شود چاکچاک
 شعله کشد آتش کین تا سما
 جدا کند دست مرا کافری

مگو تو «ملتجی» ازین بیشتر

مزن بقلب فاطمه بیشتر

«عاشورا - روز حسین (ع)»

اثر طبع: دکتر رسا

روز جانبازی یاران حسین است امروز
 کربلا عرصه میدان حسین است امروز
 آسمان محو تماشای فداکاری اوست
 ماسوی‌واله وحیران حسین است امروز
 صولت حیدری و آیت تسلیم و رضا
 روشن از چهره تابان حسین است امروز
 روی هفتاد و دو ملت ز پی عرض نیاز
 سوی هفتاد و دو قربان حسین است امروز
 تا به عشاق دهد درس فداکاری یاد
 عشق شاگرد دبستان حسین است امروز
 نه پریشان شده تنها دل ما، در همه جا
 صحبت از جمع پریشان حسین است امروز
 نام پاک شهدای ره آزادی و حق
 زنده از نام درخشان حسین است امروز
 کعبه پاکدلان، قبله صاحب نظران
 تربت پاک شهیدان حسین است امروز
 آنکه از داغ برادر به گریبان زده چاک
 خواهر سر به گریبان حسین است امروز
 «حر» آزاده سر بندگی افکند بخاک
 ز آنکه شرمنده احسان حسین است امروز
 پاسدار حرم آل علی، عباس است
 که ز جان بنده فرمان حسین است امروز
 بانگ تکبیر حسین است ز هر گوشه بلند
 شوق حق سلسله جنبان حسین است امروز
 به تماشای گلستان حسینی بشتاب
 که پراز لاله گلستان حسین است امروز

صبر زینب ز شکیبائی ایوب گذشت
حیرت نوح ز طوفان حسین است امروز
داد لب تشنه اگر جان بلب آب فرات
وصل جانان هدف جان حسین است امروز
محور دین مبین اوست که آئین خدا
محکم از پایه ایمان حسین است امروز
ای (رسا) دامن شه گیر که از شاه و گدا
همه را دست به دامن حسین است امروز

«السلام عليك يا ابا عبدالله الحسين (ع)»

اثر طبع: هاشم شکوهی

ای حسین جانم	من عاشق و دیوانه‌ام
ای حسین جانم	تو شمع و من پروانه‌ام
تنها توئی از عمر حاصل من	با مهر تو سرشته حق گل من
جز با تو نبود آشنا دل من	دوری کربلاست مشکل من
ای حسین جانم	از غیر تو بیگانه‌ام
گریم حسین جان روز و شب برایت	نالم چو نی از یاد نینوایت
آخر نگاهی کن سوی گدایت	مردم در آرزوی کربلایت
ای حسین جانم	من سائل این خانه‌ام
فروغ چشم جمله کائنات‌ی	چراغ راه و کشتی نجات‌ی
تو ساقی سرچشمه حیات‌ی	هر چند لب تشنه لب فرات‌ی
ای حسین جانم	پر کن یکی پیمانه‌ام
در خون شناور دید پیکر تو	در قتلگه آمد چو خواهر تو
کو قاسم و عباس و اکبر تو	گفتا بمیرم آه کو سر تو
ای حسین جانم	ای جان و ای جانانه‌ام
با ما مگر میل سفر نداری	برخیز گشته موسم سواری
گوید رباب تو به آه و زاری	بنگر رقیه را به بیقراری
ای حسین جانم	کو اصغر دردانه‌ام
بعد از تو زنده در جهان بمانم	هرگز نبود این روز در گمانم

توئی برادر راحت روانم	بی تو الا ای میر کاروانم
به‌شام غم روانه‌ام	ای حسین جانم
همچون علی من خطبه انشاء کنم	یزیدیان را خوار و رسوا کنم
من با بیان کار مسیحا کنم	تا به قیامت شور برپا کنم
بین همت مردانه‌ام	ای حسین جانم
ای درگهت پناه بی‌پناهان	خواهد (شکوهی) بادوچشم‌گریان
آندم که عمرم میرسد پایان	آئی ببالینم ز مهر و احسان
روشن کنی کاشانه‌ام	ای حسین جانم
من عاشق و دیوانه‌ام	ای حسین جانم
تو شمع و من پروانه‌ام	ای حسین جانم

«آفتاب برج عصمت»

اثر طبع: رسا

شام روشن از جمال زینب کبراستی
 سر بزیر افکن که ناموس خدا اینجاستی
 کن تماشا آسمان تابناک شام را
 کافتاب برج عصمت از افق پیداستی
 آب گردد زهره شیران در این صحرا، مگر
 دختر شیر خدا خفته در این صحراستی؟
 در شجاعت چون حسین (ع) در شکیبائی حسن (ع)
 در بلاغت چون علی عالی اعلاستی
 نغمه مرغ حق از باغات شام آید بگوش
 مرغ حق را نغمه شورانگیز و روح‌افزاستی
 کرد روشن با جمالش آسمان شام را
 کز فروغ چهره گوئی زهره زهراستی

«ولادت حضرت زینب (س) - روز پرستار»

اثر طبع: سید محمد خسرو

آن پرستاری که از بیمار یاری میکند
 مایه از جان میگذارد جان‌نثاری میکند

آن پرستاری که با صدق و صفای خویشتن
می‌خورد خون دل و بیماررداری میکند
آن که شب‌های بلند سرد تا هنگام صبح
بر سر بیمار خود شب‌زنده‌داری میکند
با تبسم می‌دهد تسکین دل مجروح را
با تحمل زخم را مرحم‌گذاری میکند
تا رود يك لحظه شاید چشم بیمارش بخواب
از سر شب تا سحر اخترشماری میکند
آفرین بر همت پاکش که در راه خدا
هرچه می‌بیند مشقت بردباری میکند
شد بنام روز او میلاد زینب(س) زین سبب
همچو زینب(س) در مصائب بردباری میکند
نام زینب برده شد کی می‌توان از آن گذشت
آن که دل از شوق کویش بی‌قراری میکند
اولین دخت علی صدیقه ثانی که چرخ
گر بگردد بی‌ولایش کجمداری میکند
سرور زنها و بر بیمار دشت کربلا
در میان آتش سوزنده یاری میکند
وصف او با عقل ما هرگز نمی‌گنجد که عقل
بر در دولت‌سرایش خاکساری میکند
نام او را گر بری بر آسمانها اشک غم
در مصیبتش فلك از دیده جاری میکند
آنکه هنگام اسیری با شهامت‌های خود
رهبری از کاروان با غمگساری میکند
بسکه این بانو مصیبت دیده چشم روزگار
گریه از یاد غمش بی‌اختیاری میکند
دیده رزمندگان در جبهه بر احسان اوست
چونکه او از دوستان خویش یاری میکند
چشم رهبر هم بود بر لطف بی‌پایان او
رهبری کز مکتب او پاسداری میکند

اشك با یاد غمش (خسرو) صفا بخشد بدل
چونکه خرم باغ را ابر بهاری میکند

«میلاد حضرت زینب(س) - پنجم جمادی الاول»
روز پرستار

اثر طبع: هاشم شکوهی

داد اختری زینت دوباره ماسوی را
روشن نمود از نور خود ارض و سما را
چشم علی روشن شد و قلب پیمبر
هم مصطفی را مژده ده هم مرتضی را
خیرالوری بگرفته در آغوش رحمت
بار دگر گوئی مگر خیرالنساء را
اینست آن بانو که دانشگاه فضلش
پرورده در عالم بسی بنت‌الهدی را
اینست آن بانو که عزم آهنینش
کرده است ویران کاخ بیداد و جفا را
اینست آن بانو که کرده همت او
مشهور عالم داستان نینوا را
اینست آن بانو که با صبر و شهامت
تفسیر کرده آیه قالوا بلی را
این زینب‌است آن شیرزن کز خطبه‌هایش
آرد بیاد ما علی شیر خدا را
تنها نه زین آب بود زینب که تا حشر
بخشیده زینت همتش دین هدی را
ای زینب ای دخت علی فرزند زهرا
کردی مجسم معنی صبر و رضا را
بودت به لب حمد خدا هر جا که بودی
گشتی تو مظهر البلاء للولی را

اکنون نگر این پیروان مکتب تو
 بگرفته‌اند از جان و دل راه شما را
 بس نوجوان دادند اندر راه قرآن
 کردند یاری دین جدت مصطفی را
 دلها همه از جبهه‌ها سوی تو باشد
 خواهند از تو فتح قدس و کربلا را
 ای آنکه مانند علی مشکل‌گشائی
 بگشا ز رحمت مشکلات کار ما را
 یکره بیا از بهر پیروزی دعا کن
 چون میپذیرد از شما یزدان دعا را
 از حق ظهور صاحب ما را طلب کن
 دلشاد کن محبوب ما روح خدا را
 فخر (شکوهی) بس که می‌باشد گدایت
 باشد که یاد آری به محشر این گدا را

«قبله‌ی ما حرم توست حسین(ع)»

اثر طبع: محمدجواد شفق

فرستنده: محمد صادقی (مجمع‌الذاکرین)

ای حسین ای غم تو همدم ما
 ای تو خود شاهد اشک غم ما
 ای بهر رنج و غمی محرم ما
 ای خجل از کرم تو کم ما
 تو کریمی و تو مولا، تو ولی
 ای جگر گوشه‌ی زهرا و علی
 ای که ناز تو خریدن دارد
 بار هجر تو کشیدن دارد
 گل ز گلزار تو چیدن دارد
 حرم پاک تو دیدن دارد
 صف اصحاب محبت، صف ماست
 جان اگر می‌طلبی در کف ماست

دل ما غرق غم توست حسین (ع)
 سر، ما و قدم توست حسین (ع)
 کم ما و کرم توست حسین (ع)
 قبله‌ی ما حرم توست حسین (ع)
 به صفای دل صحرا سوگند
 به دعای شب زهرا سوگند
 تو که خود مرد ره توخیدی
 تو که در ظلمت شب خورشیدی
 تو که از شاخه غم گل چیدی
 تو که خود داغ برادر دیدی
 سوخته حاصل ما را بنگر
 داغهای دل ما را بنگر
 تو که خون شد ز جدائی جگرت
 آمده خون دل از چشم تورت
 تو که خود بر سر نعش پسرت
 چتر غم سایه‌فکن شد به سرت
 تو که از دادن جان باخبری
 تو که از داغ جوان باخبری
 گر چه ره روشن و روشنتر شد
 شب ما با غم یاران سر شد
 دیده از خون دل ما تر شد
 يك گلستان گل ما پرپر شد
 باز هم مهر تو روشنگر ماست
 باز ایمان و شرف سنگر ماست
 جبهه‌ها منتظر داد تو اند
 دوخته چشم به امداد تو اند
 سینه‌ها سوخته از یاد تو اند
 این جوانان همه اولاد تو اند
 به غم عشق حسینی سوگند
 به تولای خمینی سوگند

شیر مردان که قد افراخته‌اند
 همه شمشیر شرف آخته‌اند
 همه در ماه تو دل‌باخته‌اند
 کربلای دگری ساخته‌اند
 خواهران گرچه جگرسوخته‌اند
 درس از زینبت آموخته‌اند
 شیرزنها که خدا یاورشان
 جان فدای دل دین باورشان
 سنگ غم گرچه شکسته پرشان
 بر سر نعش علی اکبرشان
 گرچه در حسرت و واویلایند
 در صبوری همه چون لیلایند
 رهبر ما که امید دل ماست
 نگران همه‌ی توطئه‌هاست
 خصم اگر ضربه زند از چپ و راست
 چه غم او را که توکل بخداست
 به چراغ دل خاموش قسم
 به جوانان کفن‌پوش قسم

«تنور خولی - سر مطهر حضرت حسین (ع)»

اثر طبع: شادروان نگارنده
 بخولی بگفت آن زن پارسا
 که را باز از پا در آورده‌ای؟
 که در این دل شب چو غارتگران
 برایم زر و زیور آورده‌ای
 به همراهت امشب چه بوی خوش است
 مگر باز مشگ تر آورده‌ای
 چنان کوفتی در، که پنداشتم
 ز میدان جنگی سر آورده‌ای

چو دانست آورده سر گفت آه
 که مهمان بی پیکر آورده‌ای
 چو بشناخت سر را و گفت ای عجب
 سری با شکو و فر آورده‌ای
 در این کلبه‌ی تنگ و بی نور من
 ز گردون، مه انور آورده‌ای
 بمیرم در این نیمه‌شب از کجا
 سر سبط پیغمبر آورده‌ای
 چه حقی شده در میان پایمال
 که تو رفته‌ای داور آورده‌ای
 ولی ز آنچه من آرزو داشتم
 به یزدان قسم، بهتر آورده‌ای
 به گلزار جانان زدی دستبرد
 به کوفه گلی نوبر آورده‌ای
 گل آتش است اینکه از کوه طور
 تو با خاک و خاکستر آورده‌ای
 «نگارنده» با گفتن این رثا
 خروش از ملائک بر آورده‌ای

«گلستان عشق - زبانحال حضرت سکینه (س)»

اثر طبع: رضائی

من از کنار این گل رعنا نمی‌روم
 تا زنده‌ام ز گلشن طاها نمی‌روم
 زین گلستان عشق که گل‌های پرپر است
 با این گروه جانب صحرا نمی‌روم
 ای خصم بدمنش تو مزن تازیانه‌ام
 من از کنار کشته‌ی بابا نمی‌روم
 از سایه‌ی محبت این مهربان پدر
 با کعب نیزه در طف گرما نمی‌روم

من با علی اکبر و عباس آمدم
 از این دیار بی کس و تنها نمی روم
 تنها بروی خاک چنین مانده بی کفن
 در شام و کوفه همراه سرها نمی روم
 سیلی مزن به صورتم ای شمر بی حیا
 من بی علی اکبر لیلا نمی روم

«حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام»

اثر طبع: ثابت

عمو از کرم بر سر من گذر کن
 بیا از یتیم حسن دفع شر کن
 پدر نیست گر بر سر من تو هستی
 بیا دلنوازی ز من چون پدر کن
 عمو جان بسی انتظار تو دارم
 بیا انتظار مرا مختصر کن
 بیا تا بود نیمه جانم به پیکر
 خلاصم از این مردم بد گهر کن
 بیا تا به بینم رخت بار دیگر
 ز دیدار خود شام تارم سحر کن
 ندارم امیدی بجز دیدن تو
 نهال امیدم بیا بارور کن
 بیا ای حیات ابد از تو جاوید
 ز شفقت نظر بر من محتضر کن
 رسیده عمو جان مرا جان به سینه
 بیا سینه را از غم پر شرر کن
 بیا چون اسیرم بچنگال قاتل
 رهایم از این خصم بیدادگر کن
 بود در حرم منتظر مادر من
 به آرامی از مرگم او را خبر کن

بگو قاسمت گشته در خون شناور
 تو مادر لباس مصیبت ببر کن
 چو (ثابت) بود نوحه‌گر در عزایم
 بر او روز محشر ز رأفت نظر کن

«مرثیه حضرت علی اکبر (ع)»

اثر طبع: سیدرضا مؤید

فرستنده: محمد صادقی (مجمع‌الذاکرین)

تا نظر بر قد و بالای رسایت کردم
 سوختم، وز دل پر سوز دعایت کردم
 آخرین توشه‌ام از عمر تو این بود علی
 که غم انگیز نگاهی ز قفایت کردم
 تو زمن آب طلب کردی و من میسوزم
 که چرا تشنه لب از خویش جدایت کردم
 گر کمی آب نبودم که رسانم به لب
 داشتم اشگی و ایثار به پایت کردم
 نگشودی لب خود هرچه تو را بوسیدم
 نشنیدم سخنی هر چه صدایت کردم
 پدرت را نبود بعد تو امید حیات
 جان من بودی و تقدیم خدایت کردم
 یارب این دشت بلا این من و این اکبر من
 هر چه را داشتم ای دوست فدایت کردم
 آن خلیلم که ذبیحم نکند فدیة قبول
 این ذبیحی است که قربان به منایت کردم
 ای (مؤید) چو ترا بنده مخلص دیدم
 دگر از بندگی غیر رهایت کردم

«عاشورا»

اثر طبع: مؤید

خدا را روز تجلیل شهیدان است عاشورا
 تجلیگاه عشق و عقل و ایمان است عاشورا
 درخشد بر سر ایام همچون تاج پیروزی
 که از قدر و شرافت فخر دوران است عاشورا
 خزان کفر و شرک و بردگی و بت پرستی‌ها
 بقاء دین و آزادی و ایمان است عاشورا
 بنای عدل را امروز تحکیم مبانی شد
 مقام عشق را سرحد امکان است عاشورا
 حصار دین ز نیروی ولایت گشت مستحکم
 یقین حصن ولایت را نگهبان است عاشورا
 بود امروز بر آن پیمبر روز پیروزی
 ولی روز شکست آل سفیان است عاشورا
 اگر چه روز جانبازی مردان خدا باشد
 حیات تازه توحید و قرآن است عاشورا
 اگر آزادگان دیوانه‌اند امروز جا دارد
 که روز نهضت آزاد مردان است عاشورا
 در امروز ار چه می‌گریند انس و جن زغم لیکن
 نگهدار غدیر و عید قربان است عاشورا
 به پیمانی که در عهد نخستین با خدا بسته
 حسین بن علی را روز پیمان است عاشورا
 حسین امروز هفتاد و دو قربان می‌دهد گویا
 خلیل کربلا را عید قربان است عاشورا
 حسین و زینب از الفت یکی جسم است و دیگر جان
 دریغاً فرقت این جسم و این جانست عاشورا
 گهی شوق لقای حق، گهی داغ غم مادر
 علی را روز وصل و روز هجران است عاشورا
 بود روز حسین و در شرافت نیست ماندنش
 (مؤید) روز حزن و آه و افغان است عاشورا

«اربعین حسین بن علی (ع)»

اثر طبع: مؤید

باز اشگم بدیده می‌آید	(بوی گل‌های چیده می‌آید) ^۱
باز از دور بانگ قافله‌ای	که بمقصد رسیده می‌آید
اربعین آمد وز شام بلا	زینب داغ‌دیده می‌آید
زائری بر زیارت قبری	خار در پا خلیده می‌آید
بر مزار پدر پریشان حال	پسری غم رسیده می‌آید
دختری از شکنجه‌ها رسته	چون غزال رمیده می‌آید
مادری بر کنار قبر پسر	رنگش از رخ پریده می‌آید
خواهرت یا حسین از ره دور	با هزاران پدیده می‌آید
با سرت هم سفر قدم بقدم	صحنه‌ها آفریده می‌آید
نخل بارآور قیام تو را	با سخن پروریده می‌آید
تار و پود ستم به تیغ زبان	آنکه از هم دریده می‌آید
سربلند است از شکست یزید	گرچه قامت خمیده می‌آید
بود قصدش کمال نهضت تو	نک بمقصد رسیده می‌آید
با زبان قلم (مؤید) گفت	باز اشگم بدیده می‌آید

«میلاد علی بن الحسین (ع)»

هنگام سرور نشئین است امروز
 مسرور امام مشرقین است امروز
 بر مجمع ساجدین مبارک‌باشد
 میلاد علی بن حسین (ع) است امروز
 (شادروان فاخر)

«حسینم واحسینم واحسینم»

اثر طبع: محمدجواد شفق
 نسیم اربعین می‌آید از راه
 فرستنده: حسین یونسیان
 بلور اشگ من در پرده آه

۱- از غزل آقای غلامرضا - قدسی.



گواه این غم جانسوز و جانکاه
چو نی بشنو نوای یا حسینم

من آن خونین دل از تاراج باغم
که رفت از دست من چشم و چراغم
نشسته لاله‌ی صحرا به داغم
جدا گردیده از من تا حسینم

پیام آور برای مکتبم من
همه در ذکر یا رب یا ربم من
شهید زنده‌ام من زینبم من
که دارم عهد و پیمان با حسینم

در ایامی که مهجور از تو ماندم
پیامت را به اهل دل رساندم
به هر منزل رسیدم خطبه خواندم
بیاد روز عاشورا حسینم

تو غافل بودی از ما کی برادر
دلم امشب گرفته ای برادر
بخوان قرآن به نوک نی برادر
که اینک مانده‌ام تنها حسینم

سری که طعنه بر خورشید میزد
از آن سر خون بپای نیزه ریزد
وزان خون يك گلستان لاله خیزد
تو در هر لاله‌ای پیدا حسینم

غبار غم به رویم بسته ره را
شده پرپر همه گل‌های زهرا

کجا دل برکنم زین دشت و صحرا
که مانده جان من اینجا حسینم

کنار قتلگه آمد بی‌ادم
که بیخود گشتم و از پافتادم
به رگهای گلویت بوسه دادم
بجای مادرم زهرا، حسینم

به گوشم زمزمه يك دختر آمد
«کزان ترسم که چون شب برسر آید»
«دوباره شمر دون با خنجر آید»
من و آن صحنه واویلا حسینم

اگر چه دل ز هستی کنده‌ام من
به راحت میروم تا زنده‌ام من
ز تنها آمدن شرمنده‌ام من
نیاوردم عزیزت را حسینم

«خدایا عاشقم عاشق‌ترم کن»
عنایت با من و چشم ترم کن
بسوزان از غمش خاکسترم کن
که من دیوانه يك یا حسینم

به هر جا بنگرم با دیده تر
نوشته روی این گل‌های پرپر
«شهیدان زنده‌اند الله اکبر»
شهادت را توئی معنا حسینم

«بازگشت به مدینه»

اثر طبع: شفق فرستنده حسین یونسیان

مدینه کاروانی سوی تو با شیون آوردم
 ره آوردم بود اشگی که دامن دامن آوردم
 مدینه در برویم و ما مکن چون يك جهان ماتم
 نیاورد ارمغان با خود کسی تنها من آوردم
 مدینه يك گلستان گل اگر در کربلا بردم
 ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم
 اگر موی سیاهم شد سپید از غم ولی شادم
 که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم
 اسیرم کرد اگر دشمن، بجان دوست خرسندم
 پایان خدمت خود را به وجه احسن آوردم
 مدینه این اسیریه‌ها نشد سد رهم بنگر
 چها با خطبه‌های خود بروز دشمن آوردم
 مدینه یوسف آل علی را بردم و اکنون
 اگر او را نیاوردم، از او پیراهن آوردم
 مدینه از بنی‌هاشم نگردد با خبر یکتن
 که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم
 مدینه گر بسویت زنده برگشتم مکن عیبم
 که من این نیمه‌جان را هم، بصدجان‌کندن آوردم

«در مدح سید سجاد زین‌العابدین (ع)»

اثر طبع: شادروان فاخر

جماعت من سلیل مصطفایم
 معظم سبط شاه اولیایم
 سرور سینه‌ی خیرالبریه
 فروغ دیده‌ی خیرالنسایم

کنم فخریه بر خیل جوانان
 که داماد امام مجتبیام
 منم استاد دانشگاه قرآن
 که من ناطق به آیات خدایم
 منم علامه‌ی علم لدنی
 که عالم بر علوم ماسوایم
 منم آن آسمان هشت کوکب
 کواکب را دهم نور از لقایم
 مکن کرسی ذات البروجم
 رهین کوثر و بدرالدجایم
 بصیر قاب قوسین و نجوم
 صغیر طارم عرش استوایم
 مفاد سوره‌ی والفجر و نورم
 فؤاد فاطر و شمس‌الضحایم
 منم مشکوة انوار هدایت
 فروغ افزای مصباح ولایم
 بود در چرخ چشمم گردش چرخ
 که چرخاننده‌ی چرخ بقایم
 بود در نزد من معنای قرآن
 بتأویل و تفاسیر آشنایم
 منم پرورده‌ی یاسین و طاها
 الیم و مرسلات و قل کفایم
 منم نوباوه‌ی تطهیر و اعراف
 نصیر نصر و قدر و هل اتایم
 دبیرستان ایمان را دبیرم
 دبستان ولا را مقتدایم
 دهم کی من شکیب از دست‌چون نوح
 که بر خلق خدا نفرین نمایم
 بود حیران ز صبرم، صبر ایوب
 که من صابر به آلام قضایم

منم یونس، که از امت گریزم
 رثوفم من امام با وفایم
 امینم من ز من دوری مجوئید
 معینم من شما را رهنمایم
 منم فرماندهی کل عوالم
 بود عرش خدا دولتسرایم
 منم فرزندی بیت‌الله و زمزم
 ولید مشعر و رکن و منایم
 ذبیح کعبه دارد آرزویم
 که من پور خلیل کربلایم
 گزارم بر صفا چون با صفا پای
 صفا بخشم صفا را از صفایم
 فرا گیرد زمین را رحمت حق
 چو خیزد بر سما دست دعایم
 بگرداب غم و بحر بلیات
 مهین فلك نجات و ناخدایم
 نباشد باکم از باد حوادث
 که من شمع حریم کبریایم
 منم آن شد که از روی یتیمان
 غبار رنج و محنت می‌زدایم
 منم آن مه که در شبهای تاریک
 به بزم بیکسان تابد ضیایم
 اگر چه خود علیم، اهل عالم
 شفا یابند از دارالشفایم
 اگر يك سال در ویرانه ماندم
 کنون بر عرشه‌ی عرش است جایم
 دگر قید اسارت را گسستم
 به دشمن چیره گشتم بابکایم
 نمودم با اسارت شام را فتح
 چو جدم فاتح و کشور گشایم

کنم زیر و زبر کاخ ستم را
 که در ملک عدالت پیشوایم
 نمایم جیش دشمن را نگون‌سار
 چو موسی گر رها سازم عصایم
 لوای نصرت افزایم به گیتی
 که من سلطان دیمیم بقایم
 یزید شوم را رسوا نمودم
 ز گفتار متین و پر بهایم
 دگر آزاد گشته از اسارت
 عیال و خواهران و عمه‌هایم
 ز داغ باب و هجران شهیدان
 چو مرغ خسته در آه و نوایم
 عزاداری کنید ای قوم با من
 که من در این عزا صاحب عزایم
 عزیزان مرا یکباره کشتید
 کنون بیمونس و بی اقربایم
 بگو مدح مرا (فاخر) به گیتی
 ترا من شافع روز جزایم

«آه آتشبار»

اثر طبع: رضائی

میان شعله‌ی آتش تن بیمار می‌سوزد
 درون سینه، دل از آه آتشبار می‌سوزد
 حریم سر ناموس الهی را زدند آتش
 عزیز جان زهرا با تن تبار می‌سوزد
 حسین اسرار حق را گفت با زین‌العباد اما
 میان خیمه اکنون محرم اسرار می‌سوزد
 چه عشقی در سر بیمار می‌باشد که بی‌پروا
 چنان خود را میان شعله‌های نار می‌سوزد

گهی از آتش عشق و گهی از آتش دشمن
 گهی از فرقت و هجران روی یار می‌سوزد
 گهی در کربلا، گاهی به شام و گاه در کوفه
 ز هجر روی یار و صحبت اغیار می‌سوزد
 اگر پروانه بال و پر بسوزاند هنر نبود
 به بین بیمار را چون شمع شام تار می‌سوزد
 بگو پروانه درس سوختن از زینب آموزد
 که روز و شب برای عترت اطهار می‌سوزد
 شرار آه جانسوزش بجان خصم زد آتش
 که دائم در شرار نار ننگ و عار می‌سوزد
 (رضائی) شعر آتشبار را بس کن که از سوزش
 زمین و آسمان و ثابت و سیار می‌سوزد

«قبر بی‌شمع و چراغ»

اثر طبع: زرافشان

ز مهر چارده انوار طاهر
 بود روشن دلم چون مهر باهر
 شوم تا خاک راه آل اطهار
 مرا لطف خدا شد یار و ناصر
 منم مدحت سرای آن امامی
 که از یزدان ملقب شد به باقر (ع)
 به مهر آن ولی ذات یزدان
 زدودم گرد رنج و غم ز خاطر
 فروزان شمع بزم آفرینش
 که باشد روشنی بخش محاضر
 درخشان آفتاب چرخ دانش
 که شد روشن ز انوارش ضمائر
 بزرگ استاد دانشگاه قرآن
 که گفتارش بود زیب منابر

فلک جاهی که در وصف جمالش
 عقول خلق امکانست قاصر
 وصی احمد مرسل که باشد
 به اعمال همه مخلوق ناظر
 بهر جا بنگری با چشم حق بین
 بود آن حجت دادار حاضر
 خوش آن روزی که من باچشم‌گریان
 شوم بر تربت پاکش مجاور
 کنار قبر بی شمع و چراغش
 که خون‌گردد ز محنت قلب زائر
 بیارم خون دل از دیده چون سیل
 بر آرم ناله از جان همچو طایر
 نه تنها حضرت باقر در آنجا
 بود مدفون ز جور قوم کافر
 بسی گل از گلستان رسالت
 شده پرپر در آن صحرای بایر

«بیاد حضرت رقیه (س) و خرابه شام»

اثر طبع: هاشم شکوهی

من که از ظلم عدو کنج خرابه خانه دارم
 گنج عرش کبریایم جای در ویرانه دارم
 کاخ فرعون زمانم را کنم با خاک یکسان
 طفلم اما همچو موسی همتی مردانه دارم
 بار سنگین اسارت را کشم منزل بمنزل
 من نشان‌زین بار سنگین هم‌به‌پشت و شانه دارم
 جد من ساقی کوثر بود و اصغر تشنه جان داد
 در بدامان زشگ غم از داغ آن دردانه دارم
 عمه جان امشب مشو غافل ز احوالم خدا را
 خود نمیدانم چرا امشب دلی دیوانه دارم

باب دلجوی من اکنون در کنارم بود و چونشد
 بیش ازین چون طاقت دوری رویش را ندارم
 گر ببینم شمع رخسارش من امشب جان سپارم
 شرط با جانانه بستم عهد با پروانه دارم

تو پدر شمع و پروانه منم	تو گلی بلبل بی لانه منم
آنکه او قصه مشتاقان را	کند از عشق تو افسانه منم
آنکه از داغ تو با با شب و روز	میکشد آه یتیمانه منم
آن کبوتر که نموده صیاد	دورش از لانه و کاشانه منم
آنکه از کعب نی شمر و سنان	شده مجروح ورا، شانه منم
آنکه پایش شده از صدمه خار	همه پر آبله و دانه منم
آنکه امشب کند از شوق وصال	جان به قربان تو جانانه منم
به (شکوهی) که گدای در ماست	آنکه بخشد صله شاهانه منم

ای کعبه دل‌های مجبان حرمت
 وی شادی هر دو کون يك لحظه غمت
 دیدم به سر نعش شهیدی، پدری
 میگفت حسین جان کم ما و کرمت

«زبانحال حضرت زینب کبری (س)»

اثر طبع: شکوهی

خیز از جای ای برادر ای امیر کاروانم
 بین که با جمع پریشان سوی شام غم روانم
 کشتی صبرم شکسته جسم و جانم زار و خسته
 ای تو نوحم ای تو روحم ای تو جسمم ای تو جانم
 تو گذشتی از سر و جان تو وفا کردی به پیمان
 نوبت زینب رسیده گشته روز امتحانم
 ای جهانی ریزه‌خوار خوان احسانت حسین جان
 تو مگر با کوفیان دون نگفتی میهمانم

ساقی آب حیاتی تشنه پهلوی فراتی
یاد لعل تشنه تو میزند آتش بجانم
گاه گریانم بیاد اصغر شیرین زبانت
گه پریشان همچو موی اکبر رنا جوانم
برده صبر و طاقتم را یاد عبدالله و قاسم
از غم عباس نام‌آور برفت از کف توانم
بعد از این با ناله زار رقیه همنشینم
بعد از این با گریه دخت سکینه هم عنانم
ای برادر گو چه شد انگشت و کوانگشتر تو
سوخت ظلم ساریان دون خدایا استخوانم
کاروان رفت و دل من ماند اندر کربلایت
گر چه باشد رأس پرخونت چراغ کاروانم
بار سنگین است و ره دشوار و پای دل شکسته
دستگیری کن که تا این بار بر منزل رسانم
از تو امید شفاعت یا حسین دارد (شکوهی)
هر چه هستم بر درت نوحه سرایم نوحه خوانم

«حمزه سیدالشهداء (ع)»

اثر طبع: مؤید

ای بر فراز صفحه دین نقش نام تو
آن حسن مطلع است ز حسن ختام تو
ای حمزه، ای بزرگ شهیدان که شهره شد
عنوان سیدالشهدائی بنام تو
قبل از حسین و نهضت او و قیام او
حرف از تو و جهاد تو بود و قیام تو
ای صف شکن که شیر رسول خدا توئی
این بس با احترام تو و احتشام تو
رونق گرفت دین خدا از شماتت
قوت گرفت شرع مبین ز اهتمام تو

بستی کمر به جنگ، تو در حالت صیام
تا شد بحق وصول قیام و صیام تو
سرمشق شد جهاد تو بهر مجاهدین
یعنی دلیل راهروان شد مرام تو
کوه احد نشانه عزم یقین تست
آنجا که ریخت شهد شهادت بکام تو
روزی دگر ز احد سخت تر نبود
بر مصطفی چو دید بخون شد مقام تو
هنگام غم به قبر تو زهرا گرفت انس
خوش بود باز یارت و عرض سلام تو
وز خاک قبر تو پی تسبیح شیعه ساخت
ای جان فدای قبر تو و احترام تو
بردند چون ز خانه علی را کشان کشان
در آن میان بیاد تو بود و قیام تو
باشد که باز بادل غمدیده در احد
گویند سلام بر تو (مؤید) غلام تو

«پهلوی دریده» «حضرت حمزه (ع) سیدالشهداء»

اثر طبع: رضائی

دید پیغمبر بخون قد رسای حمزه را
گفت می‌گیرم گواه خود خدای حمزه را
دست گر، یابم بدشمن می‌کشم هفتاد تن
تا چنین جبران نمایم خون بهای حمزه را
از نظر هرگز نخواهم برد تا روز جزا
آن فداکاری و آن مهر و وفای حمزه را
پهلویش را چاک دید و قامت سروش بخاک
دید موج خون گرفته چشم‌های حمزه را
تا نیفتد چشم خواهر بر تن خونین او
با گیاه و با عبا پوشید پای حمزه را

گفت با زنها که بنشینید گرد یکدگر
گرم سازید از نوای خود عزای حمزه را
اشگت می‌بارید چون ابر بهاران مصطفی
دید خالی در کنارش تا که جای حمزه را
سوزد از غم قلب پاک خاتم پیغمبران
ختم کن دیگر (رضائی) ماجرای حمزه را

«تن دردمند»

اثر طبع: رضائی

بر روی زین امام مبین تا سوار شد
آتش گرفت پیکر و دل بیقرار شد
زهر ستم اثر به قدمهای او نمود
تاب و توان شد از کف و بی اختیار شد
از دل کشید ناله که من سوختم خدا
پا تا سرم ز زهر جفا در شرار شد
از اسب بر زمین بگذاریدم این زمان
نزدیک وعده‌ی من و پروردگار شد
پایش ورم نمود و تنش دردمند شد
از این جهان بسوی جهان رهسپار شد
پنجم امام باقر آل رسول وای
از ماتمش رسول خدا داغدار شد
خاموش شد چراغ هدایت ز تند باد
روز جهانیان همه چون شام تار شد
شد باقرالعلوم (رضائی) شهید کین
در سوك او امام ششم سوگوار شد

«در مدح حضرت باقر علیه‌السلام»

اثر طبع: یونسیان «ملتجی»

وصی پنجم پیغمبر خدائی تو
 خزینۀ کرم و جود ذوالعطائی تو
 بسوی مقصد والای انبیا، توحید
 به ماسوای خداوند، رهنمائی تو
 تو باقری و شکافندۀ علوم توئی
 کتاب روشن و گویای کبریائی تو
 نه شیعه را تو فقط مقتدا و سالاری
 بانبیاء سلف نیز مقتدائی تو
 صفای زمزم و بیت و صفائی و مروه
 حقیقت حجر و کعبه و منائی تو
 سلام ختم رسل را شنیدی از جابر
 چرا که نور دوچشمان مصطفائی تو
 نظیر دو گل گلزار مصطفی حسنین
 سرور سینۀ زهرا و مرتضائی تو
 بصولتی چو علی و بعصمتی زهرا
 حسین هیبت و در حلم مجتبائی تو
 بوقت بندگی و موقع دعا چو پدر
 اگر چه روح عبودیت و دعائی تو
 به خلوت دل عاشاق خود مکان داری
 به خستگان غمت بهترین دوائی تو
 سه ساله بودی و همراه سیدالشهدا
 شریک نهضت خونین کربلائی تو
 توکی بمرگ طبیعی ازین جهان رفتی
 قتیل جوری و مسموم اشقیائی تو
 دفین به خاک بقیعی اگرچه در باطن
 دفیئۀ همه درهای پر بهائی تو
 به «ملتجی» که سیاه است نامه‌اش زگناه
 جلا دهنده مسوده خطائی تو

«در مدح و منقبت امام جعفر صادق (ع)»

اثر طبع: شادروان عوض بازرگان (فاخر)

درید سینه آفاق را چو فجر مصدق
 دمید صبح وصال و گرفت جامعه رونق
 رسید مژده شادی، ز آسمان مطبق
 که پا نهاد به عالم یگانه حجت برحق
 گرفت جلوه جهان، از جمال جعفر صادق (ع)
 فلك فری که به اخبار کائنات خبیر است
 به دست قدرت او دیونفس، خوار و اسیر است
 به شهر علم نبی شهره شهریار شهیر است
 دبیرخانه‌ی دین را مدبر است و مدیر است
 ندیده دیده‌ی گردون مثال جعفر صادق (ع)
 ولی حق ششمین آفتاب چرخ زعامت
 یگانه مظهر گنجینه‌ی علوم امامت
 دلیل چشمه‌ی فیاض حق و بحر کرامت
 قسیم دوزخ و جنت، شفیع روز قیامت
 بود طلیمه‌ی خلقت، جمال جعفر صادق (ع)
 مدرسی که بود منشاء مدارس و تدریس
 نهاد به درگاه او سر چو طفل مدرسه ادیس
 غلام بارگاه عزتش هزار چو جرجیس
 کنیز و خادمه‌اش، صد هزار مریم و بلقیس
 مقاله‌ای است جهان، از مقال جعفر صادق (ع)
 مهی که کرده به قرآن خدای، وصف و مدیحتش
 صفای دین بود از نکبت و لقای ملیحتش
 رواج دین بود از گفته‌های نغز و فصیحتش
 نظام دین بود از اقتدار امر صریحتش
 بقای دین بود از اعتدال جعفر صادق (ع)
 رموز معرفتش عزت است اهل دعا را
 فنون مکرمتش رحمت است، شاه و گدا را

دروس معدلتش دولت است، اهل ولا را
 فرا گرفته زمین و زمان، ارض و سما را
 بساط سلطنت لایزال جعفر صادق (ع)
 امیر مقتدری با چنین جلال و مقامش
 که مهر و ماه بهر صبح و شب کنند سلامش
 ندانم از چه عدو زهر کین بریخت بکامش
 شراره زد به دل باب و مام و جد کرامش
 گشود باب مصیبت به آل جعفر صادق (ع)
 ز کید و نخوت منصور شوم مست ریاست
 فتاد لرزه به ارکان بارگاه ولایت
 قتیل گشت مهین رهنمای راه هدایت
 عیون خلقت و ابصار خاندان رسالت
 فشانند اشگ اسف در ملال جعفر صادق (ع)
 ولی حق که بود نور چشم حضرت باقر
 خدا سپرده به او علم غیب اول و آخر
 به بندگیش همه می‌کنند فخر، مفاخر
 اگر غلط نکنم در الست طینت (فاخر)
 سرشته گشته ز گرد نعال جعفر صادق (ع)

«هشام حضرت صادق (ع)»

اثر طبع: رضائی

سخن آغاز بنمایم، بنام حضرت صادق
 بگویم شمه‌ای را از مقام حضرت صادق
 بغیر از مذهب صادق ندارم مذهب دیگر
 مرام من بود در دین مرام حضرت صادق
 به درگاهش نماید روز و شب جبریل درباری
 بلی جبریل می‌باشد غلام حضرت صادق
 خلیل و موسی و عیسی ز جان خدمتگزار وی
 به دربارش ستاده ز احترام حضرت صادق

بگو ادریس را آید که اندر محضر درسش
 چو در، در گوش جان گیرد کلام حضرت صادق
 برو در مکتب فضلش نشین مانند دانشجو
 که شاید قطره‌ای نوشی ز جام حضرت صادق
 جهان علم و دانش را سراسر زنده بنماید
 بجنباند اگر لب را هشام حضرت صادق
 ابان و مؤمن طاق و هشام و جابر و حمران
 تمامی بهره‌مند از فیض عام حضرت صادق
 بخود پیچید منصور از حسد آن‌دم که بشنیدی
 که شیر شرزه گردیده است رام حضرت صادق
 نماند آثاری از منصور جز زشتی و بدنامی
 جهان علم را پر کرده نام حضرت صادق
 خدایا کن (رضائی) را نصیب اندر بقیع آید
 کنار مرقدش بهر سلام حضرت صادق

«مرگ فضیلت»

اثر طبع: رضائی

کباب از ظلم منصور است قلب مصطفی امشب
 به جنت اشگ‌ریزان گشته از غم مرتضی امشب
 شب مرگ فضیلت باشد امشب ای مسلمانان
 زمین و آسمان یکسر شده ماتم‌سرا امشب
 امام ششمین مسموم شد از کینه‌ی منصور
 دلش لبریز خون از صدمه‌ی زهر جفا امشب
 چه زهری بود آتش زد بجان حضرت صادق
 نمود آن شاهدین را از عزیزانش جدا امشب
 یتیم و بی پدر گردید امشب موسی جعفر
 بسوزد تا سحر چون شمع از این ماجرا امشب
 نهد سر بر سر زانوی غم صدیقه‌ی کبری
 بنالد در عزایش از جگر شیر خدا امشب

خدا میداند و قلب امام هفتمین ما
 که چون شد قامت سروش از این ماتم دوتا امشب
 خزان ظلم آمد بر گلستان نبی امشب
 که بلبل‌های زهرا گشته در آه و نوا امشب
 ز مرگ حضرت صادق شده منصور بیدین را
 پس از چندی میسر از برایش مدعا امشب
 «رضائی» گریه کن در ماتم فرزندی پیغمبر
 بریز اشگی برای خجالت روز جزا امشب

«روز عزای زندانی بغداد»

اثر طبع: صفری (زرافشان)

امروز قلب عالم امکان مکدر است
 امروز از شراره‌ی غم دل در آذر است
 امروز روز ناله‌ی پیغمبر خداست
 امروز روز گریه‌ی زهرای اطهر است
 امروز روز حزن علی فخر اولیاست
 امروز روز ماتم آل پیغمبر است
 ای دیده خون بیار که این روز غم‌فزا
 روز عزای حضرت موسی بن جعفر است
 آن رهبری که روز و شب از داغ ماتمش
 از اشگ و خون دیده و دل دامنم تر است
 دست ستم بریخت مرا خاک غم بسر
 ای کشته باد آنکه ستمکار پرور است
 مسموم شد ز کینه هارون نابکار
 آن رهبری که حجت خلاق اکبر است

«خاک در تو»

تا در کنف لطف تو مأوای من است
 خاک در تو عرش معلای من است

ای خسرو طوس، این بود مسلک من
آنکس که بود عبد تو، مولای من است
از: ثابت

«پرچم رضا (ع)»

برخیز که روشن از افق اختر ماست
میلااد امام هشتمین سرور ماست
تا سایه پرچم رضا (ع) بر سر ماست
ایمن ز حوادث جهان کشور ماست
از: رسا

«رباعی»

از دامن (نجمه) کوکبی خاسته شد
از رونق آفتاب و مه کاسته شد
بر مسند دین نشست با جامه سبز
گل بود و به سبزه نیز آراسته شد
از: رسا

«کلید در رحمت خدا»

اثر طبع: شادروان دکتر قاسم رسا

بیا که مظهر آیات کبریا اینجاست
بیا که تربت سلطان دین رضا (ع) اینجاست
بیا که گلبن گلزار موسی جعفر (ع)
بیا که میوه بستان مصطفی (ص) اینجاست
بیا که خسرو اقلیم طوس شمس شمس
بیا که وارث دیهیم ارتضا اینجاست

شهنشاهی که به چشمان غبار درگاهش
 کشند حور و ملایک چو توتیا اینجاست
 اگر کلید در رحمت خدا جوئی
 بیا کلید در رحمت خدا اینجاست
 در مدینه علم و کمال و زهد و ادب
 در خزینه بخشایش و عطا اینجاست
 ز قبله‌گاه سلاطین بخواه حاجت خویش
 شهیکه حاجت مسکین کند روا اینجاست
 قدم ز صدق و ارادت در این حرم بگذار
 که مهد عصمت و ناموس کبریا اینجاست
 بیا که منبع فیض و عنایت ازلی
 بیا که مطلع «والشمس والضحی» اینجاست
 امام ثامن و ضامن رضا که بر حرمش
 نهاده‌اند شهبان روی التجا اینجاست
 به خضر کز پی آب بقاست سرگردان
 دهید مژده که سرچشمه بقا اینجاست
 از این سفینه رحمت مپوش چشم امید
 چه غم ز موج حوادث که ناخدا اینجاست
 طواف کعبه سلطان طوس کن ز خلوص
 که زمزم و حجر و مروه و صفا اینجاست
 سپهر حکمت و خورشید آسمان علوم
 ستاره شرف و زهره حیا اینجاست
 در آستان جلالش ندا کند جبریل
 به سالکان حقیقت که رهنما اینجاست
 شهیکه از پی اخلاص و بندگی شب و روز
 نهاده جبهه به درگاه او (رسا) اینجاست

«استغاثه به پیشگاه حضرت رضا (ع)»

اثر طبع: خسرو

بسته‌ام عهد که تا زنده‌ام و جان دارم
 پا برون از ره مردان خدا نگذارم

داده با مهر رضا شیر مرا مادر و من
 تا بود جان به تنم بنده این دربارم
 اینکه باشد حرمت کعبه و حج فقرا
 طلبم کن که فقیر سر این بازارم
 ای عزیز دل زهرا (س) و علی (ع) جان نبی (ص)
 کی من از دامن تو دست طلب بردارم
 بارگاه تو بود مأمن ارباب نیاز
 به نیاز آمدم اینجا بده بر در، بارم
 تو رضایی و خداوند جهان از تو رضاست
 رحمتی کن ز غلامان درت بشمارم
 آنقدر عاشق دیدار جمال تو منم
 گر بهای نگهی جان طلبی بسپارم
 آخر ای دوست نگاهی، گرمی، احسانی
 بمن خسته که افتاده گره در کارم
 میدهد هجر توام بیشتر از طعن رقیب
 ای سراپا همه خوبی بخدا آزارم
 ای ز علم تو گلستان شریعت شاداب
 من کیم پای گل باغ فضیلت خوارم
 در دلم نیست بجز مهر تو و اجدادت
 نیست جز نام تو و آل تو در گفتارم
 چشم بخشش ز تو دارم که رثوفت دانم
 میشود باعث آزار تو گر کردارم
 تو ز خود خوبتری را بمن ای جان بنما
 تا به پایش سر تسلیم و رضا بگذارم
 من که عمری است زجان شاعر دربار توام
 دارم امید قبول تو شود اشعارم
 غرق دریای گنه «خسرو» مسکینم من
 روز محشر برهانی تو مگر از نارم

«آرزوی دیدن پسر»

اثر طبع: رضائی

در شهر غربتم نرسد کس به داد من
 یا رب رسان کنار من اکنون جواد من
 باشد مراد من پسر من را به بینمش
 یا رب بده در این دم آخر مراد من
 جانم بلب رسید و نیامد عزیز من
 هنگام مردنم برسد تا به داد من
 بابا بیا به بین جگر پاره پاره شد
 آتش فکنده زهر جفا در نهاد من
 مأمون بیحیا زده آتش به پیکرم
 در دل نهفته بود همیشه عناد من

«میلاد حضرت امام جواد (ع)»

اثر طبع: سید محمد خسرو نژاد

در بغل امشب یکی قرص قمر دارد رضا (ع)
 بر زبان شکر خدای دادگر دارد رضا (ع)
 بارگاه زاده‌ی موسی چراغان میشود
 در حریمش جشن میلاد پسر دارد رضا (ع)
 اقتران مهر و مه گردیده امشب، یا مگر
 نور چشمان محمد را، به بر دارد رضا (ع)
 بر امام هشتمین حق کرده فرزندی عطا
 زین پسر پیغام تبریک از پدر دارد رضا (ع)
 آمد آن یکتا در عصمت که بر میلاد او
 تهنیت از حضرت خیرالبشر دارد رضا (ع)
 بر عقیمی آنکه بر فرزند موسی طعنه زد
 گو بیا امشب به بین نور بصر دارد رضا (ع)

در کنار مہد او بنشسته بیدار و بہ لب
 ذکر خواب از بہر او میگوید و گریان بود
 ذکر خواب از بہر او میگوید و گریان بود
 من نمیدانم چرا چشمان تر دارد رضا (ع)
 گاهی از این موهبت شاد است و گاهی دلغمین
 چونکہ از پایان کار او خبر دارد رضا (ع)
 (خسرو) از مداحی او میکند بس افتخار
 گر بدین منصب مدامش مفتخر دارد رضا (ع)

«همسر نا اہل»

اثر طبع: قاسم استادی (ثابت)

سوخت از زہر جفایت جگرم ام الفضل
 همچو بسمل بہ طپید دل بیرم ام الفضل
 رحم کن جرعه‌ی آبی برسان بر لب من
 تشنگی سوخت ز پا تا ب سرم ام الفضل
 بیوفا غیر وفا بود چه تقصیر مرا
 کہ جفایت زده بر جان شررم ام الفضل
 منکہ جان میدهم و نیست کسی غمخوارم
 تیرہ گردیدہ جہان در نظرم ام الفضل
 کشتیم از چہ بہ ہنگام جوانی ناکام
 انتقام از تو ستد دادگرم ام الفضل
 اندرین حجرہ‌ی در بسته بخود می پیچم
 نہ پدر هست نہ مادر ب سرم ام الفضل
 عاقبت خوار شوی در نظر خلق و خدا
 چون ز آیندہ تو باخبرم ام الفضل
 بہ بلائی تو گرفتار شوی بی درمان
 چون از این دار جہان درگذرم ام الفضل
 نظر مرحمتم شامل (ثابت) گردد
 کہ بود صبح و مسا نوحہ گرم ام الفضل

«مرثیه در شهادت حضرت جواد (ع)»

اثر طبع: رضائی

از سوز تشنگی جگر من کباب شد
 آبم بده که پیکرم از زهر آب شد
 رحمی به نوجوانیم ای ام فضل کن
 خاموش شمع زندگیم در شباب شد
 ای بی حقوق همسر من سوختم بیا
 بیرون ز دست من بخدا صبروتاب شد
 جان داد کنج حجره بغداد تشنه لب
 قلب رضا ز داغ جوانش کباب شد
 بی‌مونس و غریب و شهید از وطن جدا
 عازم بسوی خلد برین آن جناب شد
 خون شد دل رسول (رضائی) زما تمش
 سوراخ از غمش جگر بوتراپ شد

«یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

اثر طبع: سیدرضا مؤید

خون شد از غم دل خدا جویم
 می‌فشانم سرشگت و میگویم
 سینه‌ای پر شرار دارم من
 از جهان با تو کار دارم من
 روزگارم ز غم تباه شده
 راه من منتهی به چاه شده
 خسته و دل شکسته و زارم
 جز بکویت کجا پناه آرم
 ای همه خلق بنده راحت
 باز هم آمدم به درگاہت

درد بسیار و نیست دارویم
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 دل و جانی فکار دارم من
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 قلبم از معصیت سیاه شده
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 گره افتاده است در کارم
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 من ندانم بجز یداللہت
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

ایکه روح عبادتی ما را
 جان زهرا عنایتی ما را
 تشنه‌ام، تشنه بر من آب بده
 به گدای درت جواب بده
 ای مسیحا نفس حیاتم بخش
 زین پریشان دلی نجاتم بخش
 یاد کوی تو می‌کنم امشب
 رو بسوی تو می‌کنم امشب
 حسرت قبر تست بر دل ما
 زین دورنج و غم است حاصل ما
 عزت عالمین می‌خواهیم
 طوف قبر حسین می‌خواهیم
 منکه چون شمع بر فروخته‌ام
 چشم بر رحمت تو دوخته‌ام
 همسرت کرد نا مراد تو را
 ایکه خوانده پدر جواد تو را
 من (مؤید) اسیر دام توام
 گر قبولم کنی غلام توام

عذر خواه قیامتی ما را
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 گنهم را ببر ثواب بده
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 خائفم از گنه نجاتم بخش
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 گفتگوی تو می‌کنم امشب
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 دوری کربلاست مشکل ما
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 سفر کاظمین می‌خواهیم
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 از غم غربت تو سوخته‌ام
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 ساخت مسموم از عناد تو را
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»
 مترنم بذکر نام توام
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

«یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

اثر طبع: شادروان فاخر

ایکه با مهر تو سرشته گلم
 بیکس و بی‌پناه و خسته دلم
 در بر تو ز فعل خود خجلم
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

ایکه مه‌رت نموده ارشادم
 خون شد از غصه قلب ناشادم
 همه در وصف توست انشادم
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

من تو را عبد حلقه در گوشم
 دست رحمت گذار بر دوشم
 بنگر با اجل هم آغوشم
 «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

استخوانم ز درد گشته سیاه نفسم بی‌اثر شده ز گناه
کار من گریه است و ناله و آه «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

دلم از درد و رنج خسته شده رشته عمر من گسسته شده
برویم راه چاره بسته شده «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

تا به دامان تو رسد دستم چشم امید از جهان بستم
سر راحت به عجز بنشستم «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

ای خدای یگانه را ناموس ای سلیل خدیو خطه طوس
مکن از درگهت مرا مأیوس «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

تا توئی یار و دادرس ما را نبود حاجتی بکس ما را
نیست غیر از تو ملتمس ما را «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

شب اگر تا سحر نخفتم من غم خود با کسی نگفتم من
طعنه‌ها زین و آن شنفتم من «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

(فاخرم) فاخر حزینم من همه با رنج و غم قرینم من
خسته و زار و دلغمینم من «یا جواد الائمه (ع) ادرکنی»

«در مدح حضرت امام هادی علی النقی (ع)»

اثر طبع: دکتر رسا

چو بر سریر ولایت نشست خسرو دین
فلک نهاد به درگاه او سر تمکین
بیا که صبح هدایت دمید و شد تابان
در آسمان ولایت ستاره دهمین

ز نسل احمد مرسل ز دوده حیدر
 ز نور فاطمه، طاوس باغ علین
 ز آسمان امامت دمید خورشیدی
 که آفتاب جمالش گرفت روی زمین
 به سالکان حقیقت دهید مژده که گشت
 امام هادی فرمانروا و رهبر دین
 ستاره‌ای که ز انوار چهره روشن کرد
 فضای کون و مکان را بنور علم و یقین
 مه سپهر فضیلت، محیط جود و کرم
 شه سریر ولایت چراغ شرع مبین
 طلوعه‌ای که ز بهر طواف شمع رخس
 گشوده بال چو پروانه جبرئیل امین
 شهنشاهی که شهبان پیش خاک درگاهش
 کشیده دست ز تخت و کلاه و تاج و نگین
 مہی که بهر تماشای آفتاب رخس
 نشسته در صف گردون ستارگان به کمین
 سرور سینه زهرا، سلیل ختم رسل
 نهال گلشن طاهّا و روضه یاسین
 به پیش تربت پاکش دم از بهشت مزین
 که خاک اوست مصفاتر از بهشت برین
 ضمیر اهل یقین از صفای او روشن
 دهان اهل ادب از کلام او شیرین
 رخس طلوعه آیات کبریاست بخوان
 صفات ذات خدا را از آن خطوط جبین
 چو در لثالی طبعش به گوش دل آوین
 که طبع اوست گرانمایه گنج در ثمین
 شہی که حکم ولایش ز بامداد ازل
 نوشته کلک قضا بر صحیفه تکوین
 حصار علم و یقین شد بدست او ستوار
 کتاب فضل و شرف شد بنام او تدوین

(رسا) چو خواست که دفتر به زیور آراید
نمود نامه بنام مبارکش تزیین

«جفای معتمد»

اثر طبع: رضائی

گشت بابای تو مسموم از جفا یابن‌الحسن
سوخت از زهر ستم سر تا به پا یابن‌الحسن
من نمیدانم چه زهری بود آن زهر جفا
کرد او را از عزیزانش جدا یابن‌الحسن
عسگری شد کشته از زهر جفای معتمد
عالمی ماتمسرا شد زین عزا یابن‌الحسن
شد نه تنها قلب پاکت در عزایش داغدار
سوختی چون شمع در این ماجرا یابن‌الحسن
لیک از داغ حسین و نوجوانانش مدام
اشگ میباری به هر صبح و مسا یابن‌الحسن
گاه یاد ذوالجناح و یال خونینش کنی
آن زمان کآمد بسوی خیمه‌ها یابن‌الحسن
همچو نی اندر نوا باشد (رضائی) روز و شب
شافعش باشی مگر روز جزا یابن‌الحسن

«گل نرگس»

برخیز که حجت خدا می‌آید
رحمت ز حریم کبریا می‌آید
در گلشن عسگری گذر کن امروز
بوی گل نرگس از فضا می‌آید
از: رسا

«مولد صاحب‌الزمان (عج)»

می‌لاد ولی انس و جان است امشب
شادی تمام شیعیان است امشب
ای منتظرین کف بزنی‌د از شادی
چون مولد صاحب‌الزمان است امشب
از: ثابت

«شاخه نرگس»

این شاخه نرگس از کدامین چمن است
کز حسن جمال ماه هر انجمن است
سرتاسر کاینات در نور و سرور
از یمن قدوم حجت‌بن‌الحسن است
از: رسا

«می‌لاد عدل»

اثر طبع: ثابت

ای هموطن برخیز نگره توشه بردار
بر بوتۀ نسیان غم دیرینه بسپار
برخیز چون دیگر نه‌هنگام درنگ‌است
تعمیل‌کن جان برادر وقت تنگ‌است
امروز هرجا صحبت از اسلام و دین است
هرجا سخن از توده مستضعفین است
برخیز تا لختی ره قم را بپوئیم
در خانه آن پیر روشن ره بجوئیم
آن پیر سر بنهاد در خط خمینی
آن آشنا با مکتب و راه حسینی

آن پیر با تدبیر و استاد و مدرس
 در پهنه علم و فقاہت هست فارس
 در سنگر دین عالمی بگذشته از سر
 دارد همیشه گوش بر فرمان رهبر
 از توده مستضعفین اکرام فرمود
 امروز را خود روز آنان نام فرمود
 امروز بر مستضعفین صبح امید است
 روز امید و آرزوهای جدید است
 رزمندگان هم گوش بر پیغام دارند
 امروز شادی با همه آلام دارند
 چون روز میلاد خدای عدل و داد است
 روز فنای ظلم و بیداد و فساد است
 امروز سیمای الهی پرده درشد
 چون قائم آل محمد جلوه گر شد
 امروز دست حق برون از آستین است
 دستی که خود کوبنده مستکبرین است
 امروز آغاز نجات بردگان است
 یعنی طلوع مهدی صاحب‌زمان است
 آیات قرآن را نکو تفسیر آمد
 تکبیر گو چون موقع تکبیر آمد
 یارب به‌جاه و حرمت مولود امروز
 کز لطف او شد ارتش اسلام پیروز
 یارب به ایمان سلحشوران ایران
 یارب به یاریهای آن سنگر نشینان
 یارب به خون این شهیدان وفادار
 کاندل ره دین هستی خود کرده ایثار
 یارب به‌سوز سینه شب‌زنده‌داران
 یارب به اشک دیده پیر جماران
 رزمندگان را بر عدو پیروز فرما
 محفوظ جان رهبر دلسوز فرما

روز فرج نزدك فرما از عنایت
تا پرده از رخ گیرد آن شمس ولایت
«ثابت» بامیدی که بوسد خاك پایش
در پیشگاه حضرتش گوید ثنائیش

«ليلة القدر»

اثر طبع: مؤید

ای مهدی صاحب‌زمان تبریک بادت
پیروزی رزمندگان تبریک بادت
ای روی تو روشنگر صبح تبارك
فتح عظیم شهر خون بادت مبارک
یا بن‌الحسن برق نگاهت را بنازم
فتح درخشان سپاهت را بنازم
آنانکه تاریخ قرون را فتح کردند
دروازه‌های شهر خون را فتح کردند
رزم‌آوران از دجله‌های خون گذشتند
تا از پل اروند و از کارون گذشتند
پیمان خون بستند آنان با محمد(ص)
گفتند وقت حمله رمز یا محمد(ص)
در امتداد معجز مولا و زهرا
پرشد ز نام یا محمد(ص) کوه و صحرا
با لطف حق پیروزی ما ختم گردید
وین نامه از ختم رسولان ختم گردید
دست نبوت مهر زد بر نامه ما
عالم به‌خود لرزید از هنگامه ما
اینک برادر خیز و با ما همقدم باش
پاسنده خون شهیدان دمبدم باش
در نیمه شعبان که روز عدل و دین است
روز امید توده مستضعفین است

جان و دلت را برفروز از ییاد مهدی(ع)
 کن حس مسئولیت از میلاد مهدی(ع)
 امشب که بهتر از هزاران ماه باشد
 میلاد جان‌بخش ولی‌الله باشد
 میلاد مهدی(ع) جلوه‌های راز دارد
 نیروی دشمن سوز و انسان ساز دارد
 میلاد مهدی(ع) روز روحانیت‌استی
 تحلیلی از تاریخ انسانیت‌استی
 میلاد مهدی(ع) آیت فتح و ظفرهاست
 میلاد مهدی(ع) صبح امید بشرهاست
 در نیمه شعبان خدا لطفی دگر کرد
 آن آخرین مرآت خود را جلوه‌گر کرد
 با فجر امشب شام نومیدی سرآید
 وان آفتاب مشرق رحمت برآید
 این لیلۃ‌القدر است با عنوان دیگر
 بر عسکری نازل شود قرآن دیگر
 تا ملت ایران به‌بند نهضتش را
 افزون و کم کن عمر ما و غیبتش را
 عالم چو فلک و ناخدای فلک مهدی(ع) است
 گفتا خمینی صاحب این ملک مهدی(ع) است
 او میدهد در قلبها جای خمینی
 او میدمد پیوسته در نای خمینی
 او داده حسن رأی و تأثیر بیانش
 گفتار معجزخیز حق را بر زبانش
 روح خدا را هر شگفتی از بر او است
 فرمانده کل قوا فرمانبر اوست
 یارب امام و رهبر ما را نگهدار
 تا انقلاب مهدی(ع) زهرا(ع) نگهدار
 ای مهدی ای صاحب لوای نصر برخیز
 پرچم برافراز ای امام عصر(ع) برخیز

برخیز ای در ملک امکان صاحب‌الامر
 کز سوی تو باشد خمینی نایب الامر
 برخیز و پیشاپیش ارتش جلوه‌هاکن
 آهنگ فتح قدس و عزم کربلاکن
 کی روزی عالم شود روز ظهورت
 کی بر (مؤید) میرسد فیض حضورت
 نوری که بخشد روشنی مه را برآید
 و از گلشن نرگس گل زهرا برآید
 منظور حق از دولت موعود مهدی (ع) است
 و ز بعثت پیغمبران مقصود مهدی (ع) است
 مهدی (ع) امید توده مستضعفین است
 سامان ده مستضعفین اندر زمین است
 اسطوره ایمان و آزادی است مهدی (ع)
 در مکتب دین آخرین هادی است مهدی (ع)
 برقامتش زیننده تشریف کرامت
 با نام او مهور دیوان امامت
 نبض جهان هستی اندر قدرت اوست
 وز فیض او روزی رسد بر دشمن و دوست
 بنیانگزار دولت عدل جهانی
 مجری احکام کتاب آسمانی
 دل‌های محرومان بود امیدوارش
 باشد سریر معدلت در انتظارش
 کی میرسد آن پشتبان و حامی ما
 تکمیل سازد دولت اسلامی ما

«السلام عليك يا صاحب الزمان (عج)»

اثر طبع: شکوهی

ای حامی محرومان، ای سرور ما مهدی
 بریاری ما بردار، دستی به دعا مهدی

سوی تو بود امروز، امید سپاه ما،
 غیر از تو کسی نبود ایدوست پناه ما
 از هجر تو می‌باشد اشک و غم و آه ما،
 ای مونس جان و دل ای هادی راه ما
 با یاد تو نورانی است هر سنگر ما مهدی
 بریاری مظلومان بر خصم همی تازیم،
 با ظالم و ظلم و کین، ما صلح نمی‌سازیم
 بر عالمیان امروز ما جمله سرافرازیم،
 هر کس بکسی نازد ما هم به تو می‌نازیم
 نام تو به لب داریم، ما در همه جا مهدی
 بازآ و تماشاکن این سیل خروشانرا،
 دست از همه جاشسته این خانه بدوشانرا
 سرداده به راه دوست سرمایه فروشانرا
 ساقی ازل چون داد پیمانۀ جوشانرا
 شد جوش و خروش از نو در جبهه پیا مهدی
 تو راهنمای ما در سیر الی‌اللهی
 ننوشته تو میخوانی ناگفته خود آگاهی
 هم مونس جان و دل هم دلبر و دلخواهی
 چندان نبود دیگر تا کرب و بلا راهی
 بگشای بروی ما این ره ز وفا مهدی
 از سوی تو فرمانده چون پیر جمارانست
 از عزم و ثبات ما عالم همه حیرانست
 با یاری تو ما را هر مشکلی آسانست
 پیروزی ما حتمی است چون وعده قرآنست
 از روز ازل داده این مژده خدا مهدی
 این جان‌بکفان اکنون یاران تو می‌باشند
 وین دلشدگان هر شب نالان تو می‌باشند
 با ناله یا مهدی خواهان تو می‌باشند
 شب تابۀ سحر چون شمع گریان تو می‌باشند
 کن بهر ظمهور خود مولی تو دعا مهدی

امروز به از جیبه دیگر نبود جائی
 بشتاب «شکوهی» باز گرتالب مولائی
 درسنگرخود میخواند وی عاشقشیدائی
 «ای یاد توام مونس در گوشه تنهائی»
 یا مهدی و یا مهدی، یا مهدی و یا مهدی

«یا فرج الله»

اثر طبع: شادروان فاخر

از هجر تو من در تعبم یا فرج الله
 وز داغ غمت، ملتهم، یا فرج الله
 آتش زده بر جان و دلم، داغ فراق
 وز دوری تو در تعبم، یا فرج الله
 بی روی تو یکسان شده ای مهر دل افروز
 از درد و الم روز و شبم، یا فرج الله
 سوزد دل و جانم زغم و غصه شب و روز
 خود آگهی از تاب و تبم، یا فرج الله
 ای یاد توام، مونس جان در همه ایام
 نام تو بود ذکر لبم، یا فرج الله
 من (فاخرم) و فخر من اینست که از مهر
 شمع غم بزم ادبم، یا فرج الله

«سنگر ازدواج»

اثر طبع: مؤید

حبذا بزمی که احکام خدا اجرا شود
 خرما بزمی که آئین و سنن احیا شود
 فرخا بزمی که باشد جشن عقد و ازدواج
 تا لوائ النکاح سنتی برپا شود

روح قدرت، نور ایمان، شور امید و وفا
 اندرین بازار کالائی چنین پیدا شود
 بهرما فرقی ندارد جبهه و محراب و بزم
 هست سنگر هرکجا حکم خدا اجرا شود
 تا شود جبران کمبود دلیران جهاد
 بیشتر باید که اینسان جشنها برپا شود
 ای جوانان مجرد همتی بهر خدا
 تا که گردد قطره‌ها دریا و من‌ها، ما شود
 کوری صدامیان و هم منافق سیرتان
 کف بزن تا بغض آنان بیشتر افشا شود
 کف بزن بر افتخار رهبر و تکبیرگوی
 تا که از تکبیر ما لرزان دل اعدا شود

«پیام جبهه»

اثر طبع: سیدرضا مؤید

نقل از: یادنامه سومین کنگره شعر و ادب و هنر خراسان

من از دیار دلیران جبهه می‌آیم
 ز سرخ بیشه شیران جبهه می‌آیم
 از آن دیار که نور امید می‌خیزد
 نوید فتح ز خون شهید می‌خیزد
 از آن دیار که ریگش هلال آزادی است
 روان بخاک صحرای زلال آزادی است
 از آن دیار که تا شفع و وتر یابد نشر
 طلوع چارم فجر است از «لیال عشر»
 از آن دیار که بوی حسین (ع) می‌آید
 نسیمش از سر کوی حسین (ع) می‌آید
 از آن دیار که دیدند گرد خون شهید
 طواف کرده، پریدند چند مرغ سفید

دیار عشق و رشادت، دیار خون و شرف
 که عاشقان عدالت گرفته سر برکف
 دیار زهد و عبادت دیار معجزه‌ها
 ز واژه‌های تقدس بهار معجزه‌ها
 زمین آن ز نثار شکوفه‌ها رنگین
 فضای آن ز دعا و نماز، عطراگین
 ز عشق، نام‌ونشانی اگر که هست آنجاست
 اگر ز من شنوی هر خبر که هست آنجاست
 به چشم می‌خورد آیات اهل بیت آنجا
 به گوش می‌رسد آواز «مارمیت» آنجا
 همه جوان و به ایثار پیر می‌دانند
 قسم به پیر جماران که شیر میدانند
 چو کار عشق به این خیل جان‌نثار افتاد
 حدیث عشق مجازی ز اعتبار افتاد
 کسی به سنگر رزمندگان سخن می‌گفت
 سخن ز فیض شهادت در انجمن می‌گفت
 که هر شهید به هنگامه شهادت او
 رسند حوری و غلمان پی عبادت او
 یکی جوان مسیحی به اعتراض آشفست
 به سینه‌آه و به رخساره اشک حسرت، گفت:
 که من شهید نگردم به شوق حور و قصور
 مرا زکشته شدن غیر از این بود منظور
 منم شکسته عشق و طیب من دگری است
 قسم به عشق مقدس حبیب من دگری است
 مگر حسین (ع) نیاید به بازدید شهید؟
 که هست دیدن او آخرین امید شهید
 خوشا حسین (ع) و چنین عاشقان دیدارش
 خوشا امام و چنین امت فداکارش
 چه امتی که شکسته شکست خوردن را
 به زندگانی ننگین گزیده مردن را

اگر که جان بدهد جان خصم بستاند
 به‌خون نشیند و او را بخاک بنشانند
 الا بسیجی نستوه ما خدا یارت
 دعای خیر امام زمان نگهدارت
 به‌پیش تاز که فتح عراق نزدیک است
 بسر رسیدن شام فراق نزدیک است
 به‌پیش تاز بدینسان که پیش می‌تازی
 هلا، که غائله کفر را براندازی
 هلا که روز دگر فکه را کنی تسخیر
 به قدس پای نمی مکه را کنی تسخیر
 پی جواب جنایات بعثیان بشتاب
 به انتقام شهیدان بهبهان بشتاب
 نجات بخش ز طوفان فتنه ایران را
 ز جور اهرمنان مسجد سلیمان را
 الا که تا به‌جهان ماه نور می‌بخشد
 نوید فتح به دلها سرور می‌بخشد
 سپاه و ارتش اسلام جاودان باشد
 امام در کنف صاحب‌الزمان باشد
 مشهد مقدس ۱۰/۸/۶۲

«نیست تا کربلا دگر راهی»

اثر طبع: هاشم شکوهی

دعوت از رهبر و ز ما لبیک	گویم از جان براین فدا لبیک
عاشقانرا بخواند سوی خدا	گفت هر عاشق خدا لبیک
یاوران امام می‌گویند	همه تا فتح کربلا لبیک
کعبه اینجاست عاشقان امروز	همه گوئید بی‌ریا لبیک
سعی کن در صف مقدم جنگ	با عمل گو دراین صفا لبیک
هله قربانیان کعبه دوست	گفت باید دراین منی لبیک
اینک این‌جا حسین و کرب بلاست	همه گویند یکصدا لبیک

داد رزمنده‌ای دودست و بگفت
گشته هرگوشه‌ای گلی پرپر
وہ چه زیبا نوشته با خط خون
یا امام زمان همه گفتند
سوی تو خواند چونکه امت را
ای خوشا آنکه بر ندای امام
بر لب هر شهید یا مهدی است
نیست تا کربلا دگر راهی
یا ابوالفضل با وفا لبیک
گفته هریک جدا جدا لبیک
هر بسیجی بهر کجا لبیک
با عمل نایب ترا لبیک
همه گفتند (مهدیا) لبیک
گفته در جبهه بارها لبیک
بشنود تا که از شما لبیک
یا حسین جان بما بگو لبیک
ما زجان یار دین و قرآنیم
رهبر ما مطیع فرمانیم

«تمام مقصد ما مکتب ماست»

اثر طبع: شکوهی

شدم از فتح بستان چون که آگاه
بخواندم آیه نصر من الله
چه بستانی کز آنجا تا به جنت
عزیزان رفته با نیروی همت
چه بستانی که باغش را خزان نه
کسی غیر از خدایش باغبان نه
در این بستان که باشد مکتب عشق
شب و روزش بود روز و شب عشق
نوآموزانش استاد جهانند
بباطن پیر و در ظاهر جوانند
بود اینجا حیات جاودانی
ز خاکش جوشد آب زندگانی
بمهای آب اینجا نقد جانست
شهید این زمین خضر زمانست
عجب بستان، عجب وادی، عجب طور
همه عشق و همه شوق و همه شور

بیاد آن همه گل‌های پرپر
 شده ذکرم همه الله اکبر
 شهادت را دوباره زنده کردند
 امید و عشق را پاینده کردند
 دل از دنیا و مافیها بریدند
 لقای دوست را با جان خریدند
 ز نور حق دل آگاه‌شان بود
 نه مقصودی بجز الله‌شان بود
 متاع خویشرا ارزان ندادند
 رخ جانان ندیده جان ندادند
 از آن گوی سعادت را ربودند
 که همچون ما پی دنیا نبودند
 زبان حال آن خوبان عالم
 «شکوهی» بود این تا آخرین دم
 شهادت در ره دین مذهب ما است
 (تمام مقصد ما مکتب ماست)

«خدای را بپرستید و رستگار شوید»

اثر طبع: قاسم استادی (ثابت)

نسیم صبح سعادت ز شهر مکه وزید
 گشود بر رخ امت دریچه امید
 دم مسیح مگر بود این نسیم سحر
 که جان تازه به ابدان مردگان بدید
 رسید مژده که آمد بهار آزادی
 رسید مژده که پیغمبری ز راه رسید
 محمد آمد و آورد بهر ما قرآن
 محمد آمد و آورد بهر ما توحید
 محمد آمد و آورد هرچه خوبی بود
 محمد آمد و آورد حکم رب مجید

محمد آمد و آورد يك جهان رحمت
 محمد آمد و آورد مکتبی جاوید
 رسید آنکه برانداخت بت پرستی را
 رسید آنکه بپا کرد رایت توحید
 به کاخ ظلم انوشیروان فتادشکست
 چو آن عدالت مطلق به دهر گشت پدید
 ایا بزرگ پیمبر که دیده گردون
 ندیده چون تو پیام آور و نخواهد دید
 توئی که مکتب و آئین تست جاویدان
 توئی که زنده جهان از پیام تو گردید
 شدی ز سوی خدا برگزیده و گفتی
 «خدای را بپرستید و رستگار شوید»
 به هفته‌ای که شد اعلام «هفته وحدت»
 به موسمی که به همبستگی شده تأیید
 به ملتی که شهادت برای او فخر است
 به شکوه لب نگشاید ز صدهزار شهید
 به رغم «مفتی بیگانه» ملت ایران
 به برگزاری این جشن میکند تأکید
 کنون که شامل ما گشته است لطف خدا
 کنون که بر سر ما ابر مرحمت بارید
 دعا کنیم ز جان بر سلامت رهبر
 چرا که قفل مهمات را دعاست کلید
 یگانه رهبر امت «امام روح‌الله»
 که میشود ز سوی «صاحب الزمان» تأیید
 بخوان ز دفتر «ثابت» به هفته وحدت
 از آن بزرگ تولد و زین مبارك عید

«سنگر توحید»

اثر طبع: سید محمد خسرو نژاد

تا پیام رهبر ایران شعار وحدت است
 آرمان ملت ما انتشار وحدت است

مسلمین را کی بود از کافران بیم شکست
تا شهادت در دل و بر لب شعار وحدت است
از منافق پیشگان ما را به دل اندیشه نیست
رهبر آگاه ما آئینه دار وحدت است
مسلمین را خواند بروحدت امام ما و گفت:
روزگار اتفاق و روزگار وحدت است
اینهمه عکس شهیدان بر در و دیوار شهر
یادبود انقلاب و یادگار وحدت است
آنکه جان خود فدای دین و قرآن میکنند
ارتش نستوه ما و پاسدار وحدت است
آنچه وحشت در دل بیگانگان انداخته
اجتماع مسلمین تحت شعار وحدت است
«هفته وحدت» بود از ابتکار آن فقیه
که او مجاهد پرور و خدمتگزار وحدت است
آن امید رهبر و امت که از آغاز عمر
دشمن شرک و نفاق و دوستدار وحدت است
«هفته وحدت» مبارک هفته‌ای شد کاندلر آن
روز میلاد نبی (ص) بنیانگزار وحدت است
منجی نوع بشر پیغمبر رحمت که او
خاتم پیغمبران، آموزگار وحدت است
آنکه با قانون انسان ساز خود فرموده است
مسلمین را رستگاری در کنار وحدت است
می‌شود در روز محشر ایمن از بیم عذاب
هر مسلمانی که داخل در حصار وحدت است
آنچه باشد حافظ ما از هجوم شرک و کفر
سنگر توحید و سد استوار وحدت است
چونکه وحدت ضامن پیروزی هر ملتی است
(خسرو) از اقشار ملت خواستار وحدت است

توضیح: شعر فوق در روز ولادت پیغمبر (ص) در مسجد بلال صدا و سیمای
جمهوری اسلامی ایران برنامه اخلاق در خانواده توسط مؤلف خوانده ضبط و پخش شد.

«سومین شهید محراب آیت‌الله صدوقی یزدی»

اثر طبع: خسرو

ناکسان تنها نه بر بیت خدا آتش زدند
 بلکه ز آن آتش بجان مصطفی آتش زدند
 «آیتا... صدوقی» آن امام جمعه را
 کشته‌اند و در دل اهل ولا آتش زدند
 نخل پر بار فضیلت را گروهی ناسپاس
 با چه تقصیری به محراب دعا آتش زدند
 آیتا... صدوقی یار صدیق امام
 شد شهید و قلب ما را زین عزا آتش زدند
 گوئیا از نسل نمرودند اینان کاین چنین
 عالمان دین ابراهیم را آتش زدند
 یا ز نسل آن تبه‌کاران که اندر کربلا
 از شقاوت بر حریم کبریا آتش زدند
 این منافق‌پیشگان پست در حال زوال
 یا ترور کردند از خوبان و یا آتش زدند
 دم ز خلقی بودن خود با چه روئی میزنند
 کاین همه از خلق ما سرمایه‌ها آتش زدند
 مسجد کرمان بود شاهد که این دوزخ‌دلان
 آن همه پیر و جوان را در کجا آتش زدند
 گاه مسجد، گاه خرمن، گاه خانه، گاه دکان
 گاه در شهر و گاهی در روستا آتش زدند
 کودک و پیر و جوان و مرد و زن هرکس که بود
 بیگناه و بی‌پناه و بی‌خطا آتش زدند
 ای خدا آتش بزن بر جان آنان کاین چنین
 از غم یاران به روح و جان ما آتش زدند
 در نماز جمعه کشتند آن امام جمعه را
 در دل ما از غم آن مقتدا آتش زدند
 حاصل آنان به غیر از نفرت مردم چه بود
 گر بهشتی‌های ما را (خسروا) آتش زدند

«حادثه انفجار»

اثر طبع: خسرو

پیری رسید و رفت جوانی هزار حیف
 آمدخزان و ریخت مرا برگ و بار حیف
 مویم سفیدگشت و طراوت بخود ندید
 خشکید از سموم غم این سبزه زار حیف
 بگذشت سال و ماه و نکشتیم دانه‌ای
 ما را گذشت بیمده لیل و نهار حیف
 نیمی ز عمر در طلب آرزو گذشت
 نیمی دگر به خواب و خور روزگار حیف
 افسوس عمر رفته‌ی بی‌حاصلان چه سود
 حیف از فنای مردم خدمتگذار حیف
 آن رهروان خط خمینی که گشته‌اند
 قربانیان حادثه انفجار حیف
 هفتاد و دوشهید که بر هرکدامشان
 صدها هزار حسرت و صدها هزار حیف
 آتش گرفت باغ و دل باغبان پیر
 شد از فراق آن همه گل داغدار حیف
 خفتند در میانه خون بس جوان دریغ
 رفتند زیر خاک بسی گل‌عذار حیف
 برخاک تیره پیکر بس ارتشی فتاد
 در خون طپید پیکر بس پاسدار حیف
 (خسرو) کسی که در ره باطل قدم زدند
 از بهر اوست نعمت پروردگار حیف

«جمعه خونین - هفده شهریور»

اثر طبع: خسرو

بیاد جمعه خونین دوباره ناله کنم
 ز دیده ژاله ببارم چو یاد ژاله کنم

چو ییاد آورم از کشتگان شهریور
 ز دیده اشگ فشانم ز سینه ناله کنم
 ز اشگ و خون بنویسم رساله و آنگاه
 روان بسوی شهیدان حق رساله کنم
 بیاد آن همه گل‌های خفته در دل خاک
 سخن ز داغ دل آرم حدیث لاله کنم
 ز بسکه داغ به دلها بود نمی‌خواهم
 دوباره تازه غم و درد چند ساله کنم
 شکسته‌تر دل مردم نمی‌توانم دید
 که می ز خون جگر باز در پیاله کنم
 دعای پیر جماران نثار آنان باد
 هدیه‌ای به ازاین چیست تا حواله کنم

«محرم ماه پیروزی خون بر شمشیر»

اثر طبع: محمد جواد غفورزاده (شفق)

نقل از: یادنامه سومین کنگره شعر و ادب و هنر (مشهد)

باز کم‌کم از افق آمد برون
 ماه غم، ماه شهادت، ماه خون
 ماه هجرت، ماه حق، ماه جهاد
 ماه همت، ماه سعی و اتحاد
 ماه شام و کوفه و کربلا
 ماه حمل پرچم قالوا بلی
 ماه اخلاص و ارادت، ماه عشق
 ماه قربانی شدن در راه عشق
 ماه پیکار حقیقت با فریب
 ماه نصر و مژده «فتح قریب»
 ماه سعی و اتحاد و اتفاق
 ماه پیروزی ایمان بر نفاق

ماه رزم مؤمنین با مشرکین
 ماه پیروزی دین بر کفر و کین
 ماه ترک جاه و تودیع مقام
 ماه ثارالله، ماه انتقام
 ماه اعلام جهاد عدل و نور
 بر علیه ظلم و استبداد و زور
 ماه بذل جان و ماه ترک سر
 ماه بتها را شکستن با تبر
 ماه کوتاه کردن دست ستم
 ماه بسط عدل و بن بست ستم
 ماه جولان رژیم پستها
 ماه شمشیر خدا در دستها
 ماه آزادی و امید و پیام
 ماه پرچمهای خونین قیام
 ماه کشتی نجات روی خون
 ماه عطر انقلاب و بوی خون
 ماه بیداری و بیزاری ز خواب
 ماه صبر و اختیار و انتخاب
 ماه کسب عزت و آزادگی
 ماه محرم گشتن و آمادگی
 ماه جنگ حریت با بندگی
 ماه مرز بین مرگ و زندگی
 ماه تغییر قضا و سرنوشت
 ماه ره بردن به دوزخ یا بهشت
 ماه از شوق شهادت پر شدن
 ماه تعیین مسیر و (حر) شدن
 ماه رفتن در صف بدر و حنین
 ماه پیوستن به اصحاب حسین(ع)
 ماه سربازی خلق قهرمان
 ماه سرکوبی فرعون زمان

خون «جعفر» ها و خون «عون» ها
 می‌چکد از تیغ این فرعون‌ها
 آخر این خون‌ها شود سیلی شگفت
 دامن جلاد را خواهد گرفت
 هان نه پنداری که اندک جمع ماست
 خشکسال غیرت و قحط و فاست
 بی‌گمان وقتی قوی شد پشت‌ها
 بشکنند سرنیزه‌ها را مشت‌ها
 گر بیارد تیر بر تابوت‌ها
 کند باید ریشه طاغوت‌ها
 هستی ما عاشقان در دست ماست
 این چراغ خانه در مسجد رواست
 کی سخن در پرده می‌گوییم ما؟
 بعد از این خون‌را به خون شویم ما
 گر جدا گردد ز پیکر دست راست
 باز از قرآن حمایت کار ماست
 با شهادت تا هماغوشی کنند
 شیرخواران هم کفن‌پوشی کنند
 سینه‌ها را گر شکافد تیرها
 خون شود پیروز بر شمشیرها
 آنک آنک بر بلندای سپهر
 می‌درخشد ماه با لبخند مهر
 ماه می‌بیند جدال کفر و دین
 گاه نفرین گوید و گاه آفرین
 دیده‌ها وقتی که درخواب شب است
 این زبان حال مهتاب شب است:
 اقتدا چون برخمینی کرده‌اند
 رفتگان کاری حسینی کرده‌اند
 گرچه دیگر زندگی جان برلبی است
 درخور ما نیز کاری زینبی است

ما اسیر ناامیدی نیستیم
 ما حسینی‌ها یزیدی نیستیم
 از شکست اینجا حکایت کی‌کنند
 وز جدائیه‌ها شکایت کی‌کنند؟
 هیچ میدانی که این ره راه کیست
 هیچ می‌دانی محرم ماه چیست؟
 ماه در راه خدا جان دادن است
 ماه هفتاد و دو قربان دادن است
 ماه اسرار شهادت گفتن است
 ماه بیداری و در خون خفتن است
 ماه دل از ناامیدی کردن است
 ماه دشمن را بخاک افکندن است
 ماه در راه هدف کوشیدن است
 ماه لبیک و کفن‌پوشیدن است
 ماه استمداد از آن غوث‌الوری است
 آنکه خونخواه شهید کربلاست
 ای پیمبر را تو ختم‌الاولیا
 ای پناه بیکسان، مهدی بیا
 شور ایمان و ولای ما به‌بین
 «کل ارض کربلای» ما به‌بین
 قطره قطره خون ما دریا شده
 روزها هرروز عاشورا شده
 غم زیاد و صبر ما کم شد بیا
 ماهها ماه محرم شد بیا

اول محرم - ۱۳۹۹ هجری قمری

۱۳۵۷/۹/۱۱

«هفتم تیر انقلاب سوم است»

اثر طبع: محمدجواد غفورزاده (شفق)

نقل از: پیام وحدت

باز دلها را غبار غم گرفت
 باز هر صاحب‌دلی ماتم گرفت
 باز قلب دوستان شد چاك چاك
 غرق شد سرچشمه در خونهای پاك
 خون هفتاد و دو تن مرد خدا
 پیروان راه مصباح‌الهدی
 لاله را داغ جگر از یاد شد
 کربلای دیگری ایجاد شد
 کربلا یعنی دوام عدل و داد
 کربلا یعنی صف جهد و جهاد
 کربلا یعنی برآه حق قیام
 مژده پیروزی «خط امام»
 کربلا یعنی مقام عشق و خون
 جلوه «انا الیه راجعون»
 در قیاس شاه‌دان حق پرست
 خون این «سرچشمه» از آن چشمه است
 گوئیا عطر گل آن بوستان
 میوزد بر این شهادت‌دوستان
 گوئیا بار دیگر جوشیده است
 خون «سال شصت و یک در سال شصت»
 از همان خونست این خونهای پاك
 وز همان خاك است این اجزای خاك
 از همین «سرچشمه» با افلاکیان
 بسته شد پیوند قدس خاکیان
 خصم بدگوهر که شیطان یار اوست
 خرقة خاکی گرفت از دست دوست

دوست از بند طبیعت شد رها
 خون پاکش را خدا شد خون بها
 آنکه در سوگش امام ما گریست
 کشته شد مظلوم و خود مظلوم زیست
 وان که پرگوهر شده دامن از او
 «دین و دانش» یافته سامان از او
 میتوان گفتن بتأیید خواص
 شد فدای «طرح قانون قصاص»
 سرخ رو شد انقلاب از خون او
 «حزب جمهوری» بود مدیون او
 راه و رسم او حسینی بود و بس
 پیرو «خط خمینی» بود و بس
 بشنو از یاران صفای نیتش
 وز «خمینی» شرح مظلومیتش
 او مجاهد بود و او استاد فن
 در تعهد، در تفکر، در سخن
 تیغ تهمت بس که بر او آختند
 واقعیت را دگرگون ساختند
 او «بهشتی» بود و دور از خوف و خشم
 دشمنان کوردل را خار چشم
 او بهشتی بود و با حق یار بود
 او «اشداء علی الکفار» بود
 او بهشتی بود و شد سوی بهشت
 رشک باید برد بر این سرنوشت
 منبر و محراب خالی شد از او
 غمزه «دیوان عالی» شد از او
 در غم همسنگر «روح خدا»
 دیده خون گرید خدا و دل جدا
 «مجلس شورا» نشست اینک بسوگت
 سوگت مردان ره سیر و سلوک

ریخت از گلزار امت برگه و بار
 شد خزان باغ و بهار از انفجار
 متحد شد جبهه کفر و نفاق
 خواست برچیند بساط اتفاق
 يك چمن گل ناگه از ملت گرفت
 يك گلستان لاله از دولت گرفت
 ساقی غم ریخت يك خمخانه می
 ناله شد دلگیرتر از بانگ نی
 ما کجا و فیض آن دیدارها
 خفته‌اند افسوس این بیدارها
 این شکوه اتحاد عاشقان
 این عقیدت وین جهاد عاشقان
 این وضو داران از خون حسین (ع)
 عمرشان موقوف خدمت شد به دین
 زنده‌تر شد زین شهادت نامشان
 خوشتر از آغازشان انجامشان
 حیف این رزمندگان راستین
 بشکن ای دست ستم در آستین
 ای نمک شناس گوهر ناشناس
 دوزخی را از بهشتی واشناس
 ای شده رسوای رسوا بارها
 ننگتان باد ای جنایتکارها
 شرمتان باد - ای همه ما و منی
 ای گروه خودپرستان دنی
 تا هدف اجرای احکام خداست
 راه امت زین هوسبازان جداست
 پیش نور، اینان حجاب حاجزند
 راستی درماندگان عاجزند
 چون خوارج در مصاف نهروان
 سد راه رهبرند و رهروان

نیست تنها چاره افسوس و دریغ
 ریشه این فرقه باید زد به تیغ
 گرچه با غمها هم آغوشیم ما
 وادی عشقست و در جوشیم ما
 گر شهادتها در این وادی بود
 عین استقلال و آزادی بود
 گرچه افزون کرده داغ و درد ما
 خون هفتاد و دو دولتمرد ما
 زین همه اندوه یاران را چه باك؟
 وز شهادت جان‌نثاران را چه باك؟
 خون هفتاد و دو تن یار امام
 در حقیقت کرد حجت را تمام
 یعنی اینك هر زمینی كربلاست
 روزها هرروز عاشورای ماست
 زین گمراها گرچه خالی شد صدف
 خون آنان ریخت در راه هدف
 زین سبب میراث ما سنگین‌تر است.
 «خون ما ز آنها كجا رنگین‌تر است.»
 دین بما درس جهاد و جنگ داد
 مکتب ما را شهادت رنگ داد
 گر ز غم سر در گریبانیم ما
 پیرو راه شهیدانیم ما
 تا بمیدان بلا رو آوریم
 حاشالله خم به ابرو آوریم
 ملت در صحنه را حق یاور است
 این شعار مردم دین باور است
 گرچه زین غم اربعین‌ها طی شود
 یاد آن، از خاطر ما کی شود
 هفتم تیر انقلاب سوم است
 روز «حزبالله» و روز مردم است

فصل دوم شامل:

غزلیات

«نور ایمان»

اثر طبع: شادروان دکتر قاسم رسا

دلا همیشه منور بنور ایمان باش
بلند طبع و جوانمرد و پاکدامن باش
بسر کلاه مناعت گذار و شاهی کن
به تن قبای قناعت بپوش و سلطان باش
در این چمن که مقیمی در آن صباحی چند
چو غنچه لب به تبسم گشای و خندان باش
گر از خداست ترا چشم لطف پنهانی
به وقت بندگی از چشم خلق پنهان باش
میان بطاعت یزدان به بند و در همه حال
امیدوار به الطاف پاک یزدان باش
کمال و فضل و بزرگی به حسن ظاهر نیست
به حسن سیرت اگر میتوانی انسان باش
مزن بصورت ظاهر دم از مسلمانی
چو دوستان خدا در عمل مسلمان باش
ز همنشین منافق، ثبات عهد مجوی
بری ز مردم بدعهد و سست پیمان باش

هوای نفس چو خواهد که بر تو چیره شود
 تو چون فرشته ز دیو هوا گریزان باش
 بدست ظلم مکن پایمال حق ضعیف
 همیشه عمر، طرفدار زبردستان باش
 منه براه ندانسته بی دلیل قدم
 نخست در همه‌کاری بفکر پایان باش
 چو بگذرد غم و شادی (رسا) ز گردش دهر
 مکن شکایت و فارغ ز رنج دوران باش

«مقدم دوست»

اثر طبع: رسا

رنجه فرما قدم ای دوست بکاشانه ما
 تا مزین به قدوم تو شود خانه ما
 خرم آن روز کزان چهره تابان فکنی
 پرتو مهر بر این کلبه ویرانه ما
 شانه هرگز تهی از بار محبت نکنیم
 که بجز بار محبت نکشد شانه ما
 شبی از لطف ز کاشانه ما کن گذری
 که بجز نور صفا نیست بکاشانه ما
 جان ز شادی به لب آمد که شد از مقدم دوست
 کلبه روشن ز فروغ رخ جانانه ما
 آنچنان مست ز صهبای محبت شده‌ایم
 که جهان پر شده از نعره مستانه ما
 اشک شوقی که فشاندیم بخاک ره دوست
 شد نثار قدم گوهر یکدانه ما
 ای دل از ساغر ما بساده عشرت مطلب
 که بجز خون جگر نیست به پیمانه ما
 دامن عزت و آزادگی از کف ندهیم
 که بدست آمده با همت مردانه ما

گرچه افسانه فرهاد بود شورانگیز
 قصه‌ای نیست به شیرینی افسانه ما
 عرصه عشق به جولانگه عقل است (رسا)
 صحبت از عقل مکن با دل دیوانه ما

«آئین دوستی»

اثر طبع: رسا

آنانکه از هوی و هوس دل بریده‌اند
 در سایه سلامت نفس آرمیده‌اند
 دست از وفا و لطف و محبت چسان‌کشند
 آنان که طعم لطف و محبت چشیده‌اند
 چیدند میوه‌های سعادت ز شاخ عمر
 آنانکه پسند مردم دانا شنیده‌اند
 مشکن دلی که مردم بیدادگر ز دهر
 جز رنج و نامرادی و حسرت ندیده‌اند
 آئین دوستی مطلب زان‌کسان که دست
 از دامن وفا و محبت کشیده‌اند
 خدمت بخلق کن که ز پیدایش وجود
 ما را برای خدمت خلق آفریده‌اند
 از چرخ کجمدار ندیدند کاستی
 آنان که راستی ز جهان برگزیده‌اند
 دانش طلب که با کمک بال معرفت
 صاحب‌دلان بی‌سام سعادت پریده‌اند
 شد سروری نصیب کسانی‌که خویش را
 در مکتب کمال و ادب پروریده‌اند
 سرگشتگان وادی حیرت (رسا) بحق
 در پرتو چراغ هدایت رسیده‌اند

«رفتند»

اثر طبع: رسا

- ۱ خوشا آنانکه با عزت ز گیتی
 ۲ ز کالاهای این آشفته بازار
 ۳ خوشا آنانکه در این باغ چون گل
 ۴ ثمرهای شباب و کامرانی
 ۵ خوشا آنانکه در میزان وجدان
 ۶ نگریدند هرگز گرد باطل
 ۷ خوشا آنانکه بر این صحنه خاک
 ۸ خوشا آنانکه از پیمانه دوست
 ۹ خوشا آنانکه با اخلاص و ایمان
 ۱۰ خوشا آنانکه در راه عدالت
 ۱۱ خوشا آنانکه بذر آدمیت
 ۱۲ خوشا آنانکه بر تنگدستان
 ۱۳ ز جزر و مد این گرداب هایل
 ۱۴ خوشا آنانکه پا در وادی حق
 ۱۵ ز تقوی جامه در برکن که پاکان
 ۱۶ مشو غافل که پاداش بد و نیک
 ۱۷ خوشا آنانکه بار دوستی را
 ۱۸ خوشا آنانکه از گلهای این باغ
 ۱۹ سعادت شد نصیب رهروانی
 ۲۰ (رسا) در راه خدمت باشکوشا
- بساط خویش برچیدند و رفتند
 محبت را پسندیدند و رفتند
 بسی افسانه بشنیدند و رفتند
 صباحی چند خندیدند و رفتند
 ز باغ زندگی چیدند و رفتند
 حساب خویش سنجیدند و رفتند
 حقیقت را پرستیدند و رفتند
 چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
 شراب عشق نوشیدند و رفتند
 حریم دوست بوسیدند و رفتند
 بخون خویش غلطیدند و رفتند
 در این ویرانه پاشیدند و رفتند
 ثمر دادند و بخشیدند و رفتند
 سبکباران نترسیدند و رفتند
 نهادند و نلغزیدند و رفتند
 ز تقوی جامه پوشیدند و رفتند
 ز گیتی رفتگان دیدند و رفتند
 کشیدند و نرنجیدند و رفتند
 گل اخلاص بوئیدند و رفتند
 که راه راست بگزیدند و رفتند
 خوشا آنانکه کوشیدند و رفتند

«سرمایه شرافت»

اثر طبع: رسا

ایدل به کم بساز و دم از بیش و کم مزن
 بر سینه سنگ این همه بهر شکم مزن

گیتی چو نیست محنت و شادیش پایدار
 بر دل شرار محنت و اندوه و غم مزن
 تا در جهان ز مهر و محبت بود نشان
 جز در طریق مهر و محبت قدم مزن
 اندیشه گر ز نیش قلم در جهان تراست
 بر قلب خلق این همه نیش قلم مزن
 هرگز بر آستانه بیگانه سر منه
 جایی که آشناست ز بیگانه دم مزن
 با دست دشمنان وطن آتش فساد
 بر دامن حریم شهان عجم مزن
 تخم نفاق و کینه در این سرزمین مپاش
 بر بارگاه عدل لوای ستم مزن
 با رشوه اجانب و بیگانه‌پرووران
 سرمایه شرافت خود را بهم مزن
 بر سرزمین دولت آزادگی (رسا)
 جز افسر مناعت طبع و کرم مزن

«شهید محبت - مادر»

اثر طبع: عبدالعلی نگارنده

کسی که ناز مرا می‌کشید مادر بود
 کسی که حرف مرا می‌شنید مادر بود
 کسی که گنج بدستم سپرد بود پدر
 کسی که رنج بپایم کشید مادر بود
 کسی که شیرۀ جان می‌مکید من بودم
 کسی که روح به تن می‌دمید مادر بود
 کسی که در دل شب از صدای گریه من
 سپند وار ز جا می‌جهید مادر بود

کسی که خاری اگر پیش پای من می‌دید
 چو غنچه جامه به تن می‌درید مادر بود
 کسی که دور اگر می‌شدم ز دامانش
 برهنه پا ز پیم می‌دوید مادر بود
 ز دست دشمن هستی در این سیه بازار
 کسی که جان مرا می‌خرید مادر بود
 کنار بستر بیماریم پرستاری
 که تا به صبح نمی‌آرمید مادر بود
 به روزگار جوانی کسی که قامت او
 بزیر بار محبت خمید مادر بود
 کسی که در غم و اندوه و در پریشانی
 به دردهای دلم می‌رسید مادر بود
 گهی خشونت و تندی، گهی عطوفت و مهر
 نشان مظهر بیم و امید مادر بود
 گهی دعا و ثنا گاه ناله و نفرین
 بهشت و دوزخ و وعد و وعید مادر بود
 غرض کسی که ز دنیا و آرزوهایش
 برای خاطر من دل برید مادر بود
 کشید رنج ز آغاز زندگی تا مرد
 کسیکه خیر ز عمرش ندید مادر بود
 یکی شکسته قفس ماند و خسته مرغی زار
 که از ثری به ثریا پرید مادر بود
 مرا ستاره صبحی که هرچه کوشیدم
 شد آخر از نظرم ناپدید مادر بود
 چو درگذشت (نگارنده) با تأسف گفت:
 که آن به‌راه محبت شهید مادر بود

«آه دردمندان»

اثر طبع: نگارنده

از آن بترس که آه شبانه‌ای دارد
 برای ناله و زاری بهانه‌ای دارد

از آن زدیدۀ فشاند مدام گوهر اشک
 که در نهاد از این در خزانه‌ای دارد
 مگر بیاد گل افتاده آن شکسته پری
 که در میان قفس هم ترانه‌ای دارد
 چگونه صبر تواند کند غریق در آب
 به آن امید که دریا کرانه‌ای دارد
 تو ای ستمگر غافل مگر نمی‌دانی
 که تیر آه چو آید نشانه‌ای دارد
 از آن شدند همه دوست با (نگارنده)
 که با همه روش دوستانه‌ای دارد

«دل گریزپا»

اثر طبع: نگارنده

دل تا گریزپاست بسامان نمیرسد
 جان تا که در تن است بجانان نمیرسد
 مرغی که زار نیست نوازش نمی‌شود
 بی‌آه و ناله درد به درمان نمیرسد
 پروانه سوخت آخر و کارش تمام شد
 کاری بدون عشق پایان نمیرسد
 تقدیر هرچه هست، تو همت بلنددار
 دستی که کوتاه است بدامان نمیرسد
 تنها به خواستن نرسد کس بکوی دوست
 هر تشنه‌ای به چشمه حیوان نمیرسد
 فریاد میزنند (نگارنده) اهل فضل
 اما بگوش مردم نادان نمیرسد

«زندگانی شب‌نم»

اثر طبع: غلامرضا قدسی

حاصل ز عمر رفته بجز غم ندیده‌ایم
 جز غم هنوز مونس و همدم ندیده‌ایم

آن همدمی که همراه من بوده از نخست
 وز ما جانگشته بجز غم ندیده‌ایم
 ز آغاز تا به آخر دیوان زندگی
 جز چند خط درهم و برهم ندیده‌ایم
 شب با گل است و روز شود محو آفتاب
 خوشتر ز زندگانی شب‌نم ندیده‌ایم
 آئینه‌وار پاک نظر شو که در جهان
 ما گلرخان چو آینه محرم ندیده‌ایم
 در جستجوی مردم وارسته‌ایم ما
 وارسته‌ای هنوز بعالم ندیده‌ایم
 (قدسی) مدارغم که می‌شادی و نشاط
 در بزم روزگار فراهم ندیده‌ایم

«آرزوها»

اثر طبع: قدسی

کاش بودم لاله تا جویند در صحرا مرا
 کاش داغ دل هویدا بود از سیما مرا
 کاش بودم چون کتاب افتاده در کنجی خموش
 تا نگردد روبرو جز مردم دانا مرا
 کاش بودم همچو گوهر تا زند دریادلی
 دل بدریا تا بیابد در دل دریا مرا
 کاش بودم همچو عنقا، بی‌نشان در روزگار
 تا نبیند چشم تنگ مردم دنیا مرا
 کاش بودم شمع تا بهر رفاه دیگران
 در میان جمع سوزانند سر تا پا مرا
 کاش بودم همچو شب‌نم تا میان بوستان
 بود هرشب تا سحر در دامن گل جا مرا
 کاش (قدسی) از هوا پر میشدم همچون حباب
 تا بهر جا جای میدادند در بالا مرا

«طبع خاکسار»

اثر طبع: قدسی

به جرم آنکه بود طبع خاکسار مرا
 چو باد نیست به دامن بجز غبار مرا
 من از وجود و عدم جز همین نمی‌دانم
 که در وجود و عدم نیست اختیار مرا
 رسید روز وصال و نرفته از خاطر
 هنوز لذت شبهای انتظار مرا
 اگرچه همچو صدف یکدهن گهر دارم
 همیشه می‌شکند دست روزگار مرا
 تمام عمر خجل از سرشگت خویشتم
 که هیچگاه نشد دور، از کنار مرا
 ز خشکسال وفا سوخت حاصلم، هرچند
 چو ابر نیست بجز چشم اشگبار مرا
 شباب من همه در شیب رفت و دایم بود
 گل خزان زده در دامن بهار مرا
 گرم ز شعر دل‌انگیز بهره‌ای نبود
 بود ز نسبت (قدسی) چه افتخار مرا

«شهید»

اثر طبع: قدسی

ایران کند به خون شهید افتخارها
 زین پشتوانه یافت وطن اعتبارها
 از قطره‌های خون شهیدان گرفته رنگ
 هر لاله‌ای که برآمد از لاله‌زارها
 شاداب گل نه از اثر فیض شبنم است
 شد مایه‌ور ز خون دل گلزارها

خونی که موج بر رخ سرخ شفق زند
 دارد نشانی از خط سرخ مزارها
 خاک شهید عشق بود توتیای چشم
 چون پاک کرده ز آینه‌ی دل غبارها
 خون شهید رونق هستی فزود و یافت
 ارزش از این گهر صدف اعتبارها
 بستند صف ز شوق شهادت درین محیط
 مانند موج ازپی هم بیقرارها
 در راه حق مسابقه باهم گذاشتند
 ایشار را به پاس شرف، پاسدارها
 نازم به خط سرخ شهادت، که پرتوش
 تابد به روی لاله و گل در بهارها
 خیزد ز باغ دلکش ایران نوای خون
 (قدسی) بجای نغمه ز نای هزارها

«مهر جهان‌تاب»

اثر طبع: قدسی

گر عارف روشن گهری، ژرف نگر باش
 آئینه صفت پاک دل و پاک نظر باش
 هنگامه‌ی دلها ز تو خواهی که شود گرم
 چون مهر جهان‌تاب، سراپای، شرر باش
 تا کام دل از غنچه‌ی نشکفته بگیری
 پیوسته سبک خیزتر از باد سحر باش
 خواهی شوی آزاد و سرافرازتر از سرو
 چون خاک ره افتاده و درجوش ثمر باش
 گر نیستی آگاه ز سرمنزله مقصود
 چون گرد، پی راهروان، راهسپر باش
 با مردم روشندل آزاده بیامیز
 چون رشته‌ی ناچیز، هماغوش گهر باش

چون گلشن گیتی نبود جای اقامت
(قدسی) چو نسیم سحری راهگذر باش

«فریاد»

اثر طبع: سید محمد خسرو نژاد (خسرو)

گرچه از یاران خود امید احسانم نبود
بیوفائی اینقدر باور ز یارانم نبود
آن گیاه خشک را مانم که روید از کویر
تشنه لب بودم ولی چشمی ببارانم نبود
آشنا بیگانه میگردد به وقت احتیاج
احتیاج ای کاش هرگز بر رگت جانم نبود
با تهی دستی نکردم خواهشی از هیچکس
هیچگاه این لکه‌ی ذلت به دامنم نبود
احتیاجم می‌کشید آخر به گرداب فنا
گر مهار نفس دون یکدم به فرمانم نبود
نفس خواهشگر پی نابودیم هنگام فقر
حیله‌ها انگیخت اما مرد میدانم نبود
سالها با درد خو کردم، نگفتم باکسی
کز طبیبان دو رو امید درمانم نبود
کج رویها دیده‌ام از مردم ظاهر فریب
من که خود جز راستی پیدا و پنهانم نبود
نوشدارو میرسد ما را ولیکن بعد مرگ
نان بدست آوردم آنروزی که دندانم نبود
ناله‌ای (خسرو) به نفع خود نیاوردم به لب
جز برای دیگران فریاد و افغانم نبود

«بیابان طبس»

اثر طبع: خسرو

تا شود لطف خداوند جهان باور ما
 میشود ریگ بیابان طبس یاور ما
 قصه‌ی فیل و ابابیل به فرمان خدا
 شده تکرار در این منطقه از کشور ما
 هرچه دشمن پی نابودی ما نقشه کشد
 نقش بر آب شود باکمک داور ما
 لشگر خصم اگر آتش سوزان باشد
 همچو طوفان خروشنده بود لشگر ما
 ما نترسیم ز دشمن که شکستی نبود
 در نبردی که بود دست خدا پر سر ما
 سر سازش به بر خصم نیاریم فرود
 گر مشبك شود از تیر عدو پیکر ما
 سر ما بستر راحت نپذیرد (خسرو)
 مگر آنروز که از خاک شود بستر ما

«ایران کهن»

اثر طبع: خسرو

به سیر گل نمی‌گردد مرا از دل محن بیرون
 مگر روزی که خار و خس شود از این چمن بیرون
 زپا يك لحظه ننشینم مگر ای دوست، دشمن را
 کنم با دست خود از سرزمین خویشتن بیرون
 اگر از خاک ما بیرون نگرده دشمن جانی
 همان بهتر که گردد جانم از غیرت زتن بیرون
 چنان از قصر شیرین غرش خمپاره می‌آید
 که رفت از خاطر مردم حدیث کوهکن بیرون

ز بس خون شهیدان وطن برخاک جاری شد
 برآید لاله با داغ دل از خاک وطن بیرون
 بساط بت پرستی بهم ریزد به هر عصری
 اگر دستی شود از آستین بت شکن بیرون
 نه بخشد حاصلی چون اسم اعظم را نمیداند
 کند گر خاتم از دست سلیمان، اهرمن بیرون
 به سعی باغبان پیر ما و حسن تدبیرش
 شد از گلزار زیبای وطن، زاغ و زغن بیرون
 چنان پروانه می‌سوزم بگرد کوی جانبازان
 بسان شمع می‌گیریم ولی از انجمن بیرون
 مرا تا در بدن باقی بود يك قطره خون (خسرو)
 نیاید از لبم جز نام ایران کهن بیرون

«پدر شهید»

اثر طبع: خسرو

لایق از بهر نثار تو اگر جانم نیست
 چه کنم بهتر از این درخور امکانم نیست
 پسرم ای که مرا نور دو چشمان بودی
 رفتی و بی تو دگر نور به چشمانم نیست
 بسکه از ماتم تو بر سر و بر سینه زدم
 دیگر آهی به دل و سینه سوزانم نیست
 بسکه از دیده سرشگت از غم تو جاری شد
 نه عجب دیگر اگر دیده گریانم نیست
 بسکه خون است ز داغ دلم ای لاله عشق
 هوس دیدن باغ و گل و ریحانم نیست
 به چمن سرو خرامان پدر بودی تو
 به چمن چون روم آن سرو خرامانم نیست
 با شهادت به ره دین تو رسیدی به وصال
 من چه سازم که دگر طاقت هجرانم نیست

گفته‌ای گریه ز داغت نکنم گو چه کنم
 گریه و خنده که بعد از تو بفرمانم نیست
 گفته‌ای صبر کنم در غمت ای راحت جان
 می‌کنم گر نکنم در خور امکانم نیست
 پسرم غنچه خندان گلستانم بود
 دیگر آن غنچه خندان به گلستانم نیست
 پسرم عمر من و جسم من و جانم بود
 دیگر آن عمر من و جسم من و جانم نیست
 زندگی داده مرا خون شهیدان (خسرو)
 چه غم از بهره‌ای از چشمه حیوانم نیست

«دروازه بهشت»

اثر طبع: خسرو

سربازم و هوای وطن در سر من است
 وقف بقای دین و وطن پیکر من است
 می‌جنگم از برای سرافرازی وطن
 دست خدا و روح خدا یاور من است
 از جبهه تاب‌بهشت برین جز دو گام نیست
 دروازه بهشت خدا سنگر من است
 با چشم بسته سوی جنان میتوان پرید
 شوق شهادت است که بال و پر من است
 در سر به غیر عشق شهادت نپرورم
 زیرا سعادت ابدی باور من است
 از جان عزیزتر نبود در جهان ولی
 از جان عزیزتر بخدا کشور من است
 من در میان بستری از خون و آتشم
 چشم انتظار دیدن من مادر من است
 با پای جان بجانب جانان سفر کنم
 شادم از اینکه روح خدا رهبر من است

دست از ولای آل محمد نمیکشتم
تا سایهٔ امام زمان بر سر من است
(خسرو) وصال با تن خاکی بود محال
چون حایل میان من و دلبر من است

«میزان عدالت»

اثر طبع: خسرو

فصل گل نغمه‌ی بلبل به گلستان پیچد
در فضا بوی گل و لاله و ریحان پیچد
عطر جان‌پرور و جانبخش مسیحا دم صبح
مرده را زنده کند، چون به گلستان پیچد
بهتر از نغمه‌ی مرغان بهشتی باشد
بانگ تکبیر جوانان که بمیدان پیچد
عشق راهی است که با پای طلب بایدرفت
عاشق آن است که برخویش ز هجران پیچد
بخدا هر که در این راه توکل نکند
در نخستین قدمش پای به دامان پیچد
به سعادت که بود راه رسیدن بخدا
میرسد آنکه سر از طاعت شیطان پیچد
به علاج دل بی درد ندارد اثری
بهر او نسخه اگر حکمت لقمان پیچد
نازم آن پیکر پاکی که پس از کشته شدن
به بدن جای کفن پرچم ایران پیچد
پای میزان عدالت چه کند روز جزا
آن منافق که سر از گفته‌ی قرآن پیچد
پیش ما ارزش و مقدار ندارد (خسرو)
آنکه سر از سخن پیر جماران پیچد

«روح بزرگ مؤمن»

اثر طبع: سید رضا مؤید

روح بزرگ مؤمن عصیان نمی‌پذیرد
 این بی‌کرانه دریا طوفان نمی‌پذیرد
 طبع بلند مردان پستی نمی‌گزیند
 آری طلای کامل نقصان نمی‌پذیرد
 جبران دل‌شکستن ای دوست دل‌نوازی است
 این معصیت بتوبه جبران نمی‌پذیرد
 قلب پدر میازار تندی مکن بمادر
 هرگز چنین گناهی غفران نمی‌پذیرد
 ما جاهلیم از آن‌رو، باک از گنه نداریم
 عاقل عذاب حق را بر جان نمی‌پذیرد
 بر مردم منافق بیپوده است تبلیغ
 بوجهل از جهالت ایمان نمی‌پذیرد
 نیکوترین عبادت مخفی‌ترین آن است
 طاعات با ریا را یزدان نمی‌پذیرد
 یارب بلای نخوت از جان ما بگردان
 کاین درد خانمانسوز درمان نمی‌پذیرد
 آزادگان عالم دیوانه‌ی حسینند (ع)
 راه محبت او پایان نمی‌پذیرد
 بر صفحه‌دل ما نام حسین (ع) نقش است
 این لوح هیچ نقشی جز آن نمی‌پذیرد
 زین غم که سوخت دشمن سامان آل‌طاها
 شوریده این سرمن سامان نمی‌پذیرد
 خواهم که دفن گردد جسمم بکربلایش
 مدفون کربلا را نیران نمی‌پذیرد
 در بحث گفتگو را کوتاه کن (مؤید)
 دیدی اگر حریف برهان نمی‌پذیرد

«هست و نیست»

اثر طبع: مؤید

بیا تا شیوه‌ی دنیاپرستی را براندازیم
 ز سرها نشئه‌ی جانسوز مستی را براندازیم
 برغم حق پرستان هر مسلمان را بتی باشد
 بیا ای حق پرست این بت پرستی را براندازیم
 ازین هستی که باید نیست شد درخواستش دوان
 دلم خون شد بیا بنیاد هستی را براندازیم
 بیا با بذل مال و دادن حق تهیدستان
 ز خیل بینوایان تنگدستی را براندازیم
 برای مرد مفهومی ندارد معنی پستی
 بیا کز لوح خاطر لفظ پستی را براندازیم
 چرا باید شکستن تا امید مومیا کردن
 بیا با عزم راسخ هر شکستی را براندازیم
 (مؤید) خودپرستی میکند غافل ز حق ما را
 چه خوش باشد که رسم خودپرستی را براندازیم

«می‌میرد»

اثر طبع: مؤید

اندر آن قوم که وجدان و حیا می‌میرد
 حسن همدردی و آئین وفا می‌میرد
 هرکه از منهج دین دور شود نابود است
 ماهی از آب چو گردید جدا می‌میرد
 ز آتش حرص و هوی سوختن از مرده دلیست
 دل اگر زنده بود حرص و هوی می‌میرد
 مرده آن است که باقی نگذارد اثری
 آنکه دارد اثر نیک کجا می‌میرد

خواجه بر مرگ گدا شاد نگردد گر او
 کند اندیشه که روزی چو گدا می‌میرد
 در تن بی‌خردان روح بمیرد آری
 شمع در خانه‌ی خالی زهوا می‌میرد
 باید از دشمن قرآن و شریعت پرسید
 ای کژاندیشه مگر دین خدا می‌میرد
 کوش در توبه و زاری که گنه شد بسیار
 دردمند ار نکند فکر دوا می‌میرد
 روز حاجت چو به محراب دعا روی آرم
 در دل پرگنهم ذوق دعا می‌میرد
 رحمی ای زنده‌دلان کز غم نومیدیمها
 آخر این ذوق سخن در دل ما می‌میرد
 هنر آموز (مؤید) که بمانی جاوید
 یاد مردان هنرمند کجا می‌میرد.

«کمال انسانیت»

اثر طبع: قاسم استادی (ثابت)

اگر يك لحظه با دانا نشینی
 به از عمری که خود تنها نشینی
 ز نادان تا که بتوانی حذرکن
 اگر خواهی که با دانا نشینی
 مشو، خس، تاشوی سیلی‌خور موج
 صدف شو در دل دریا نشینی
 محبت کن اگر خواهی محبت
 که همچون مهر در دلها نشینی
 بزرگی در کمال است و فضیلت
 نه کاندرا مجلس بالا نشینی
 چو باران باش در هر جا ثمربخش
 چه در گلشن چه در صحرا نشینی

اگر آدم شوی بی‌شک برافلاک
 فراز آئی و با عیسی نشینی
 بکن از هر نشستن کسب دانش
 اگر با پیر یا برنا نشینی
 مشو چون خار صحرا مردم آزار
 که هر بیچاره را برپا نشینی
 گذشت عمر عزیزت به بطالت
 چرا ای دوست بی‌پروا نشینی
 تو خود را نیک کن (ثابت) چه باکت
 اگر با زشت یا زیبا نشینی

«نور ایمان»

اثر طبع: ثابت

ای خوشا دل روشن از انوار ایمان داشتن
 جان منور از فروغ روی جانان داشتن
 دست حاجت را نبردن در بر خلق جهان
 با توکل دست بر درگاه یزدان داشتن
 راستی بس حیرت‌انگیز است پیش اهل‌دین
 مال مردم خوردن و نام مسلمان داشتن
 کی گوارایت بود منعم که در همسایگی
 بینوا باشد تو هر شب خوان الوان داشتن
 در بر بیدادگر کرنش بهر کیشی خطاست
 ابله‌ی باشد از او امید احسان داشتن
 علم اندر سینه این عالمان بی‌عمل
 گنج را ماند که اندر خاک پنهان داشتن
 هیچ‌انسان را نباشد کینه با هم‌نوع خویش
 ورنه حیوان است بر خود نام انسان داشتن
 نیست (ثابت) هرگز از درگاه یزدان ناامید
 با وجود آن همه جرم فراوان داشتن

«حضور قلب»

اثر طبع: ثابت

حضور قلب چو نبود دعا اثر ندهد
 اثر بناله بجز دیدگان تر ندهد
 چو کوه طور دلی بایدت ز یاد خدا
 وگرنه نور بکس شاخه شجر ندهد
 هرآنکه زاد ز مادر بمرگ محکوم است
 و لیک مرگ کسی را ز خود خبر ندهد
 امان مخواه از این دهر سفله‌خو هرگز
 امان اگر ز قضا خواستی قدر ندهد
 وفا مجو ز ستم‌پیشگان که معلوم است
 نتیجه، شعله آتش بجز شر ندهد
 اگر خدا طلبی بی‌نیاز شو از خلق
 که چوب خشک بکس در جهان ثمر ندهد
 سخن مگوی چو گفתי بگو حقیقت را
 که راستی بتو، اندر جهان ضرر ندهد
 بدست خویش بده گر غرامتی داری
 که بعد مرگ تو، این دین را پسر ندهد
 تو وقت خویش و کسان را گرفته‌ای (ثابت)
 اگر که شعر تو بر دوستان اثر ندهد

«عمر گذشته»

اثر طبع: ثابت

دردا که عمر رفته بسی رایگان گذشت
 ما در خیال سود ولی در زیان گذشت
 نیمی از عمر مات به صحرای آرزو
 نیم دگر دریغ به خواب گران گذشت

خیری نبود تا که بتن بود تاب و توش
 فهمیدم آن زمان که ز پیکر توان گذشت
 افتاده دور از ره انصاف و مردمی
 تا با خبر شدیم زره کاروان گذشت
 موی سفید زمزمه در گوش کرد و گفت
 بیدار شو رفیق که ما را زمان گذشت
 چون مرغ روح از قفس تن پرید و رفت
 صیاد مرگ گفت که تیر از کمان گذشت
 دیدی که خواجه غیر تولای زر نداشت
 با يك جهان و بال ز دار جهان گذشت
 روزش بغیر باد که سوداست سربسر
 آنکس که شام او بغم دیگران گذشت
 «ثابت» به پیشواز «کلیم» آمد و بگفت
 این يك دو روز زندگی ما چسان گذشت
 «يك» روز صرف بستن دل شد به این و آن
 روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت»

«نمیدانم کیم»

اثر طبع: علی اکبر کاشانی

گاه همچون صبح خندانم نمیدانم کیم
 گاه همچون ابر گریانم نمیدانم کیم
 گاه همچون قطره هستم محو دریای وجود
 گاه چون دریای عمانم نمیدانم کیم
 گاه خاک تیره‌ام در زیر پای این و آن
 گاه چون خورشید رخشانم نمیدانم کیم
 گاه در فرشم، گهی عرشم، نمیدانم چرا
 گاه جسم محض و گه جانم نمیدانم کیم

گاه از شادی غمینم، گاه از غم شادمان
 من بکار خویش حیرانم نمی‌دانم کیم
 گاه در بند قیودم، گاه در بزم شهود
 گه گدایم، گاه سلطانم نمیدانم کیم
 گاه فرعونم به نیل و گاه موسایم به طور
 گاه کافر، گه مسلمانم نمیدانم کیم
 چندمی‌پرسی ز (کاشانی) کجائی کیستی
 من که محو روی جانانم نمیدانم کیم

«قلب پاک»

اثر طبع: کاشانی

نیست درویشی به غیر از خوی انسان داشتن
 دوستی با مردم و، ایمان به یزدان داشتن
 در دل خلق خدا بذر محبت کاشتن
 نفس کافرکیش را دائم به فرمان داشتن
 روز را در خدمت مردم رسانیدن به شب
 در دل شب رازها با حی سبحان داشتن
 ابتدا دنیای دون را پشت سر بگذاشتن
 انتها عزم فنای کوی جانان داشتن
 زهد و تقوی، ذکر و فکر، و شیوه مردانگی
 قلب پاک و ذوق عرفان فراوان داشتن
 هست (کاشانی) خلاف مکتب اهل صفا
 در لباس آدمیت خوی حیوان داشتن

«عمر گذران»

اثر طبع: شکوهی

تا توانی دلا گناه مکن روز خود بیش از این سیاه مکن
 رفتنت گر برای غیر خدا است سوی مسجد تو عزم راه مکن

گر نگاهت برای حق نبود جانب کعبه هم نگاه مکن
 بد گناهی است مردم‌آزاری جان من هرگز این گناه مکن
 خانه ما و تو در اینجا نیست خانه خویش اشتباه مکن
 تا ابد در جهان نمی‌مانی این قدر فکر مال و جاه مکن
 گر تو را کوهی از طلا بدهند تو ستم قدر پر کاه مکن
 عمر ما و تو زود می‌گذرد وقت خود بی‌جهت تباه مکن
 راه سود تو را (شکوهی) گفت
 خواه باور بکن تو خواه مکن

«فیض دعای سحر»

اثر طبع: شکوهی

در گلشن دنیا گل بی‌خار نباشد
 آنکیست کز این قصه خبردار نباشد
 بی‌محنت و غم راه بشادی نتوان برد
 کو، گنج که در او خطر مار نباشد
 از گفتن حلوا نشود کام تو شیرین
 سودی ندهد گفته چو کردار نباشد
 امروز تو خود چاره خود کن که بفردا
 ای خواجه کسی بهر تو غمخوار نباشد
 سنگینی عصیان بنه از دوش که سخت است
 در سیر سفر آنکه سبکبار نباشد
 درهم نتوان بود پی درهم و دینار
 چون رازق ما درهم و دینار نباشد
 در خلوت دل راه مده غیر خدا را
 با یار خوش آنخانه که اغیار نباشد
 نزدیکتر از راه سحر راهروانرا
 راهی بحریم حرم یار نباشد
 از فیض دعای سحر و جلوه محبوب
 محجوب کسی ماند که بیدار نباشد

وز شادی عالم نبرد هیچ نصیبی
 دل گر بغم عشق گرفتار نباشد
 هر جا نتوان هر سخنی گفت (شکوهی)
 هر گوش و دلی محرم اسرار نباشد
 «قانون جهان»

اثر طبع: شکوهی

وفائی نیست دور آسمان را
 دل پاک از خدا گر خواهی این دوست
 جوانا تا توانائی تو را هست
 خدای از رحمت عیب تو پوشاند
 بخیلان را بجنّت ره نباشد
 اگر آبی نیاری کوزه مشکن
 به هر دستی دهی و می ستانی
 چه باری از علی در خود نشانی
 تو روزی یاد کردی از یتیمی
 بخت زخمی خریدی دراز دوست
 خبرداری تو از سنگر نشینان
 سخن کوتاه که روز امتحانست
 (شکوهی) وای از آن روزی که خوانند
 بزرگان گفته اند این داستان را
 نگه دار از پلیدیها زبان را
 گرامی دار پیر ناتوان را
 مکن افشا عیوب دیگران را
 بدست آور به بخشایش جنان را
 بخواه ایدل برای کس زیان را
 بر این دیدیم قانون جهان را
 نشان باید ز رهبر رهروان را
 شبی نانی تو بردی بی کسان را
 چشیدی طعم تیر دشمنان را
 حمایت میکنی رزمنده گان را
 بگفتیم آنچه می بایست آن را
 (شکوهی) وای از آن روزی که خوانند

دشمنان برگیران برگه های امتحان را

اثر طبع: هاشم شکوهی

داده صفا به گلشن قرآن و دین شهید
 خون شهید زینت محراب و منبر است
 «شهید»

برخاست شور و غلغله از هفت آسمان
 در جبهه بس فتاد بروی زمین شهید
 بر چهره شهید کند جلوه نور حق
 آری رسیده است به حق‌الیقین شهید
 نام شهید هست ز اسماء کردگار
 با ذات بی‌قرین شده نامش قرین شهید
 ذکرش حسین و مهدی و زهرا و یا علی است
 دائم به جبهه تا نفس واپسین شهید
 مهمان ذوالجلال بود روح او به عرش
 در خاک اگر چه شد تن پاکش دفین شهید
 دیدم شهید بی‌سر و ای کاش دیده‌ام
 میگشت کور تا که نمیدید این شهید
 شد بارور ز خون شهیدان نهال دین
 صد مرحبا شهید هزار آفرین شهید
 مستکبرین شدند طلبکار انقلاب
 دادند اگرچه توده مستضعفین شهید
 شد آشکار قدرت ما بر جهانیان
 دادیم اگر به حمله فتح‌المبین شهید
 تسلیم شرق و غرب نگردیم هیچگاه
 گردیم اگر که تا نفر آخرین شهید
 کاری مکن که شاد شود ضد انقلاب
 هرگز رضا مباح که گردد غمین شهید
 از روز رستخیز (شکوهی) ترا چه غم
 زانرو که هست شافع ما مذنبین شهید

با تنی چند از شعراء، در کتاب: سروده‌های خراسان
و همچنین خدمتگزاران با اخلاص ثامن‌الائمه حضرت
علی بن موسی الرضا علیه‌آلاف‌التحیة و الثناء که عکس و
شرح حالشان بترتیب حروف الفباء بچاپ رسیده است
آشنا شوید.



شادروان دکتر قاسم - رسا
(ملك الشعراى آستان قدس رضوى)

دکتر قاسم رسا فرزند مرحوم حسن رسا به سال ۱۲۹۰ در مشهد تولد یافت و پس از تحصیلات مقدماتی به تحصیل طب پرداخت و در شغل مقدس پزشکی و خدمت به جامعه به‌ویژه بینوایان همواره کوشا بوده اشعار رسا دارای جنبه‌های، اجتماعی، ملی، مذهبی و اخلاقی است.

آثار او دیوانی است شامل چند بخش که چاپ دوم آن توسط کتابفروشی باستان (مشهد) منتشر گردیده است.

دکتر از مردان شریف و محترم می‌باشند و دارای طبعی است بس روان و سرشار و اخلاصی عمیق نسبت به خاندان رسالت دارد و او را بحق باید اکنون از شعراى آل محمد (ص) محسوب داشت چنانکه افتخار ملك الشعرائى آستان قدس رضوى باو داده شده بود، نامبرده در سال - ۱۳۵۶ شمسی وفات یافت .

(نقل از نغمه‌های پیروزی)



معلم شهید حسین آستانه پرست
(شاهد)

حسین آستانه پرست متخلص به شاهد به سال - ۱۳۰۳ شمسی در مشهد متولد شد وی پس از دوران تحصیل ابتدائی به واسطه اطلاعات ادبی که داشت به شغل شریف آموزگاری استخدام گشت و از سال - ۱۳۲۷ آموزگار رسمی دبستان ملی و دولتی بوده و از همین سال در (مهدیه) اولین مؤسسه انجمن پیروان قرآن به تحصیل علوم دینی پرداخت و در سال ۱۳۳۰ کتاب طوفان حقیقت را انتشار داد و ضمناً معلومات جدید را تا دیپلم فرا گرفت. وی از سال سوم دبستان به سرودن شعر آغاز کرد از آثار او سرودهای مذهبی بسیاری است که بزبان فارسی و عربی سروده در مجامع دینی و فرهنگی به وسیله دانش آموزان از آنها استفاده میشود. آستانه پرست انسانی شریف و پاک سرشت بود و در تربیت دینی و اخلاقی نوباوگان بسی کوشا بود نامبرده در تاریخ ۳۱ مرداد - ۱۳۶۰ در مشهد مقدس به درجه رفیع شهادت نائل گردید روحش شاد و راهش پررهرو باد.

(نقل از نغمه های پیروزی)